

چاپ دوم

# جدال مدعیان با سعدی

تالیف : حسن امداد





انتشارات نوید شهرار  
۱۳۵۰ تومان

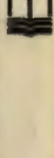
شابک: ۹۶۴-۵۹۵۷-۶۴-۸

ISBN : 964-5957-64-8

جمال محمد عیون بن  
حسین و علی

حسن امداد

1912



۱۱۱۰۰



کتابخانه ملی  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# جدال مدعیان با سعدی

تألیف:

حسن امداد

«چاپ دوم»

انتشارات نوید شیراز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## جدال مدعیان با سعدی

تألیف : حسن امداد

□ چاپ و گرافیک: ستاره □ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

ناشر: انتشارات نوید شیراز

چاپ اول: ۱۳۷۷

چاپ دوم: ۱۳۸۰ حق چاپ محفوظ

دفتر شیراز - تلفن/ نمابر ۲۲۲۶۶۶۲ - ۰۷۱۱ □ ص.پ: ۷۱۳۶۵/۶۶۶

دفتر تهران - تلفن/ نمابر ۸۹۰۵۹۳۵ - ۰۲۱

شابک ۸-۶۴-۵۹۵۷-۹۶۴-۸-964-5957-64-8 ISBN



سعدی  
ادبیات

## سعدی

سعدی مهندس و معمار بزرگ نثر فارسی، استاد و سرمشق تقلیدناپذیر غزل عاشقانه در شعر دری و ممتازترین سُراینده شعر تحقیقی و تعلیمی عرفانی در تمام اعصار شعر فارسی است. آخرین مظهر کمال در سراسر ادبیات ایران است. تا مدت‌ها بعد از او شعر فارسی فقط حافظ را در طراز او به وجود آورد و نثر فارسی دیگر تقریباً هیچ چیزی که با کلام او قابل مقایسه باشد به وجود نیاورد. قبل از او هیچ کس جز فردوسی نیست که با او در مجرد شاعری قابل مقایسه باشد و شک نیست که مولانا، مثنوی و دیوان شمس را با معیار مجرد فنون شاعری نمی‌توان سنجید.

در زمینه نثر تنها ابوالمعالی نصرالله منشی کلبه است که لطافت و سلاست کلام سعدی هم، او را پشت سر گذاشته است»<sup>۱</sup>

شادروان دکتر عبدالحسین زرکوب

سعدی در ۷۵۰ سال پیش از این، از میان مردم شیراز برخاست و با کمال شجاعت، بر علیه صاحبان زور و زر و سلاطین و حکام دست نشاندۀ مغولان خون آشام و مفساد فردی و اجتماعی مردم زمان خود، به مبارزه پرداخت و آنان را از آن همه ظلم و آدم کشی و فساد اخلاق بر حذر می داشت و راه راست که سلامت و سعادت فرد و جامعه را تضمین می کرد، در پیش پای ایشان می گذاشت.

در آن زمان که خونریزی و زندان و شکنجه در سایه حکومت جبار مغولان در سراسر مملکت عملی رایج بود، پادشاه در رأس هرم حکومت خودکامه قرار داشت و بر جان و مال و ناموس مردم مسلط بود.

سعدی به اتابک ابوبکر که خود را سلطان بزرگ و بحر می دانست، با شهامت بی نظیر خطاب می کند و می گوید که پادشاه واقعی مردم هستند:

به چشم عقل من این خلق پادشاهانند

که سایه بر سر ایشان فکنده ای چو هُمای

به راستی که سعدی، دلی چون شیر داشت و زبانی چو شمشیر، نمی ترسید و می گفت، می ترسانید و امید می داد.

همین نوع تفکر سعدی درباره حکومت مردم بر مردم، قرن ها بعد، نویسندگان انقلاب کبیر فرانسه از قبیل منستکیو، ولتر، روسو و... پیدا کردند و با نوشتن کتاب ها و انتشار مقالات، انقلاب کبیر فرانسه را به دست مردم ستم دیده، به وجود آوردند و به حکومت خودکامه چند هزار ساله پایان دادند.

اکنون پس از هفت قرن و نیم، عده‌ای جویای نام و شبه روشنفکر، به بهانه‌های گوناگون، کوشش می‌کنند تا نقطه ضعفی در کار و زندگی آن آزاد مرد بی‌همال، بیابند و با توجیهات مغلطه‌آمیز و تحریف‌های آشکار، به سعدی ستیزی پردازند.

نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه»، مقاله‌ای زیر عنوان «ذکر مزار شیخ اجل سعدی شیرازی در کتاب شدالازار» در شماره ۳۱ چهارشنبه دوم اردیبهشت ۷۷ در روزنامه «نیم نگاه» انتشار داده و در آن، به تحریف و تأویل مطالب بعضی از کتاب‌ها، دست یازیده است. تا با القاء شبهه، محل قبر سعدی را در آرامگاه فعلی مورد تردید قرار بدهد.

با این که نگارنده این سطور، پاسخی مستدل در شماره ۶۳ دوشنبه خرداد همان روزنامه به آن مقاله دادم و نکات و مطالب تحریفی را خاطر نشان ساختم ولی او آن مقاله را بار دیگر در شماره ۴۱ سال هشتم مجله کیان چاپ تهران منتشر کرد و اینجانب نیز آنرا در شماره ۴۲ خرداد و تیر ۷۷ همان مجله پاسخ دادم. با این همه، قلم سعدی ستیزی آن نویسنده، از حرکت باز نایستاد و همان مقاله را با جزیی تغییری، در چاپ دوم کتاب «مگر این پنج روزه» منتشر کرده است.

اکنون که چاپ دوم کتاب «جدال مدعیان با سعدی» به همت جناب داریوش نویدگوئی ناشر برگزیده سال‌های اخیر و مدیر مُبْتکر و نستوه انتشارات نوید شیراز، انجام می‌گیرد، پاسخ مستدلی که به آن مقاله داده‌ام، با تجدید نظر به کتاب افزوده‌ام. باشد که ازین راه ذهن خوانندگان از تأثیر القاء شبهه سعدی ستیزان این روزگار برکنار بماند.

حسن امداد

اسفند ۱۳۷۹



## فهرست عنوان‌ها

۱. مگر این پنج روزه ..... ۹
۲. فروش اوراق شاهنامه در لندن گناه سعدی است؟ ..... ۱۲۹
۳. جدال با مدعی ..... ۱۴۳
۴. وطن دوستی سعدی ..... ۱۷۱
۵. دروغ مصلحت آمیز ..... ۱۷۵
۶. سعدی یا امامی هروی؟ ..... ۱۷۹
۷. سعدی از دید صاحب‌نظران ..... ۱۸۳
۸. شهرت سعدی در اروپا ..... ۱۸۹
۹. مزار سعدی و برگ آخر (شدّال‌زار) ..... ۱۹۱
۱۰. فهرست اعلام ..... ۲۱۳

## دیباچه چاپ اول

به نام

حکیم سخن در زبان آفرین

در شصت هفتاد سال اخیر، چند تن از جویندگان نام، با نوشتن مقاله‌هایی در روزنامه‌ها و مجله‌ها، ایرادهایی به پاره‌ای از نوشته‌ها و سروده‌های «سعدی» گرفته‌اند و مدعی شده‌اند که سعدی به وطن خود علاقه نداشته، دروغ مصلحت‌آمیز را تجویز کرده، خلیفه بغداد و خان خونخوار مغول را مدح گفته، غزلی از «مولوی» را به تعریض پاسخ داده، در بوستان خواسته به جنگ فردوسی برود، در حکایت‌های بوستان و گلستان از ملاقات کسانی نام برده، که سال‌ها پیش از تولد سعدی، از دنیا رفته بودند، سعدی ناظم بوده نه شاعر! نوشته‌ها و سروده‌های سعدی بازاری است و به درد طبقه بورژوا و کاسبکار می‌خورد نه انسان‌های والا! مقاله‌هایی که در این مدت دراز در این زمینه‌ها نوشته شده، دارای عنوان‌ها و مطالب مشابه می‌باشد و در هیچ یک از آنها روش تحقیق رعایت نشده و همگی سطحی و مغرضانه است و در آن‌ها تنها یک هدف دنبال شده و آن تحقیر سعدی و مشوب ساختن ذهن ناآگاهان نسبت به اوست!

اخیراً کتابی به نام: «مگر این پنج روزه، سعدی آخرالزمان» منتشر گردیده که در آن نوشته‌های استادان و صاحب‌نظران دانشمند را درباره زندگانی سعدی زیر سؤال برده و نوشته است که آنان کوشش کرده‌اند زندگی نامه موجهی برای سعدی بنویسند و با نقل اقوال مشکوک، مدعی شده است که سعدی در تمام مدت عمرش از شیراز بیرون رفته و هرچه درباره سفرهای دور و دراز و تحصیل در مدرسه نظامیه بغداد گفته و نوشته دروغ است و برای گمراه کردن زندگی نویسان خود، آنها را عمداً جعل کرده است! همچنین مدعی است که سعدی نیمه اول عمرش را که قریب به پنجاه سال می‌شود، در لهو و لعب و خوش گذرانی و با اراذل و اوباش و شرکت در بزم‌های شبانه گذرانیده و در نیمه دوم عمر ناگاه به خود آمده، نویسنده و شاعری بزرگ و برگزیده شده و با فصاحتش خواسته که پرده بر روی فصاحتش بکشد!

این رساله پاسخی است کوتاه به گفتار این مدعیان جویای نام که همگی دارای یک هدف مشترک هستند و آن فرو انداختن یکی از ستون‌های عظیم و اصلی زبان و ادبیات پارسی است. غافل از اینکه سعدی، سعدی است و از زمان او تا به امروز که قریب به هفتصد و پنجاه سال می‌گذرد، نام او و اشعار او و نوشته‌های او مطرح بوده و هست. فارسی‌زبانی نیست که از نوشته‌ها و گفته‌های وی متأثر نشده باشد. شیوه گفتن و نوشتن مردم زمان ما، همان شیوه نوشتن و گفتن سعدی است که از او آموخته‌ایم.

مُنکر سعدی که ذوق عشق ندارد

نیشکرش در دهان تلخ کبستست

در تابستان سال ۷۶ آقای کوروش کمالی سروستانی مدیر مبتکر و کوشای «بنیاد فارس‌شناسی» و «دانشنامه فارس» به مجامع ادبی و هنری و دولتی پیشنهاد کردند که در هر سال «روز اول اردیبهشت» را «روز سعدی» و «روز بیستم مهر» را «روز حافظ» نامگذاری نمایند و در سراسر قلمرو زبان فارسی، جشن بگیرند و با برپا کردن گردهم‌آنی‌هایی، صاحب‌نظران با ارائه و خواندن مقاله‌های پژوهشی، مشکلات اشعار و نوشته‌ها و شرح احوال آن دو ستاره قدر اول زبان و ادبیات پارسی را برطرف سازند.

خوشبختانه این پیشنهاد آقای کمالی مورد استقبال همگان قرار گرفت و در بیستم مهر ۷۶ «روز حافظ» در شیراز و بعضی دیگر از نقاط قلمرو زبان پارسی، گردهم‌آیی با شکوهی درخور ستایش برقرار شد و از هم اکنون بنیاد فارس‌شناسی با کوشش خستگی‌ناپذیر مشغول فراهم آوردن مقدمات «روز سعدی» در اول اردیبهشت ۷۷ می‌باشد. امیدست که مراسم آن روز، آنچنان که در خور مقام سعدی سخن آفرین می‌باشد، با شکوه هر چه تمام‌تر، در سراسر قلمرو زبان فارسی برگزار شود.

اکنون که این مقدمه به پایان می‌رسد، از آقای داریوش نویدگویی مدیر کوشای انتشارات نوید شیراز که با حسن سلیقه و دقت و سرعت هر چه تمام‌تر، این رساله را چاپ و منتشر کرده‌اند، صمیمانه قدردانی و سپاسگزاری می‌کنم و توفیقات هر چه بیشتر ایشان را در گسترش خدمات فرهنگی، از خدای بزرگ خواستارم.

حسن امداد

شیراز - اسفند ۱۳۷۶

## «مگر این پنج روزه!»

در خرداد ۱۳۷۶ کتابی در ۲۰۷ صفحه به قلم آقای ناصر پورپیرار زیرعنوان «مگر این پنج روزه» «سعدی آخرالزمان» از سوی نشر کارنگ انتشار یافته است.

در این کتاب نویسنده کوشش نموده که آنچه پژوهندگان صاحب‌نظر درباره شرح احوال و زندگی شیخ اجل سعدی شیرازی نوشته‌اند، زیر سؤال ببرند و خود شرح تازه‌ای با دیدی منفی از زندگانی آن بزرگوار به دست بدهند.

پیش از اینکه مطالب کتاب را بررسی کنیم، این نکته را یادآور می‌شویم که متأسفانه شرح دقیق زندگی بیشتر از دانشمندان و شاعران و بزرگان علم و ادب ایرانی روشن نیست زیرا خود آنان از راه فروتنی و خفص جناح و یا غفلت، شرح زندگانی خویش را در آثار خود به وضوح نیاورده‌اند و نیز معاصران و کسانی که نزدیک به عصر آنان می‌زیسته‌اند، یا درباره ایشان سکوت کرده‌اند و یا اگر نامی از آنان برده‌اند در کمال اختصار در ضمن آثار خود آورده‌اند. اگر کسی بخواهد پژوهشی درباره زندگی هر یک از آن بزرگواران بنماید ناگزیرست که از خلال آثار و اشعار و نوشته‌هایشان مطالبی بیرون بیاورد تا از میان آنها بتواند به شرح احوال و چگونگی زندگی آنان دست یابد.

در آغاز کتاب پس از ذکر این بیت:

هر کس به زمان خویشتن بود

من سعدی آخرالزمانم

یادآور شده که فروغی نوشته است:

«در تمامی نسخ قدیم و معتبر این بیت نیست.» بدین ترتیب آن را الحاقی می‌شمارد، «ترکیب آخرالزمان به همین صورت، در کلیات شیخ فقط در این بیت دیده می‌شود، که طبیعی است، شیخ از معتقدات شیعی به دور بوده است و همین‌ظن الحاقی بودن بیت را بیشتر می‌کند. هر چند این ترکیب انحصاری شیعه نیست. اما چه بیت الحاقی باشد یا نه، بسیار رازگونه می‌نماید و تفسیر آن دشوار است. صفحه ۹»

نویسنده کتاب بیشتر تکیه بر الحاقی بودن این بیت می‌نماید اگر این بیت واقعاً الحاقی است و از سعدی نیست پس بحث درباره آن بی‌مورد است و اگر از سعدی است هیچ رازی در آن نهفته نمی‌باشد.

در فرهنگ دهخدا در معنای ترکیب آخر زمان آمده است: «قسمت واپسین از دوران که به قیامت پیوندد» همچنین در فرهنگ معین چنین تعریف شده است: «آخر زمان - دوره آخر، قسمت واپسین از دوران روزگار که به قیامت متصل گردد.»

پیغمبر آخرالزمان به معنای پیامبر دوران‌ها و اعصار تا قیام قیامت می‌باشد و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. همچنین در معنای مهدی آخرالزمان.

سعدی می‌خواهد بگوید: از این به بعد چون پیغمبر آخرالزمان متعلق به همه دوران‌ها و اعصار می‌باشم و دیگر نظیر من تا قیام قیامت نخواهد آمد. انصافاً چنین است. تا زبان پارسی در جهان باقی است نام سعدی، اشعار و نوشته‌هایش بر تارک ادبیات پارسی می‌درخشد.

و نیز نوشته‌اند که: «شیخ می‌گوید: شاعران دیگر فقط در زمان خویش شناخته شده‌اند ولی من آخرالزمان شناخته خواهم شد! که چنین نیست. تمامی خداوندان سخن در تمامی جهان، بیش و کم، آوازه‌ای ماندگار دارند. شاید می‌خواهد بگوید: شاعران دیگر در زمان خویش شناخته شده‌اند و من در آخرالزمان شناخته خواهم شد. به نظر من این تعبیر به متن نزدیک‌تر است و راز بیت در همین است. شاید هم خواننده یا کاتبی چون غزل را فاقد تخلص دیده این بیت را بر آن افزوده باشد. ولی

باز ابهام در معنی بیت برجاست و شامل همان دو سؤال پیشین می‌شود. راز گونگی این بیت سهمی در تدوین این رساله داشته است و حتی نزدیک بود عنوان اصلی رساله را، سعدی آخرالزمان، بنامم.»

در این دو عبارت: «شاعران دیگر در زمان خویش شناخته شده‌اند و من در آخرالزمان شناخته خواهم شد.» در عبارت اولی حرفی نیست زیرا هر شاعری به گواهی اشعاری که دارد شهرتی هم کم و بیش پیدا می‌کند. یا من در آخرالزمان شناخته خواهم شد به هیچ وجه درست نیست. زیرا به گواهی کلیات او، سعدی حداقل در چهل و پنجاه سال نیمه دوم عمرش شهرت بسیار در قلمرو زبان پارسی داشته است.

تاریخ ادبیات ایران شاعر و نویسنده‌ای را نشان نمی‌دهد که در زمان حیاتش چون سعدی شناخته شده باشد و شهرت یافته باشد.

سعدی در زمان زندگانی خود نه تنها در ایران بلکه از دهلی در قلب هندوستان تا آق سرا در ترکیه امروز شهرت بسیار داشته است و شاعران طراز اول آن سرزمین‌ها به احترام و استقبال اشعار شیخ اجل پرداخته‌اند.

برای اینکه شهرت شگفت‌انگیز سعدی را در زمان حیاتش نشان دهیم نمونه‌هایی از اشعار شاعران معاصر او را که اشاره به نام وی و شیراز شهر سعدی آفرین کرده‌اند، در اینجا می‌آوریم:

همام تبریزی «۶۳۶ - ۷۱۴ ه.ق» غزلسرای معروف قرن هفتم با اشاره چنین می‌گوید:

همام را سخن دلفریب و دلکش هست  
ولی چه سود؟ که بیچاره نیست شیرازی

طالبان ذوق را گو در سماع  
استماع شعر شیرازی کنند

امیر حسن دهلوی «۶۵۰ - ۷۳۸» که او را سعدی هندوستان لقب داده‌اند، بیشتر غزلیات خود را به سبک و اقتضای غزلیات سعدی سروده است و از سعدی چنین یاد می‌کند:

گر بنوشی دُردی از خمخانه دَرَد ای حسن

داد معنی از می سعدی شیرازی دهی

در خُم معنی حسن را شیرۀ نو ریخت عشق

شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

از نظم حسن نوشد دیباچه عشق آری

جلد سخنش دارد شیرازۀ شیرازی

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است

که اهل معنی گلچین آن گلستانند

امیر خسرو دهلوی «۶۵۱-۷۲۵ هـ.ق» که از شاعران بزرگ پارسی گوی قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است شیوه غزلسرایی سعدی را برگزیده و به قول سید بابر علی نویسنده کتاب «سعدی خسرو»<sup>۱</sup> ۹۷ غزل سعدی را استقبال کرده است:

نویت سعدی که مبادا کهن

شرم نداری که بگویی سخن

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت

«شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود»

سیف فرغانی «متوفی حدود ۷۰۵ هـ.ق» از عارفان و شاعران نامدار قرن هفتم که در آق سرا واقع در ترکیه امروز زندگی می کرد چند قصیده به عنوان شیخ اجل سروده و با او مکاتبه داشته است. وی نخستین شاعری است که در قصائد مدحیه خود از سعدی پیروی کرده و مانند او، ممدوحین را پند و اندرز داده و از مطالب توخالی دور از واقعیت پرهیز نموده و در سرودن غزل، از سبک شیخ پیروی کرده است. سیف فرغانی پنج قصیده به نام سعدی

۱. سید بابر علی کتاب: «سعدی خسرو» را که شامل ۹۷ غزل امیر خسرو دهلوی که به استقبال ۹۷ غزل سعدی سروده شده در ۲۵۰ صفحه در لاهور پاکستان به خط نستعلیق خوش انتشار داده است.

سروده که ما اشعاری از میان آنها در اینجا نقل می‌کنیم:

ور ترا شهرت سعدی نبود نقصی نیست  
حاجتی نیست در اسلام اذان را به مُنار

دلم از کار این جهان بگرفت  
راست خواهی دلم ز جان بگرفت  
مدح سعدی نگفته بیتی چند  
طوطی نطق را زبان بگرفت  
پادشاه سخن به تیغ زبان  
تا به جایی که می‌توان بگرفت  
سخن او که هست آب حیات  
چون سکندر همه جهان بگرفت  
دیگری جای او نگیرد و او  
به سخن جای دیگران بگرفت  
بلبل طبع او صفیری زد  
همه آفاق گلستان بگرفت  
دست صیتش که در جهان عَلم است  
دامن آخر الزمان بگرفت  
بحر معنی است او وزین سبب است  
که چو بحر از جهان کران بگرفت  
سخن او به سمع من چو رسید  
مر مرا شوق او چنان بگرفت  
که دل من ز خاتم مهرش  
همچو شمع از نگین نشان بگرفت



طوطی طبعش از سخن شکری  
 به دهان شکرشان بگرفت  
 ای بزرگی که طبع وقادت  
 خُرده بر عقل خُرده دان بگرفت  
 وقت تقریر مدحت تو، مرا  
 این معانی ره بیان بگرفت<sup>۱</sup>

\*\*\*

به جای سخن گر به تو جان فرستم  
 چنان دان که زیره به کرمان فرستم  
 تو دلدار اهل دلی شاید از من  
 به دلدار صاحب دلان جان فرستم  
 سخن از تو و جان ز من، این به آید  
 که تو این فرستی و من آن فرستم  
 تویی بحر معنی و من تشنه تو  
 نگویی زلالی به عطشان فرستم  
 تو نظم مرا خود گهر گیر یکسر  
 پسندم که گوهر سوی کان فرستم  
 گر از شاخ بی برگ خود خشک برگی  
 بر آن درخت گل افشان فرستم  
 به ریحان گری عیب باشد اگر من  
 سوی باغ فردوس ریحان فرستم  
 منم مالک آتش طبع، حاشا  
 که خاشاک گلخن به رضوان فرستم

من از همت تو، چو آنجا رسیدم  
که بار فصاحت به سُجبان فرستم

بسی نماند ز اشعار عاشقانه تو  
که شاه بیت سخن ها شود فسانه تو  
به بزم عشق ترشح کند چو آب حیات  
زالال ذوق ز اشعار عاشقانه تو  
به مجلسی که کسان ساز عشق بنوازند  
هزار نغمه ایشان و يك ترانه تو  
چو بر ریاب غزل پرده ساز شد طبیعت  
به چنگ زهره بریشم دهد چغانه تو  
چو بر بساط سخن اسب خود روان کردی  
دمی ز شاه معطل نبود خانه تو  
چو دام شعر ترا گشت مرغ جان ها صید  
میان دانه دل هاست آشیانه تو  
کسی که حلقه آن در زند به پای ادب  
بیاید و بنهد سر بر آستانه تو  
ز شعر تو همه پر کرد خوان درویشی  
ادام از آب دهن یافت خشکخانه تو  
بدین صفت که ترا سرکش بیان شد رام  
مگر عصای کلیم است تازبانه تو  
ز جیب فکر چو سر بر کند سخن در حال  
چو موی راست شود فرق او به شانه تو  
از آن ز دایره اهل عصر بیرونی  
که غیر نقطه دل نیست در میانه تو

نشانه‌ای است سخن‌های تو ولی نه چنانک  
به تیر طعنه مردم رسد نشانه تو<sup>۱</sup>

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن  
به دریا قطره آوردن، به کان گوهر فرستادن  
شبی بی فکر این قطعه بگفتم در ثنای تو  
ولکن روزها کردم تأمل در فرستادن  
مرا از غایت شوق نیامد در دل این معنی  
که آب پارگین نتوان سوی کوثر فرستادن  
مرا آهن در آتش بود از شوق ندانستم  
که من از ابلهی باشد به کان زر فرستادن  
چو بلبل در فراق گل ازین اندیشه خاموشم  
که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن  
حدیث شعر من گفتمی به پیش طبع چون آیت  
به آتشگاه زرتشت خاکستر فرستادن  
بر آن جوهری بردن چنین شعر آنچنان باشد  
که دست افزار جولاهان بر زرگر فرستادن  
بر جمع ملک نتوان به شب قندیل بر کردن  
سوی شمع فلک نتوان به روز اختر فرستادن  
سوی فردوس باغی را نزید میوه آوردن  
سوی طاووس، زاغی را نشاید پر فرستادن  
اگر از سیم و زر باشد وَر از درّ و گهر باشد  
به ابراهیم چون شاید بت آزر فرستادن  
ز باغ طبع بی یارم ازین غوره که من دارم

اگر حلوا شود نتوان بدان شکر فرستادن  
 تو کشور گیر آفاقی و شعر تو، ترا لشکر  
 چنین لشکر ترا زبید بهر کشور فرستادن  
 چو چیزی نیست در دستم که حضرت را سزا باشد  
 ز بهر خدمت پایت بخوام سر فرستادن  
 سعادت می کند سعی<sup>۱</sup> که با شیرازم اندازد  
 ولکن خاک را نتوان به گردون بر فرستادن  
 اگر با یکدیگر ما را نیفتد قُرب جسمانی  
 نباشد کم ز پیغامی به یکدیگر فرستادن  
 سراسر حامل اخلاص ازین سان نکته ها دارم  
 ز سلطان سخن دستور و از چاکر فرستادن  
 در آن حضرت که چون خاکست زرّ خشک سلطانی  
 گدایی را اجازت کن به شعر تر فرستادن<sup>۱</sup>

عراقی (۶۱۰-۶۸۸ هـ.ق) هم عصر سعدی چندین غزل سعدی را استقبال و حتی بعضی از مضمون ها و مصراع های او را نیز تضمین کرده است. دشتی در «قلمرو سعدی» چند غزل آن دورا با هم مقایسه کرده که نمونه هایی از آنها را در اینجا می آوریم:

از سعدی:

شب فراق که داند که تا سحر چندست؟  
 مگر کسی که به زندان عشق دریندست  
 قسم به جان تو خوردن طریق عزّت نیست  
 به خاکپای تو، کآن هم عظیم سوگندست  
 که با شکستن پیمان و بر گرفتن دل  
 هنوز دیده به دیدارت آرزومندست

از عراقی:

ندیده‌ام رخ خوب تو روزکی چندست  
 «بیا که دیده به دیدارت آرزومندست»  
 مبر ز من که رگ جان من بریده شود  
 بیا که با تو مرا صد هزار پیوندست  
 کسی که همچو عراقی اسیر عشق تو نیست  
 «شب فراق چه داند که تا سحر چندست؟»

از سعدی:

ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست  
 بیا بیا که غلام توأم بیا ای دوست  
 هزار سال پس از مرگ من چو باز آیی  
 ز خاک نعره برآرم که مرجبا ای دوست  
 حدیث سعدی اگر نشنوی چه چاره کنم؟  
 به دشمنان نتوان گفت ماجرا ای دوست

از عراقی:

مشو مشو ز من خسته دل جدا ای دوست  
 مکن مکن به کف اندهم رها ای دوست  
 برس که بی تو مرا جان به لب رسید برس  
 بیا که بر تو فشانم روان بیا ای دوست  
 چو از زبان منت هیچ گونه سودی نیست  
 مخواه بیش زیان من گدا ای دوست

از سعدی:

خوشر از دوران عشق ایام نیست

بامداد عاشقان را شام نیست  
 هر کسی را نام معشوقی که هست  
 می برد، معشوق ما را نام نیست  
 باد صبح و خاك شیراز آتشی است  
 هر کرا در وی گرفت آرام نیست

از عراقی:

عشق سیمرغی است کاو را نام نیست  
 در دو عالم زو نشان و نام نیست  
 صبح و شام طره و رخسار اوست  
 گر چه آنجا کاوست صبح و شام نیست  
 «هر کسی را نام معشوقی که هست»  
 «می برد، معشوق ما را نام نیست»

از سعدی:

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه  
 به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از عراقی:

«گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه»  
 سفید کردن آن نوعی از محالات است!

همچنین درباره اوحدی مراغه ای «۶۷۳ - ۷۳۸ هـ.ق» در «قلمرو سعدی» آمده است که او در مکتب بزرگ غزلسرای سعدی درس خوانده است بعضی مضامین سعدی را در غزلیات به بحرهای خفیف در کمال فصاحت به کار برده است؛ و پرتو سبک خاص سعدی در بسیاری از غزل های اوحدی دیده می شود.

از سعدی:

فرخ صباح آن که تو بر وی نظر کنی  
فیروز روز آن که تو بر وی گذر کنی  
سخت باز آید از آن در که یکی چون تو درآید  
روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

از اوحدی:

روشندل آن کسی که تو باز آیی از درش  
تاریک دیده ای که به روی تو باز نیست

از سعدی:

ای دریغا گر شبی در بر خرابت دیدمی  
سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی  
روز روشن دست دادی در شب تاریک هجر  
گر سحرگه روی همچون آفتاب دیدمی  
این قنایم به بیداری میسر کی شود؟  
کاشکی خوابم گرفتی تا به خوابت دیدمی

از اوحدی:

یک شبنم پنهان و پنهان آرزوست  
کاندر آبی از درمن مست مست  
در دو چشم از خواب و از مستی فتور  
در دو زلف از تاب و دلبنی شکست

قلمرو سعدی از صفحه ۲۳۰ تا ۲۴۲

سعدی به شهرت عالمگیر خود واقف بوده و بارها به این نکته اشاره کرده است. از جمله

در این شعرها:

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی  
 سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
 بدین صفت که به آفاق صیت شعر تو رفت  
 نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست

کس ننالید در این عهد چو من بر درِ دوست  
 که به آفاق سخن می‌رود از شیرازم

شنیده‌ای که مقالات سعدی از شیراز  
 همی برند به عالم چو نافه خُتنی

هفت کشور غمی کنند امروز  
 بی مقالات سعدی انجمنی

آهوی طبع بنده، چنین مشک می‌دهد  
 کز پارس می‌برند به تاتارش ارمغان  
 بیهوده در بسیط زمین این سخن نرفت  
 مردم غمی برند که خود می‌رود روان

سعدی به پاکبازی و رندی مثل نشد  
 تنها درین مدینه، که در هر مدینه‌ای  
 شعرش چو آب در همه عالم روان شده  
 کز پارس می‌رود به خراسان سفینه‌ای

گلستان و بوستان از زمان انتشار تا به امروز به اندازه‌ای مورد توجه و اقبال فارسی‌زبانان  
 قرار گرفته که در هشت قرن اخیر تمامی یا بخشی از آنها جزء برنامه درسی مکاتب و مدارس  
 تدریس می‌شده است و امروز نیز تدریس می‌شود.



در این هشت قرن پنجاه کتاب به تقلید گلستان نوشته شده که هیچ یک نتوانسته جای گلستان را بگیرد.

غزلیات شورانگیز، مثنویات بوستان و قصائد محکم و استوار سعدی نیز مورد استقبال صدها شاعر توانا قرار گرفته ولی سعدی همچنان در سرودن آنها بی رقیب باقی مانده است. افزون بر اینها به قول شادروان استاد عبال اقبال: «هیچ شاعر و نویسنده ای در هیچ جای دنیا پیدا نمی شود که چون سعدی در زبان ملت خود تأثیر گذاشته باشد.»

و نیز مرحوم فروغی در مقدمه گلستان می فرماید: «بعضی می گویند مثل اینکه سعدی به زبان ما سخن گفته ولی حق این است که بگوییم ما به زبان سعدی سخن می گوئیم.» بنا برین سعدی از زمان حیات تاکنون و تا زبان فارسی بجاست همیشه مطرح بوده و هست و خواهد بود. همین نفوذ و شهرت و مطرح بودن در هر زمان او را سعدی آخرالزمان کرده است.

در صفحه ۱۰ ایشان می نویسند: «از شیخ هیچ نمی دانیم جز این که یگانه ای تکرار نشدنی است، مُقلدان او همه ناکام مانده اند. کوشش آن ها موجب شده آسان تر بپذیریم که شیخ یگانه بوده و هست و شاید هم خواهد بود و بلافاصله پس از این قبول ناگزیر از خود می پرسیم این نبوغ یگانگی از چه مایه می گرفته است؟»

و در زیر این همه تعاریف، نظر شادروان علی اصغر حکمت را چنین نقل کرده اند: «تقلید و پیروی از زندگانی این طلبه فقیر کاری است بسیار آسان و در عین حال بسیار مشکل و مانند کلام او هم سهل است و هم ممتنع، آسان است زیرا مُقدمات و اسبابی که برای او فراهم شده، اگر برای دیگری نیز فراهم شود، به حکم قانون فطرت همان نتایج و آثار از آن حاصل می گردد.

همان ذوق و قریحه ایرانی که در هفتصد سال قبل استادی چون او به وجود آورده، ممکن است در ادوار دیگری نیز به وجود آورد. ولی مشکل است. زیرا شدائد و سختی های زندگی را که سعدی در طول مدت ایام عمر با آن در کشمکش بود. و از برکت صبر و پایداری بر آن غالب آمده، در دیگران نیز همان همت و ثبات لازم است که به پایگاه او بتوانند رسید.»

این تعریف نویسنده که شیخ یگانه بوده و هست و شاید خواهد بود و مقلدان او همه ناکام مانده اند سخنی درست است ولی معلوم نیست چرا و به چه مناسبت نظر مرحوم علی اصغر حکمت را نقل کرده اند؟!

زیرا حکمت در این عبارات سخنی از نبوغ سعدی نمی گوید و معتقدست که شدائد زندگی و همت والا و صبر و پایداری، سعدی را به اوج شهرت و موفقیت رسانیده است در صورتی که چه بسیار از شاعران و نویسندگان شدائد بیشتری در زندگی تحمل کرده اند و همت والا و صبر و استقامت زیادی هم از خود نشان داده اند ولی سعدی نشده اند. استعداد فطری و جوهر ذاتی در همه کس یکسان نیست. اصل نبوغ که در نهاد بعضی به ودیعت نهاده شده است، نباید نادیده گرفته شود.

در میان هزاران نفر در یک رشته فن یک نفر در اثر داشتن نبوغ سرآمد دیگران می شود. نویسنده کتاب به این نکته هم توجه کرده سعدی را نابغه می داند بنا برین نقل گفتار حکمت درین جا موردی ندارد مگر اینکه بگوییم نویسنده نبوغ سعدی را با گفته استادی چون حکمت می خواهند منتفی نمایند و بگویند هر کس که شدائد زندگی را تحمل کرد، با همت و استقامت می تواند چون سعدی سرافرازد.

در صفحه ۱۱ پس از نقل حکایتی کوتاه از گلستان نوشته اند که: «بیان جمیل این حکایت کوتاه، نه فقط کمال فصاحت است. بل از ساخت و عناصر داستان نیز بی بهره نیست. این فصاحت آیا از آن روست که سعدی در انتهای یک سیر از کلام ایستاد، و سنتی را به کمال رسانده؟ چنین نیست؟» سپس نوشته دکتر مهدی حمیدی را درباره سعدی آورده که بخش مهم آن چنین است: «... می خواهم نکته ای را تذکر دهم که نه آن را از زبانی شنیده ام و نه از قلمی خوانده ام و نه به علت آن پی برده ام و آن نکته این است که از آغاز زبان دری تا روزگار سعدی، یعنی در ظرف این شش قرن از دهات کوچک و شهرهای بزرگی از قبیل بلخ، ترمذ، ری، مرو، طوس ... گویندگانی کوچک و بزرگ، مانند حنظل، شهیدی، رودکی، دقیقی، فردوسی و ... برخاسته و آثاری خوب یابد از آنها برجای مانده است. اما تاریخ ادبیات ما از «فارس» که متاع خاص و مختص آن شعر و شاعریست، حتی اسم یک شاعر را ضبط نکرده است و تا آنجا که من به یاد دارم تاریخ ادبیات یک بیت شعر

خواندنی به عنوان محصول این محیط، در ظرف این ششصد سال، نگاه نداشته است. بنابراین سعدی اولین شاعر و نویسنده بزرگی است که در این سرزمین پا به عرصه ظهور گذاشته است.»

از اینکه سعدی نخستین شاعر و نویسنده بزرگی است که در سرزمین فارس ظهور کرده شکی نیست ولی این گفته که پیش از سعدی اسم یک شاعر و حتی یک بیت شعر خواندنی از مردم فارس را تاریخ ادبیات ما ضبط نکرده است، درست نیست. پیش از سعدی از فارس شاعرانی برخاسته اند که نام و نمونه آثار بعضی از آنان در تاریخ ادبیات ما ضبط شده است.

ظهور سعدی و انتشار آثار او، نام و اشعار و آثار او نه تنها شاعران فارس را بلکه سایر شاعران به ویژه معاصران خود را تحت الشعاع قرار داده و اغلب آثار ایشان به دست فراموشی سپرده است.

ظهور شعر فارسی دری در سرزمین خراسان صورت گرفته است. شاید از نیمه دوم قرن سوم هجری در زمان حکومت یعقوب لیث صفاری «۲۴۷-۲۹۵ ه.ق» نخستین شعر فارسی دری سروده شده ولی از آغاز قرن چهارم هجری استادان بزرگی چون رودکی، فردوسی، عنصری، فرخی و... در خراسان پا به عرصه وجود گذاشتند که بنیان کاخ شعر فارسی را استوار نمودند و هر شاعر پارسی گویی متأثر از استادان بزرگ خراسان بوده است حتی سعدی. علت اینکه شعر پارسی دری در خراسان رواج به سزا یافته این است که یعقوب لیث مخالف خلافت عباسی بود و حتی برای جنگ با خلیفه رو به بغداد گذاشت. در تاریخ سیستان آمده است که محمد بن وصیف روزی اشعاری در مدح یعقوب به زبان عربی گفته بود و طبق معمول می خواست در حضور امیر بخواند. همین که آغاز به خواندن کرد، یعقوب فریاد زد! سخنی که من در نیابم چرا بشنوم؟ گویند او نخستین شعر را به پارسی دری در مدح یعقوب گفت و از آن پس گفتن شعر پارسی رواج گرفت. این داستان چه درست باشد یا نه، این واقعیت را در بر دارد که سرودن شعر پارسی از خراسان آغاز شده است. سامانیان نیز چون از بغداد و دربار خلفا دور بودند، به تشویق شاعران پارسی گو پرداختند و چون هنر شعر خریدار

پیدا کرد، شاعران بزرگ و استاد به ظهور آمدند. اما پارس به بغداد و مرکز خلافت نزدیک بود و زمانی که در قرن چهارم در خراسان شعر پارسی توسط استادان به تشویق امیران سامانی به اوج شکوفایی می‌رسید، بویان بر فارس حکومت می‌کردند. بویان بر خلاف امیران سامانی، توجهی به رواج شعر فارسی دری نداشتند و شاعران عربی‌گوارا می‌نواختند. و خود به عربی شعر می‌گفتند. سیاست هم آنان را تشویق به چنین امری می‌کرد، زیرا احمد مُعزالدوله بر بغداد تسلط یافت و خلیفه عباسی را دست‌نشانده خود کرد، عضدالدوله نیز سال‌ها در بغداد با کمال قدرت کارهای خلافت را در دست داشت و خلیفه را عزل و نصب می‌کرد. در نحو عربی چنان محیط بود که بر اشعار متنبی شاعر بزرگ عرب و معاصر خود ایراد به جا می‌گرفت.

با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان بویان در فارس، شاعران یا به زبان محلی و یا به زبان عربی شعر می‌گفتند.

بعضی از نویسندگان و شاعران فارس از اوایل قرن دوم برای به دست آوردن منصب، ثروت و شهرت به بغداد مرکز خلافت می‌رفتند و در اثر قریحه و استعدادی که داشتند به مقام وزارت می‌رسیدند و صاحب ثروت و شهرت می‌شدند مانند ابن مُقله بیضاوی<sup>۱</sup>، عبدالله بن مقفع «دادبه» جوری «فیروزآبادی»<sup>۲</sup> و سیویه بیضاوی و...

از جمله شاعران شیرازی که به عربی شعر می‌گفت المؤید فی الدین بود که در اواخر دوره حکومت بویان می‌زیست. چون مذهب اسماعیلیه داشت و حاکم بویه به نام ابوکالیجار را به مذهب خود درآورد، مردم با تهدید حکومت، او را از شیراز اخراج کردند. وی به اهواز و سپس به مصر رفت و از طرف مستنصر خلیفه فاطمی به مقام داعی الدّعات رسید. ناصر خسرو قبادیانی در سفر به مصر به دعوت او به مذهب اسماعیلیه درآمد و در دیوانش سه قصیده در توصیف مجالس المؤید فی الدین به چشم می‌خورد.

المؤید فی الدین صاحب دیوان شعرست، دیوانش با مقدمه محمد کامل حسین در ۳۶۷ صفحه در مصر به چاپ رسیده است.

۱. بیضا در ۱۰ فرسنگی شمال شیراز واقع است.

۲. فیروزآباد در ۱۱۶ کیلومتری جنوب شیراز قرار گرفته است.

المؤید فی الدین شیرازی تنها شاعریست که سوانح زندگی خود را به نام «سیره المؤید فی الدین داعی الدعاة» نوشته که آن هم در ۲۱۲ صفحه با مقدمه مفصل محمد کامل حسین در ۱۹۴۹ میلادی در دارالکتاب المصری به زبور طبع آراسته شده است. چون امارت بویان در اواخر، رو به ضعف نهاد و نفوذ آنان در بغداد و در دربار خلافت از میان رفت، بعضی از کاتبان و مستوفیان و صاحبان ذوق فارس، متوجه مراکز قدرت و فرهنگی بخارا و سمرقند و غزنین شدند و خانه کوچ به آنجاها رفتند. برای اینکه موطن اصلی آنان فراموش نشود واژه فارسی و شیرازی به دنبال نام خود اضافه می کردند و نسل اندر نسل یکی از این دو واژه در عقب نام افراد خاندان هایشان آورده می شده است.

اکنون چند تن از نویسندگان و شاعران فارس را که پیش از سعدی می زیسته اند معرفی می کنیم:

**احمد بن عبدالصمد شیرازی:** از کاتبان و مترسلان بود که با خانواده خود به غزنین رفت و صاحب دیوان التون تاش حاجب شد.

پسر او عبدالحمید بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال وزارت پسرش مسعود داشت و در نشر عدالت و انصاف کوشا بود. ابوالفرج رونی در مدح او قصیده ای گفته که مطلعش چنین است:

ترتیب فضل و قاعده دین و رسم داد

عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

سرانجام در روزگار سلطان بهرام شاه بن مسعود به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

**نصرالله منشی:** ملقب به ابوالمعالی فرزند عبدالحمید که به وزارت خسرو ملک بهرام شاه منصوب شد. او طبعی لطیف و قلمی استوار داشت ترجمه کلیله و دمنه معروف به بهرام شاهی از آثار اوست و به قول عوفی در لباب الالباب<sup>۲</sup> هیچ تألیف آن اقبال ندید و آن

۱. تذکره هفت اقلیم، تألیف امین احمد رازی به سال ۱۰۱۰ هـ ق جلد اول، بخش سوم، اقلیم فارس، ص ۱۸۷.

۲. محمد عوفی که نسبتش به عبدالرحمن بن عوف می رسید لباب الالباب را در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم در تذکره شاعران و نویسندگان تألیف کرده است. این تذکره قدیمی ترین و نخستین تذکره شاعران به زبان فارسی می باشد.

قبول نیافت «ص ۸۷» قرن‌ها کتاب درسی در مکاتب و مدارس در قلمرو زبان پارسی بوده است و اکنون برگزیده آن کتاب مستطاب در کتاب‌های درس فارسی دبیرستان‌ها و دانشکده‌های ادبیات تدریس می‌شود. از جمله اشعار او این رباعی نغز است:

طبعم که ز لشکر خرد دارد خیل  
یاقوت به من بخشد و بیحاده به کیل  
در سخنم که جان بدو دارد میل  
پرورده دریاست نه آورده سیل<sup>۱</sup>

**ضیاءالدین فارسی:** در اوان جوانی از فارس به خراسان رفت و در دربار بیغو ملک شاهی به کار پرداخت قصائد و غزلیات بسیاری از او در تذکره‌ها آمده است. شاعران اشعار خود را در پیش او تصحیح می‌کردند و مشاعره‌های فراوانی با او داشته‌اند. چند بیت از یک غزل او را از تذکره هفت اقلیم نقل می‌کنیم:

تویی که عکس رخت نور آفتاب گرفت  
نسیم طره تو بوی مشک ناب گرفت  
سنان چشم تو مریخ را به زخم افکند  
کمند زلف تو خورشید را بتاب گرفت  
زمانه بی گل رخسار تو ز دیده من  
همان گرفت که از دیده سحاب گرفت

برای اینکه قدرت طبع ضیاءالدین فارسی را نشان دهیم و احترامی که شاعران برای او قائل بودند دریابید، دو قطعه کوتاه، اولی از شمس‌الدین شاعر و سپس جواب ضیاءالدین را در اینجا می‌آوریم:

ضیاءالدین ز شاخ باغ دانش

۱. تذکره هفت اقلیم، جلد اول، بخش اقلیم فارس، ص ۱۸۸.

به نظم و نشر طبعت دُر فشانند  
 چنان جاریست کلکت گاه معنی  
 که در سرعت ز وهم اندر فغانند  
 صریر کلك میمومنت شهابی است  
 که دشمن را چو شیطان می‌رماند  
 نسیم زلف طبعت در مه دی  
 ز خارا لاله و نرگس دماند  
 همی خواهم که چون سبع‌المثانی  
 دل من دفتر مدح تو خواند  
 به شعرت گر کسی اقرار دارد  
 جهانش از درِ دانش نراند  
 کسی مُنکر شود گر پاریسی را  
 که او آداب تازی نیک داند  
 پاسخ ضیاء‌الدین به او:

سپهر فضل شمس‌الدین که قدرت  
 قدم از اوج گردون بگذارند  
 به هنگام صدای نظم تو ابر  
 همی در دامن کُهِ دُر فشانند  
 نه لعلت آنکه بیرون آید از سنگ  
 ز سنگ الفاظ تو خون می‌چکاند  
 مرا سودای شعر آبدارت  
 چو برخیزد بر آتش می‌نشانند  
 فرو ماند از جواب نظم توطیع

که نظم تو به نظم کس نماند  
تواند نظم کردن طبع لیکن  
جواب وحی گفتن کی تواند!

**رفیع الدین هریزبان فارسی:** در دوره سلجوقیان و در دربار آنان به خدمت اشتغال داشته است. محمد عوفی در لباب الالباب ص ۵۳۰ دو قصیده از او آورده است که چند بیت از آنها را در اینجا نقل می کنیم:

گل در رخ می چنان بخندید  
کش مغز در استخوان بخندید  
ساقی لب چون عقیق بگشاد  
ناگه به همه دهان بخندید  
شد باغ ز خنده اش چنان خوش  
کاندر تن لاله جان بخندید  
ای دوست، بیا که چون رخ تو  
گل بر مه آسمان بخندید  
چون چشم من ابرزار بگرسست  
چون روی تو بوستان بخندید  
چندان بگریست ابر بر صبح  
کز گریه اش ارغوان بخندید

\*\*\*

از گل و سوسن نمود یار بنفشه  
دایره شد گرد لاله زار بنفشه  
روی دل افروز یار تازه بهارست  
نیست عجب خاصه در بهار بنفشه



شاه رباحین گل است و حرمت گل دار  
 کس نکند بر گل اختیار بنفشه  
 تازه و تر تابه حشر باشد چون ورد  
 زین غزل نغز آبدار بنفشه  
 زین غزل مرزبان چو سرو و صنوبر  
 سر به فلک برد از افتخار بنفشه

در تذکره هفت اقلیم سه قصیده و یک قطعه و یک رباعی دیگر از او نقل شده است که ما  
 رباعی او را از صفحه ۱۹۴ آن تذکره، در اینجا می آوریم:

این شور نگر که در جهان افتادست  
 خلق از پی سود در زیان افتادست  
 به ز آن نبود که ما کناری گیریم؟  
 ای وای بر آنکه در میان افتادست

**بدر الدین فارسی:** از اشعارش پیدا است که از ستایشگران پادشاهان سلجوقی بوده است  
 و این نمونه شعرش از صفحه ۱۹۶ جلد اول تذکره هفت اقلیم نقل می کنیم:

مار را مانی که بر تو نقطه های جوهرست  
 وین عجب کز پوست هر ساعت برون آیی چو مار  
 حافظ عمری و هستی بی وفا مانند عمر  
 دشمن جانی و همچون جان، همی آیی به کار  
 در هوای معرکه چون ابر و برقی فی المثل  
 گر بگویی ابر سانی ور بخندی برق وار

**ارقم فارسی:** برادر اتابک تکه از سُلَفریان فارس بود و این رباعی از او در لباب الالباب  
 عوفی صفحه ۵۸ آمده است:

روی تو به طعنه بر قمر می خندد  
لعلت به کرشمه بر گهر می خندد  
از شیرینی که هست گویی لب تو  
پیوسته چو پسته بر شکر می خندد

**شیخ روزبهان:** که معروف به شیخ شطاح یا شطاح فارسی است در سال ۵۲۲ هـ.ق در فسا به دنیا آمد. و در محرم ۶۰۶ هـ.ق پس از ۸۴ سال زندگانی در شیراز وفات یافته<sup>۱</sup>، مزارش زیارتگاه عاشقان و سالکان طریق است. او به پارسی و عربی شعر می سرود. و صاحب دیوانی است به نام «دیوان المعارف» قصائد و رباعیات نغز گفته که اغلب رباعیاتش در کتاب عبهرالعاشقین او آمده است. روزبهان صاحب چندین تألیف مهم در عرفان است. اکنون اشعاری از دیوان المعارف نقل می کنیم:<sup>۲</sup>

در من نگر که نرگس خونخوارم آرزوست  
با من بگو که لعل گهر بارم آرزوست  
سنبل ز گلستان تو برگیر يك زمان  
کز شور عشق طره طراکم آرزوست  
پنهان مکن به زیر کله زلف عنبرین  
زیرا که مشک خالص تاتارم آرزوست  
برگیر پرده از رخ چون ماه آسمان  
کان عارض چو سیم و سمن زارم آرزوست  
صد ماجرا ز درد تو دارم بیار گوش  
کز تاب درد، گفتن اسرارم آرزوست  
خونم بسوخت چون دل لاله ز فرقتت  
بازآی کان رخان چو گلنارم آرزوست

۱. تاریخ وفات روزبهان مصادف به تاریخ تولد سعدی (۶۰۶ هـ.ق) بوده است.

۲. دیوان المعارف در «روزبهان نامه» تألیف شادروان محمد نقی دانش پژوه نقل شده است.

آن قد همچو سرو تو اندر میان گل  
 در بر گرفته مست دگر بارم آرزوست  
 رخسار رومیانه بیاور صلیب زلف  
 کز تو حدیث گیری و زُنَّارم آرزوست  
 عیاروار دست بر آرم به کوی دوست  
 زیرا که قتل و ضرب و سر دارم آرزوست  
 با یار کج کلاه شراب و سماع و چنگ  
 آشفته وار بر سر بازارم آرزوست  
 در مجلس وصال دمامم به وقت صبح  
 رطل گران ز دست تو عیارم آرزوست  
 دُرْاَعه چاک کرده و در دست جام می  
 افتاده مست بر در خَمَّارم آرزوست  
 مستم چو عندلیب ز درد فراق تو  
 بنمای رخ که دیدن گلزارم آرزوست<sup>۱</sup>

\* \* \*

گر تاب در آن زلف نگون اندازی  
 زُهَّاد ز صومعه برون اندازی  
 ور عکس جمال خود به روم اندازی  
 بت ها به سجود سرنگون اندازی

\* \* \*

تا دولت وصل بر نظام است مرا  
 کار همه آفاق به کام است مرا

---

۱. شاید مولانا «مولوی» در سرودن غزل معروف «بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست» نظر به این غزل روزبهان داشته است.

نامی ز لب یار به جام است مرا  
راه ازل و ابد دوگامت است مرا

\*\*\*

تا سایه مشك بر گل انداخته‌ای  
بس دل که ز درد عشق بگداخته‌ای  
تا غالیه بر گل و سمن ساخته‌ای  
از جان رهی صبر بپرداخته‌ای

نقل گفتار دکتر حمیدی برای این بوده که نویسنده بتواند بنویسد که میراث شعر در فارس نبوده ولی در ایران بوده است مثل اینکه به نظر ایشان فارس جزء ایران نبوده است و مردم آن به زبان فارسی سخن نمی‌گفتند و شعر فارسی را در نمی‌یافتند! با توجه به اسامی و نمونه اشعار بعضی از شاعران فارس که یاد کردیم، نظر ایشان در این مورد مردود است. ایشان می‌نویسند:

«تذکره و زندگی نویسان سعدی، از هر گروه بوده‌اند، متفق‌اند که شیخ بزرگ، هم به نوجوانی و پیش از شباب به هجرتی رفته، که به قول‌هایی دو سی سال و به قول‌هایی دیگر سی سال از حوزه زبان فارسی به دور بوده و در گستره فرهنگ و زبان عرب سیر می‌کرده است. بدین ترتیب برخورداری وسیع از میراث فارسی سرایان برایش نه مقدور و نه ضرور بوده است.»

درباره سال ولادت سعدی، از میان اقوال مختلف، دو نظر به واقعیت نزدیک‌ترست، یکی نظر علامه محمد قزوینی که تولد سعدی را در حدود سال ۶۰۰ هجری دانسته و دیگر نظر فروغی در مقدمه گلستان و تأیید دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران، حدود سال ۶۰۶ ولادت سعدی را دانسته‌اند، اگر قول علامه قزوینی را قبول کنیم سعدی هنگام عزیمت به بغداد ۲۱ ساله، اگر نظر فروغی را بپذیریم او جوانی ۱۷ ساله بوده، بنابراین به حد رشد رسیده بوده است.

اما اینکه بیش از سی سال از حوزه زبان فارسی به دور بود به طوری که بعد اشاره خواهیم کرد، در بغداد عده زیادی از دانشمندان و دانشجویان حتی مردم عادی از ایرانیان بسر می بردند و افزون بر این کتاب های فارسی و دیوان های شاعران در کتابخانه های مدارس و کتابخانه های شهر وجود داشته است که جوان با استعداد شیرازی از آن ها استفاده کند. زندگی در محیطی دور از موطن اصلی، موجب نمی شود که کسی زبان و ادبیات و فرهنگ ملی خود را فراموش کند. آن هم دانشجوی باذوق و با استعدادی چون سعدی.

ایشان می خواهند بگویند که سعدی پیش از اینکه به حد رشد رسیده باشد به نظر زندگی نویسان او، در محیطی که زبان و فرهنگ عربی داشته، رفته است و زبان و فرهنگ اصلی خود را فراموش کرده است و اگر اشعاری از حفظ داشته و متأثر از شاعران دیگر شده ولی درباره نثر درخشان و بی بدیل وی چه می توان گفت؟ جز اینکه بگویند سعدی از شیراز بیرون نرفته و هر چه خود او گفته یا پژوهندگان درباره اش پژوهش کرده اند همه ساختگی و از واقعیت به دور است.

برای تمهید این ادعا، گفتاری از کتاب «قلمرو سعدی» علی دشتی نقل کرده که گلستان را با نثر نویسندگان عصر سعدی مقایسه نموده و ضمن ستایش از فصاحت، سادگی، روانی و استواری نثر گلستان، سعدی را وارث یک نثر بیمار معرفی می کند.

نویسنده سپس در ستایش سعدی می نویسد که: «می بینید که سعدی وارث یک نثر بیمار است. او خود راهی گشود که تا پایان هم خود پیمود، جهان سخن در فارس و در ایران، همه به گام نخست او طی شد. درختی است که دیگران به سایه اش نشسته اند و از بار آن خورده اند. آیا آبشخور ریشه های این تنومند، در رطوبت چه انگیزه ای بوده است که هفتصد و پنجاه سال می گذرد و هر روز سرسبزتر و شاداب تر می شود؟ این مقال می خواهد بگوید که آن میسر نشده است جز به نیاز سعدی، که می خواسته از «فصاحت» خویش پرده ای بسازد بر «فصاحت» ایامی که پیش از شیخ شدن «تلف» کرده بود و انصاف را که چه نیک از عهده آن برآمده است.»

قسمت اول این مطالب که نویسنده متأثر از نوشته دشتی شده است کاملاً درست است ولی

در قسمت دوم، نویسنده دست به کشف و کرامت تازه زده، فصاحت سعدی را پرده ای بر فصاحت ایام گذشته او می داند! نه آن تعریف و ستایش و نه این کشف و کرامت! آخر چطور می توان قبول کرد، کسی پنجاه و پنج سال از عمر خود را، به فصاحت بگذراند و یک شبه معلم اخلاق و مبشر انسانیت بشود؟ نویسنده پس از نقل مطالبی از یان ربیکا می نویسد:

ما از شیخ بزرگوارمان هیچ نمی دانیم و سخت محتاجیم که بدانیم، اما از چنین بزرگ مردی جز خودش کسی سخن نگفته و او نیز به عمد، همه را چنان سردرگم کرده، که سرانجام این همه جست و جو، قریب به هیچ است.»

از سرگذشت زندگی اغلب از بزرگان علم و ادب پیشین ما، آگاهی درستی نداریم. مگر از خلال آثارشان گاهی مطلبی مجمل به دست آید و مورخان و حتی تذکره نویسان هم، از شرح احوال درست آنان چنانکه شاید و باید غفلت کرده اند. اما از آثار سعدی، شرح احوال نسبتاً روشنی به دست می آید. اینکه نویسنده می نویسد: «سعدی به عمد همه را در سرگذشت خود، سردرگم کرده، به هیچ وجه درست نیست.

سعدی بیش از شاعران بزرگ دیگر مانند فردوسی، نظامی، حافظ و... از خود سخن گفته است ولی هرگز از راه فروتنی، تصمیم به نوشتن شرح احوال خود نداشته است. اگر در بعضی حکایت های گلستان و بوستان خود را اول شخص قرار داده، نباید همگی جدی گرفته شود. زیرا هدف او جلب توجه خواننده و یا ظرافت در مطالب بوده است. و کسی هم نباید انتظار داشته باشد که حکایت های بوستان و گلستان همه با واقعیت تاریخی همراه باشد زیرا سعدی نه مؤرخ بوده و نه خواسته که تاریخ بنویسد بلکه از طرح حکایت ها، هدف، انتقاد از زوایای تاریک اجتماع زمان خود داشته است و بس. اما این مطلب مانع از آن نشده که گاهی در ضمن همین حکایت ها به خاطره هایی پرداخته که قابل قبول همگان است و ایرادی بر آنها وارد نیست. از همین خاطره های قابل قبول می توان برای نوشتن شرح زندگی او استفاده کرد. چنانکه پژوهندگان صاحب نظر چنین کرده اند.

شرح زندگانی افراد بزرگ، فرع بر کارهای بزرگی است که کرده اند و یا آثار بزرگی است که از آنان به جای مانده است. بنابراین ما باید از آثار باقیمانده از شیخ اجل استفاده کنیم، هیچ محتاج آن نیستیم که از زندگی فیزیکی او، آنچنان که نویسنده «مگر این پنج روزه» انتظار دارد، چیزی بدانیم!

از صفحه ۱۴ تا ۲۰ نویسنده به نقل اقوال مختلف پژوهندگان ایرانی و خارجی درباره تاریخ تولد سعدی و سفرهای او اختصاص داده است، و از شادروانان جلال همایی، یان ریپکا و فروغی مطالبی آورده است. اینها همان مطالبی است که پژوهندگان از سال ها پیش در کتاب ها و مقالات مختلف نوشته اند و به نظر می رسد که تکرار مکررات است.

اگر نویسنده توانسته بود از میان آن همه اقوال مختلف، تاریخ دقیق ولادت سعدی را کشف و ذکر کند، نقل آن همه مکررات ضروری می نمود ولی وقتی که نتوانسته و یا نخواسته آن تاریخ را به دست بدهد مثل این است که به نظر وی سعدی روزی، ماهی، سالی اصلاً به دنیا نیامده است! اما دو تاریخ یکی در سبب نظم بوستان و دیگری در آخر مقدمه گلستان سعدی به طور وضوح آورده است. تاریخی که در سبب نظم بوستان آمده چنین است:

به روز همایون و سال سعید

به تاریخ فرخ میان دو عید

ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج

که پر دُر شد این نام بُردار گنج

و در آخر مقدمه گلستان این تاریخ آمده است:

در این مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

همین تاریخ آخر مقدمه گلستان می تواند کلیدی در حلّ مشکل تاریخ ولادت شیخ اجل باشد.

در مقدمه گلستان سعدی می فرماید:

«یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده، تأسف می خوردم و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می سُفتم و این بیت ها مناسب حال خود می گفتم:

هر دم از عمر می رود نفسی  
چون نگه می کنم غانده بسی  
ای که پنجاه رفت و در خوابی  
مگر این پنج روزه دریایی

در اینجا سعدی خطاب به خود کرده و گفته: ای که پنجاه سال از عمرت رفته و هنوز در خوابی...

اگر این پنجاه سال را از ۶۵۶ سال تصنیف گلستان کم کنیم سال ۶۰۶ هـ.ق به دست می آید. بنابراین ولادت شیخ در این سال یا در حدود آن بوده است. این همان سالی است که فروغی و دکتر صفا برای ولادت سعدی با همین استدلال بدست آورده اند.

اما در بوستان این بیت عده ای را به اشتباه انداخته است:

الا ای که عمرت به هفتاد رفت  
مگر خفته بودی که بر باد رفت

و چنین استنباط کرده اند که سعدی در سال اتمام بوستان هفتاد ساله بوده بنابراین ولادتش به سال ۵۸۵ هـ.ق اتفاق افتاده است. این استنباط از هر حیث مقرون به اشتباه است زیرا سعدی در بیت مذکور اشاره ای به حال خود ندارد بلکه این بیت و ابیات بعد از آن را در مقام نصیحت به کسانی سروده است که از گذشت عمر پندی نمی گیرند. اگر سعدی در ۵۸۵ به دنیا آمده بود، عده ای از رجال و بزرگان از جمله اتابک سعد بن زنگی و دیگران که در نیمه اول قرن هفتم زندگی می کردند، یاد می نمود. در حالی که در هیچ یک از آثار شیخ اشاره ای به آنان نیست. سعدی در پنج بیت بعد از بیت مذکور سخن از پنجاه سالگی می گوید:



چو پنجاه سالت برون شد ز دست  
غنیمت شمر پنج روزی که هست

کسانی که بیت اول را مأخذ سال تولد سعدی قرار داده اند چرا به این بیت اخیر توجه نکرده اند. حقیقت این است که این دو بیت، حسب حال سعدی نیست و باید توجه به همان بیت مقدمه گلستان داشت و لاغیر.<sup>۱</sup>

سعدی در ۵ یا ۶ سالگی پدر خود را از دست داده است. تا شاعری درد یتیمی نکشیده باشد محال است که بتواند احساسات خود را چنین اظهار کند:

پدر مرده را سایه بر سر فکن  
غبارش بیفشان و خارش بکن  
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش  
مده بوسه بر روی فرزند خویش  
یتیم ار بگرید که نازش خرد؟  
وگر خشم گیرد که بارش برد؟  
الا تا نگرید که عرش عظیم  
بلرزد همه، گر بگرید یتیم  
به رحمت بکن آتش از دیده پاک  
به شفقت بیفشانش از چهره خاک  
اگر سایه خود برفت از سرش  
تو در سایه خویشتن پرورش  
مرا باشد از درد طفلان خبر  
که در طفلی از سر برفتم پدر  
یکی خار پای یتیمی بکند

۱. تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا، جلد ۱/۳، زیرنویس صفحه ۵۹۰.

به خواب اندرش دید صدر خجند  
همی گفت و در روضه ها می چمید  
کز آن خار بر من چه گل ها دمید

در صفحه ۱۹ و ۲۰ کتاب نوشته یان ریپکا نقل شده که در ضمن آن آمده است: «... گلستان شامل داستان ها و سرگذشت های کوتاهی است که با نثر آهنگین «مُسَجَّع» نوشته شده اند. این شیوه نگارش اهمیت فراوانی در پیشرفت هنری زبان فارسی داشته است. گلستان سرشار از پندهای اخلاقی و آداب زندگی است. هنر داستان سرایی و طنزنویسی درخشان و نافذ سعدی او را زبده ترین هنرمند ادبی می شناساند. اما واقعیت این است که این شاعر نامدار مردی باتجربه و آزموده است. گلستان آیینۀ راستینی است که روابط اجتماعی آن زمان را می نمایاند. در آن هنگام سودجویی نامحدود قدرتمندان به مرحله ابتذال رسیده بود. به عقیده ک - چایکین دلیل موفقیت این کتاب، که پس از قرن ها و تا امروز در سراسر خاور نزدیک فزونی گرفته باز تاباندن فلسفه «سازگاری» و ابن الوقتی در آن است، پندهای اخلاقی عامه فهم سعدی، شکاکیت نرمش ناپذیری، روابط تحقیرآمیز او با تمایلات پول پرستی و تملک جویی که از مصیبت های جهان الهام گرفته بودند و در کتابش بازتاب یافته اند، هیچ کدام نشانه انسان دوستی یا دینداری او به شمار نمی روند. کوتاه سخن، این گفته ها نمی توانند سعدی را به عنوان شاعری بشناساند که با مردم معمولی پندار مشترک داشته است.»

بخش اول گفتار یان ریپکا درست است و دیگران هم گفته اند و مطلب تازه ای نیست ولی بخش دوم آن بسیار نادرست است و از آن بوی تبلیغات کمونیستی به مشام می رسد. معلوم نیست که یان ریپکا تمایل پول پرستی و تملک جویی و سازگاری و ابن الوقتی سعدی را در کجای گلستان و بوستان و سایر آثار او، دریافته است. شاید منظور او از «سازگاری» این باشد که چرا سعدی با آن همه فصاحت بیان و قدرت کلام، مردم را مانند کمونیست های امروز بر علیه زمامداران زمان خود نشورانیده است غافل از این است که در آن روزگار وحشت، که مردم سایر نواحی ایران، در زیر سُم اسبان مغول دست و پا می زدند و شهرها با خاک یکسان می شدند، زمامداران فارس با حُسن تدبیر و سیاست، سرزمین خود را، از بلای

حمله دهشتزای مغول، مصون نگاه داشتند و در سراسر آن خطه، امنیت برقرار کردند و به آبادی آن کوشیدند. به همین سبب سعدی خطاب به اتابک ابوبکر بن سعد زنگی می‌کند و می‌گوید:

اقلیم پارس را غم از آسیب دهر نیست  
تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا  
امروز کس نشان ندهد در بسیط خاک  
مانند آستان درت مأمن رضا  
بر تست پاس خاطر بیچارگان و شکر  
بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا  
یا رب ز باد فتنه نگهدار خاک پارس  
چندانکه خاک را بود و آب را بقا

سرزمین فارس مأمن و پناهگاه دانشمندان و فاضلان شد که کسانی چون شمس قیس رازی، از جلو هجوم مغول فرار کرده، به فارس آمدند و از مهمان نوازی و توجه و رأفت زمامداران، برخوردار شدند. به پاس آن همه التفات‌ها، کتاب‌ها در موضوع‌های مختلف، به نام اتابک ابوبکر و پسرش سعد بن ابوبکر مَوْشَح کردند. برای اینکه به بینید سعدی تا چه حد قدرتمندان و ثروت‌اندوزان را هشدار داده چند بیت از چند قصیده مدیحه او را در اینجا می‌آوریم:

درم به جور ستانان زر به زینت ده  
بنای خانه کنانند و بام قصراندای  
به عاقبت خبر آمد که مُرد ظالم و ماند  
به سیم سوختگان زرنگار کرده سرای  
بخور مجلسش از ناله‌های دردآمیز  
عقیق زبورش از دیده‌های خون‌پالای

درویش و پادشه نشیندم که کرده‌اند  
 بیرون ازین دو لقمه روزی تناولی  
 ز آن گنج‌های نعمت و خروارهای مال  
 با خویشتن به گور نبردند خردلی

به سیم و زر نکو نامی به دست آر  
 منه بر هم که برگیرندش از هم

قارون ز دین برآمد و دنیا بر او نماند  
 بازی رکیک بود که موشی شکار کرد

برای حاجت دنیا طمع به خلق نبندم  
 که نیک چشم تحمل کند عذاب مهین را

سعدی در گلستان هم حکایت‌های عبرت‌انگیزی در مذمت از زراندوزی و سودجویی  
 آورده و خوانندگان را از جمع مال و طمع‌ورزی بر حذر داشته است:

مطلب گر توانگری خواهی

جز قناعت که دولتی‌ست هنی

گر غنی زر به دامن افشانند

تا نظر در ثواب او نکنی

کز بزرگان شنیده‌ام بسیار

صبر درویش به که بذل غنی

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلچ

که بار محنت خود به که بار منت خلق

هر چه از دو نان به منت خواستی  
در تن افزودی و از جان کاستی

تن به بیچارگی و گرسنگی  
بنه و دست پیش سفله مدار

از زر و سیم راحتی برسان  
خویشان هم تمتعی بگیر  
وآنکه این خانه کز تو خواهد ماند  
خشتی از سیم و خشتی از زرگیر

سعدی اگر بوستان و گلستان را به نام اتابک ابوبکر بن سعد زنگی موشح کرده، نه به خاطر گرفتن صله و پول و ملک بوده بلکه به سبب در امان نگاه داشتن و آباد ساختن وطن او، سرزمین پارس بوده است. این نور میهن دوستی سعدی از خلال مقدمات آن دو کتاب مستطاب متجلی است.

سخن ناصواب یان ریپکا از احساسات تند و تمایلات شدید کمونیستی او، سرچشمه گرفته و مانند کمونیست‌های دو آتشه سنگ پندار مشترک با مردم معمولی را به سینه می‌زد. اگر راست می‌گفت، درمی‌یافت که سعدی در ضمن حکایت‌های دلنشین از مردم و دردهای پنهان و آشکار انسان‌های اسیر و مظلومان بی‌گناه سخن گفته است و تازیانه عبرت به پشت قدرتمندان و زراندوزان و پادشاهان و فرمانروایان ستمکار نواخته است. سعدی بیش از هر شاعر و نویسنده دیگری با مردم معمولی پندار و پیوند مشترک داشته است زیرا وی از میان مردم برخاسته و با مردم زندگی می‌کرد. و در حقیقت قلم او، بیان او، از زبان مردم دربند و مظلوم و مستمند زمان خویش بوده است. سخن ریپکا به هیچ وجه مستند و قابل قبول نیست.. نویسنده کتاب، با برگزیدن این قبیل مطالب می‌خواهد به پندار خود زمینه فصاحت شیخ را فراهم نماید!

در صفحه ۲۰ پس از درج مطالب رییکا آمده است: «اینک زمان بررسی نقادانه زندگانی سعدی است. باید سرانجام آشکار کنیم از میان آن چه شیخ درباره خود گفته، کدام ممکن است، کدام محتمل است کدام بعید است و کدام محال، آن گاه بعیدها و محالها را برای شناخت بیشتر شیخ به کار ببریم و از خود بپرسیم که چرا شیخ به این بعیدها و محالها برای معرفی خویش متوسل شده است.»

آنچه ممکن و محتمل است قابل تحقیق می باشد ولی آنچه بعید و مخصوصاً محال است درخور تحقیق نیست و بحث درباره آن آب در هاون کوبیدن و خشت بر دریا زدن است. سعدی هیچ وقت به فکر نوشتن شرح احوال و معرفی خود برنیامده است همچنان که اغلب بزرگان دیگر علم و ادب هم شرح احوال از خود ننوشته اند شاید علت آن پرهیز از خودستایی و خود بزرگ بینی بوده است والا سعدی می توانست با آن قلم شیوایی که مجالس پنج گانه و گلستان بی همال را نوشته، دو سه صفحه هم در کمال شهامت، در شرح احوال خود می نوشت و اگر شرحی درباره خود با صراحت نوشته بود، امروز پس از هفتصد و پنجاه سال کسی چون نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» پیدا نمی شد که فصاحت وی را پرده ای بر فضاحتش بدانند.

در صفحه ۲۱ و ۲۲ گفتاری از استاد عباس اقبال مورش و ادیب مشهور آمده که خلاصه آن چنین است: «... سعدی بی خلاف شیرین سخن ترین شعرای فارسی و در همه قولها فصیح ترین گویندگان ماست. از شاعر نباید زیاد متوقع دقت ضبط در ذکر اخبار و ثبت تواریخ بود به خصوص اخبار و تواریخی که غرض خاص شاعر ذکر آنها نیست و فقط در طی هنرنمایی شعری یا اظهار بلاغت و بیان نکته ای ادبی یا حکمی به آنها اشاره می کند و از قوه حافظه خود که در همه حال و پیش همه کس محل خلط و لغزش است یاری می جوید و به مدرک و منبعی کتبی مراجعه نمی نماید مخصوصاً اگر این اخبار و حوادث تاریخی در ازمنه ای نزدیک به عهد او رخ داده و هنوز کاملاً در متون تواریخ مضبوط و مخلد نشده باشد. در این صورت چون غالب اعتماد به حافظه و مسموعات از دیگران است انسان اکثر اوقات در نقل و روایت گرفتار خلط و اشتباه می شود و چندین سال را بدون تعمد و اعتنایی، پس و پیش

می‌کند. از این قبیل خلط‌های تاریخی گاهی در گلستان و بوستان دیده می‌شود که چون در اقدم نسخ این دو کتاب هم هست ناچار باید گفت که اصلی است و سبب عمده جاری شدن آنها را نیز به قلم شیخ اجل باید به همان محل مذکور در فوق حمل نمود. ازین قبیل است داستان صلح سلطان محمد خوارزمشاه باختا که در سال ۶۰۷ هـ.ق قراختانیان را برانداخت پس این قبیل اشارات را که اماراتی دیگر از خارج بر عدم صحت آن‌ها در دست داریم به هیچ وجه نباید مدرک تحقیق راجع به احوال شیخ قرار دهیم.»

سخنان استاد عباس اقبال کاملاً صحیح است و ما در پیش گفتیم که از شاعر نباید توقع تاریخ نویسی داشت. و اگر در ضمن حکایت‌های متنوع و جدا از هم، که جدی و واقعی نیست، اشتباه تاریخی دیده شود، نباید بر آن اشتباه تکیه کرد و آن را مدرک تحقیق قرار داد.

از صفحه ۲۲ تا ۳۰ اقوال شبلی نعمانی در شعرالعجم و سعید نفیسی در مجله مهر شماره ۱، و هانری ماسه و هرمان اته و ادوارد براون در تاریخ ادبیات و الطاف حین حالی در حیات سعدی، نقل شده که احتجاجاتی درباره تاریخ ولادت و جوانی سعدی آورده شده که تکرار مکررات است و حاوی نکته تازه‌ای نیست و چون تاریخ تولد سعدی از قلم تحقیق دو تن از پژوهندگان دقیق فروغی و دکتر ذبیح الله صفا را نقل کردیم، دیگر پرداختن به تکرار مکررات ملال آورست.

در صفحه ۳۰ درباره نخستین سفر سعدی به بغداد مطالبی از تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد دکتر ذبیح الله صفا آورده شده که در ضمن آن آمده است: «... سعدی مقدمات علوم ادبی را در شیراز آموخت و سپس برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. این سفر که مقدمه سفرهای طولانی دیگر سعدی بود، گویا در حدود سال ۶۲۱ - ۶۲۰ هجری اتفاق افتاد زیرا وی اشاره‌ای دارد به زمان خروج خود از فارس هنگامی که جهان چون موی زنگی درهم آشفته بود. این اشاره علی الظاهر منطبق است با وضع دشواری که بر اثر حمله سلطان غیاث الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه به شیراز در فارس پدید آمده بود. وی بعد از مرگ پدرش با

جمع‌آوری بعضی از سپاهیان او به فتوحاتی در عراق و آذربایجان نائل گشت و در اواخر سال ۶۲۰ عازم فارس شد و اتابک سعد بن زنگی که قدرت مقابله با او را نداشت به قلعه اصطخر پناه برد و غیاث الدین پیرشاه در آغاز سال ۶۲۱ به شیراز وارد شد و بسیاری از نواحی فارس را به تصرف درآورد و عاقبت به درخواست اتابک سعد، فارس را با او قسمت کرد و به وساطت الناصرالدین الله به عراق بازگشت.»

پس از نقل سخنان دکتر صفا، درباره سفر سعدی به بغداد در صفحه ۳۰ نوشته شده است که: «... اما آیا این عاقلانه است که کسی به خاطر یک دعوای مختصر فامیلی، که سریعاً به توافق و آشتی رسید، فارس امن را بگذارد و به جهانی ناامن بگریزد که از وحشت حمله مغول و جنگ‌های صلیبی بر خود می‌لرزید و به سرزمین‌هایی مهاجرت کند که در آن خلیفه و خاندانش را می‌کشند و شیخ ما را به کارگل وامی‌دارند!»

سعدی در جوانی برای ادامه تحصیل به بغداد رفت، نه از وحشت مغول و نه از حمله غیاث الدین پیرشاه به فارس، سفر او انجام گرفته است. به احتمال قوی، رفتن او به دارالعلم بغداد به تشویق و کمک اتابک سعد بن زنگی بوده است زیرا پدر او با اینکه در کسوت عالمان دین بوده ولی از منتسبان دربار اتابک سعد بن زنگی به شمار می‌رفته است و حتی محتمل است که سعدی از ۵ یا ۶ سالگی که پدرش را از دست داده، در زیر کنف حمایت اتابک سعد پرورش یافته باشد. زیرا از قدیم تا این اواخر معمول بوده هر گاه یکی از درباریان درمی‌گذشت، اگر فرزند با استعدادی داشت، زیر نظر و التفات پادشاه یا فرمانروا، بزرگ می‌شد اتابک سعد بن زنگی هم سعدی را در تحت حمایت خود پرورش داد. سعدی در قطعه‌ای که می‌نماید از سروده‌های جوانی اوست می‌گوید:

پدرم بنده قدیم تو بود

عمر در بندگی به سر برده

بنده‌زاده چو در وجود آمد



هم به روی تو چشم بگشوده  
خدمت دیگران نخواهد کرد  
که ورا نعمت تو پرورده<sup>۱</sup>

ساختار این قطعه نشان می‌دهد که در اوایل شاعری سعدی گفته شده و از واژه بنده زاده استنباط می‌شود که قطعه خطاب به اتابک سعد بن زنگی بوده است.

رفتن جوانان به بغداد برای تحصیل دانش و کسب فضیلت، از اوایل حکومت عباسیان معمول بوده است. بعضی از جوانان فارس هم برای ادامه تحصیل دانش و کسب مقام و شهرت و احیاناً ثروت روی به بغداد نهاده بودند از قبیل سیبویه بیضاوی، ابن مقله بیضاوی، ابن مقفع «دادبه» جوری «فیرزآبادی» و...

نباید فراموش کرد که نخستین مدرس و رئیس مدرسه نظامیه بغداد، شیخ ابواسحاق (۳۹۳-۴۷۶) شیرازی بوده است که چند سال آن مدرسه را در کمال قدرت اداره کرده و چندین کتاب نیز تألیف نموده است. همراه او نیز عده‌ای از طلاب جوان به بغداد رفتند و در آنجا ماندگار شدند حمله سلطان غیاث الدین پیرشاه به فارس و جنگ با اتابک سعد بن زنگی در سال ۶۲۰ و ۶۲۱ هجری مدت دو سال به طول انجامیده و در این دو سال در نتیجه جنگ و خونریزی، فارس دچار آشفته‌گی و آشوب بوده است.

اتابک سعد هم، پس از مدتی مقاومت، چون تاب ادامه جنگ را نداشته به قلعه استخر پناه برده است. اشاره سعدی در قطعه معروف خود، اشاره به همین جنگ و آشفته‌گی فارس است که در ضمن آن گفته است:

برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم  
جهان درهم افتاده چون موی زنگی

چون سال حمله سلطان غیاث الدین و آشفته‌گی فارس معلوم است و سعدی صریحاً اشاره به سفر خود، از تنگ ترکان می‌کند، باید سن او در حدود ۱۷ یا ۲۱ سالگی بوده باشد. «فروغی

۱. کلیات سعدی به تصحیح محمد علی فروغی، چاپ محمد علی علمی تهران سال ۱۳۳۶

و دکتر صفا سال تولد سعدی را حدود ۶۰۶ علامه محمد قزوینی ۶۰۰ نوشته اند. «بنابراین سعدی هنگام سفر به بغداد رشید و بالغ بوده است.

اما اینکه نوشته شده، کسی فارس امن را نمی گذارد به جهانی ناامن بگریزد، این گفته درباره سعدی صادق نیست، سعدی نگریخته بلکه برای ادامه تحصیل رفته است. در زمان رفتن سعدی به بغداد، هیچ گونه آشوب و نابسامانی در آن شهر نبوده است و خلیفه و خاندانش هم در کمال سلامت بودند. خلیفه مستعصم با لله و خاندانش در سال ۶۵۶ هجری یعنی ۳۴ سال بعد از رفتن سعدی به بغداد، بدست هولاکو خان مغول کشته شدند، نویسنده به قول استاد عباس اقبال عمداً خلط تاریخی کرده تا بگوید، کسی جای امن را، حتی برای ادامه تحصیل هم که باشد، ترک نمی کند و به جای ناامن بگریزد!

به فرض اینکه به قول نادرست نویسنده، بغداد و خلیفه از وحشت جنگ های صلیبی و حمله مغول بر خود می لرزیدند، ولی جوانی که به نیروی عشق به تحصیل به سفر می رود هیچ ترسی و وحشتی به دل راه نمی دهد و پروایی از جنگ و آشوب ندارد.

در عصر ما هم، در زمان جنگ های جهانی اول و دوم، بسیاری از جوانان ایرانی، برای ادامه تحصیل، به دانشگاه های اروپا و امریکا رفته اند در حالی که اروپا در آتش جنگ می سوخت و امنیت برای هیچ کس وجود نداشت.

فعالیت های فرهنگی و ادبی، شادروانان تقی زاده، علامه قزوینی، جمال زاده، و عده ای دیگر را، در جنگ جهانی اول، در زیر بمبار دمان ها و جهانی از آتش و خون را هم نباید فراموش کرد. جنگ و آشوب، نمی تواند به کلی دانش طلبان و آزادمندان فرهنگ دوست را، از فعالیت علمی و فرهنگی بازدارد. بنابراین رفتن سعدی به بغداد برای ادامه تحصیل، در آن زمان که ارتباط علمی و بازرگانی میان مرکز خلافت و فارس رونق داشت، سفر معمولی بوده و جای هیچ گونه شک و تردید و انکار باقی نمی گذارد.

چنین به نظر می رسد که سعدی پس از رفتن به بغداد، طبع شعرش به تدریج شکوفا شده به پاس عنایت و توجه اتابک سعد بن زنگی نسبت به پدرش و خودش، تخلص خویش را، از نام او گرفته باشد. اینکه در کلیات سعدی، مدحی از اتابک سعد بن زنگی دیده نمی شود، به

علت این بوده، که سعدی در زمان حیات آن اتابک، تازه آغاز به سرودن شعر کرده بود و قدرت اینکه بتواند چون شاعران دیگر، قصیده بگوید و در شمار شاعران درباری درآید، نداشته است. به طوری که از قطعه مذکور برمی آید، حق نمک خواری و پرورش و عنایت و التفات اتابک سعد بن زنگی را فراموش نکرده، هر جا به مناسبتی، از او به نیکی یاد کرده و به خاک وی درود فرستاده است.

سعدی در مدت درازی که در غربت می زیسته به فارسی شعر می گفته و آنچه می دیده و تجربه می کرده، به شعر یا به نثر می نوشته است. بعد، در حدود سال ۶۵۵ هـ.ق که به شیراز بازگشته است، نمونه هایی از یادداشت خود را ابتدا به صورت بوستان و سال بعد به صورت گلستان تدوین کرده است. این را نمی توان قبول کرد که به محض ورود به شیراز، ناگهان هم شاعر طراز اول و هم نویسنده بلارقیب گردیده است به واسطه عرضه آن دو کتاب مستطاب در شعر و نثر فارسی تحول چشمگیر به وجود آورده باشد.

در صفحه ۳۲ آمده است که: «... و مؤلفین زندگی نامه تازه، شیخ را فقط یک بار و آن هم در حوالی همان سال اغتشاش شیراز، یعنی ۶۲۰ هجری، در حالی که سعدی باز هم نوجوانی ۱۲ ساله است راهی بغدادش می کنند تا نظامیه و مستصریه را بگذرانند و سیر آفاق و نفس کند. از نظر این گروه هم تمامی آن زندگی که سعدی برای خود بافته است با تأویلاتی جدید و البته به استثنای ملاقات وی با شیخ عبدالقادر گیلانی در حج، مطایبه با طلبه کاشغری در زمان صلح خوارزمشاه و دیدار از سرهنگ زاده ای در سرای اغلمش میسر می نماید.»

درباره سن سعدی هنگام عزیمت به بغداد نوشتیم که اگر قول علامه محمد قزوینی را قبول کنیم سعدی در آن زمان ۲۱ ساله و اگر قول فروغی و دکتر صفا را بپذیریم ۱۷ ساله بوده است نه ۱۲ ساله. به فرض اینکه اتابک سعد بن زنگی چون هوش و دها و ذکاوت در سعدی دیده او را هم در سن دوازده سالگی به بغداد فرستاده باشد امر غیرممکن و محال نبوده است.

اما درباره ملاقات شیخ اجل با شیخ عبدالقادر گیلانی در حج، در نسخه های قدیمی

گلستان که در اختیار فروغی بوده، شیخ عبدالقادر گیلانی را دیدند، نوشته شده نه دیدم، بلاشک این نسخه نویسان بوده اند که به اشتباه دیدند را دیدم نوشته اند بنابراین سعدی با شیخ عبدالقادر گیلانی به علت بُعد زمان هیچ ملاقاتی نداشته است. سعدی در حکایت صلح محمد خوارزمشاه باختا، خواسته یک نکته ظریف ادبی و انتقادی، به کار ببرد و می خواهد بگوید که محمد خوارزمشاه باختا پس از سال ها جنگ، صلح کردند و زید و عمرو را قرن هاست که همچنان خصومت باقی است و دست از سر هم برنمی دارند. ظرافت صلح محمد خوارزمشاه باختا، در این است که میان زید و عمرو هم باید صلح برقرار شود و دیگر طلبه ها مرتب نگویند «ضرب زید عمرواً و کان المتعدی عمرواً» و این روش کهنه را در آموختن کنار بگذارند. بنابراین، این حکایت که با ظرافت همراه است و با تاریخ وفق نمی دهد، نباید مدرک تحقیق قرار گیرد. و باید آن را از ظرائف شمرد و نه یک داستان واقعی و تاریخی دانست.

درباره دیدار سرهنگ زاده ای در سرای اغلمش باید گفت که اغلمش یکی از ممالیک ترک اتابک ابوبکر بن محمد بن ایلدگز از اتابکان آذربایجان بود که پس از چندی به حکومت رسید و خطبه به نام سلطان محمد خوارزمشاه خواند. در سال ۶۱۴ هـ ق او هنگامی که به استقبال حجاج می رفت به وسیله یکی از اسماعیل به دستور خلیفه ناصرالدین الله کشته شد و همین امر، موجب لشکرکشی سلطان محمد خوارزمشاه به سوی بغداد گردید.

محل اقامت و مرکز حکومت اغلمش و سایر ممالیک ترک اتابکان آذربایجان در همدان بوده است بنابراین سرای اغلمش در حکایت مزبور گلستان نیز در همان شهر بوده است. «مقاله علامه محمد قزوینی در سعدی نامه ص ۱۷۰ و ۱۷۱»

سعدی نگفته که در زمان اغلمش، آن سرهنگ زاده را دیده است بلکه سرای اغلمش سال ها بعد از مرگ اغلمش باقی و نشیمن سایر اتابکان آذربایجان بوده است. و سعدی سرهنگ زاده را آنجا دیده است. و هیچ گونه مغایرت تاریخی با این دیدار ندارد.

در صفحه ۳۴ کتاب: «مگر این پنج روزه» آمده که: «رسالة من در پی اثبات این نکته است که سعدی مطلقاً به هیچ سفری از هیچ سو دست نزده، در تمام عمر خود

شیراز را ترک نکرده و تمامی این داستان‌ها را برای سرپوش نهادن بر گذران لایالی پیش از شیخ شدن خویش ساخته، که در میانهٔ عمر از آن عدول کرده است. کوشش این رساله از این پس اثبات نکته‌ای است که بر قلم رفت و دلائل خود را یک به یک عرضه خواهند کرد.»

اول اینکه به سفر دست نمی‌زنند اما به سفر می‌روند!

دوم سعدی در بوستان و گلستان و قصائد و غزلیات بارها و بارها به سفرهای خود اشاره کرده است.

این جای بسیار شگفتی است که کسی کلیات شیخ اجل را بخواند و بعد با تهوّر و بی‌پروایی، ادعا کند که سعدی «به هیچ سفری از هیچ سو دست نزده است!» سعدی نخستین اثر خود بوستان را به نام اتابک ابوبکر بن سعد موشح کرده و به او عرضه داشته است. در مقدمه آن کتاب اشاره به سفرهای خود کرده و بوستان را به عنوان ارمغان سفر خویش، تقدیم نموده است:

در اقصای عالم بگشتم بسی  
به سر بردم ایام با هر کسی  
تمتّع به هر گوشه‌ای یافتم  
زهر خرمی خوشه‌ای یافتم  
چو پاکان شیراز خاکی نهاد  
ندیدم که رحمت برین خاک باد  
تولای مردان این پاک بوم  
برانگیختم خاطر از شام و روم  
دریغ آمدم ز آن همه بوستان  
تهی دست رفتن سوی دوستان  
به دل گفتم از مصر قند آورم

برِ دوستان ارمغانی برم  
 مرا گر تهی بود از آن قند دست  
 سخن‌های شیرین تر از قند هست  
 نه قندی که مردم به صورت خورند  
 که ارباب معنی به کاغذ برند

این اشعار که در آغاز و در سبب نظم کتاب آمده، اتابک ابوبکر حتماً خوانده، به سعدی نگفته چرا دروغ به این بزرگی گفته‌ای؟ تو که پایت را از شیراز بیرون نگذاشته‌ای، چگونه به شام و روم رفته‌ای و در اقصای عالم گشته‌ای؟!

همشهریان معاصر سعدی هم به این دروغ بزرگ ایراد و اعتراض نمی‌کردند و او را به باد تمسخر و استهزاء نمی‌گرفتند؟ در حالی که سعدی پس از بازگشت به شیراز، همیشه مورد احترام تمام طبقات بوده است. تا به امروز کسی منکر سفر شیخ اجل نشده جز نویسنده بی‌پروای کتاب «مگر این پنج روزه»!

به شهادت کلیات، شیخ اجل دو سفر از شیراز به خارج کرده، یکی در حدود سال ۶۲۱ هـ.ق و دیگری در حدود سال ۶۶۲ هـ.ق.

در سفر اول همان‌طوری که در پیش اشاره کردیم برای ادامه تحصیل دانش در زمانی شیراز را ترک گفته که اوضاع فارس در اثر جنگ سلطان غیاث الدین پیرشاه با سعد بن زنگی درهم و آشفته بوده است و در حدود سال ۶۵۴ هـ.ق که باز می‌گردد فارس و شیراز را آباد و در امن و سلامت می‌بیند و در ضمن قطعه‌ای می‌گوید:

برون رفتم از تنگ ترکان چو دیدم  
 جهان درهم افتاده چون موی زنگی  
 چو باز آمدم، کشور آسوده دیدم  
 ز گرگان به در رفته آن تیز چنگی  
 به نام ایزد آباد و پرناز و نعمت

پلنگان رها کرده خوی پلنگی  
 درون مردمی چون ملك نيك محضر  
 برون لشکری چون هژیران جنگی  
 بپرسیدم این کشور آسوده کی شد؟  
 کسی گفت سعدی چه شوریده رنگی  
 چنان بود در عهد اول که دیدی  
 جهان پر ز آشوب و تشویش و تنگی  
 چنین شد در ایام سلطان عادل  
 اتابك ابوبکر بن سعد زنگی

سعدی وقتی که در سفر و غربت به سر می بُرد به فکر وطن خود شیراز و فارس بود:

آخر ای باد صبا بویی اگر می آری  
 سوی شیراز گذر کن که مرا یار آنجاست  
 سعدی این منزل ویران چه کنی جای تو نیست  
 رخت بر بند که منزلگه احرار آنجاست

\*\*\*

ای باد چو می روی به شیراز  
 گو من به فلان زمین اسیرم

در طول سفر دراز خود گاهی از بازگشت به شیراز نومید می شود و می گوید:

هر که را در خاک غربت پای در گل ماند، ماند  
 گو دگر در خواب خوش بینی دیار خویش را

ولی گاهی هم خود را دلداری داده و از بازگشت به شیراز نومید نمی شود و می گوید:

خوشا سپیده دمی باشد آنکه بینم باز

رسیده بر سرِ الله اکبر شیراز  
 به دیده بار دگر آن بهشت روی زمین  
 که بار ایمنی آرد نه جور قحط و نیاز  
 نه لایق ظلماتست بالله این اقلیم  
 که تختگاه سلیمان بُدست و حضرت راز  
 هزار پیرو ولی بیش باشد اندروی  
 که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز  
 به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا  
 که دار مردم شیراز در تجمل و ناز  
 که گوش دار تو این شهر نیکمردان را  
 ز دست ظالم بد دین و کافر غماز

وقتی که به شیراز می آید و از گردنه الله اکبر به شهر نگاه، می کند، می سراید:

خاک شیراز چو دیبای منقش دیدم  
 و آن همه صورت زیبا که بر آن دیبا بود

سعدی سپس خاک شیراز را در پی خاطرات گذشته و یار گمگشته به دیدگان می روبد و می گوید:

به امید آنکه جایی قدمی نهاده باشی  
 همه خاک های شیراز به دیدگان برُفتم

سعدی از دست حاسدان تنگ چشم، می نالد و در یک غزل و دو قصیده که به نظر می رسد، همزمان گفته و شکایت به صاحب دیوان خواجه شمس الدین جوینی وزیر مقتدر و شاعر نواز، می برد. اتفاقاً داوری بی رحمانه مجدهمگر درباره پرسشی است که صاحب دیوان و سه نفر از صاحب ذوقان به اتفاق از مجد کرده بودند. سعدی از شیراز دل برکنده می شود و



خیال عزیمت به سفر دوم در سر می پروراند. اکنون چند بیت از غزل و دو قصیده سعدی را که به عنوان صاحب‌دیوان سروده و در واقع به صورت شکواییه است در اینجا می‌آوریم.

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت  
وقت آنست که پرسى خبر از بغدادم  
هیچ شك نیست که فریاد من آنجا برسد  
عجب ار صاحب‌دیوان نرسد فریادم  
سعدیا حُبّ وطن گر چه حدیثی است صحیح  
نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم

\*\*\*

به صدر صاحب‌دیوان ایلخان نالم  
که در ایاسه<sup>۱</sup> او جور نیست بر مسکین  
میان عرصه شیراز تا به چند آخر  
پیاده باشم و دیگر پیادگان فرزین  
ز روزگار به رنجم چنان که نتوان گفت  
به خاك پای خداوند روزگار، یمین  
ولی به يك حرکت از زمانه خرسندم  
که روزگار به سر می‌رود به شدت و کین  
دوای خسته و جبر شکسته کس نکند  
مگر کسی که یقینش بود به روز یقین

\*\*\*

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار

---

۱. ایاسه به معنی آرزو و اشتیاق است.

که برّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار  
 چو ماکیان به درِ خانه چند بینی جور  
 چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار  
 چو طاعت آری و خدمت کنی و نشاسند  
 چرا خسیس کنی نفس خویش را مقدار  
 چو دوست جور کند بر من و جفا گوید  
 میان دوست چه فرق است و دشمن خونخوار  
 دهان حضم و زبان حسود نتوان بست  
 رضای دوست به دست آر و دیگران بگذار

سرانجام سعدی با ملال خاطر در حدود سال ۶۶۲ هـ.ق عزم سفر دوم می کند و در بدرود وطن خود، می گوید:

کس این کند که زیار و دیار برگردد؟  
 کند، هر آینه چون روزگار برگردد  
 به زیر سنگ حوادث کسی چه چاره کند؟  
 جز این قدر که به پهلوی چو مار برگردد  
 گر از دیار به صورت ملول شد سعدی  
 گمان مبر که به معنی زیار برگردد  
 سعدی دگر بار از وطن، عزم سفر کردی چرا؟  
 از دست آن تُرک خطا، یرغو<sup>۱</sup>، به قاآن می برم

به بینید هنگام ترک شیراز در سفر دوم چه با احساس تألمات خود را ابراز می دارد:

می روم وز سر حسرت به قفا می نگرم  
 خبر از پای ندارم که زمین می سپرم

۱. یرغو واژه ای است ترکی به معنای داوری می باشد.

می‌روم بی‌دل و بی‌یار و یقین می‌دانم  
 که من بی‌دل بی‌یار، نه مرد سفرم  
 خاک من زنده به تأثیر هوای لب تست  
 سازگاری نکند آب و هوای دگرم  
 بصر روشنم از سرمه خاک در تست  
 قیمت خاک تو من دانم، کاهل بصرم  
 گر به دوری سفر از تو جدا خواهم ماند  
 شرم بادم که همان سعدی کوتاه نظرم  
 به قدم رفتم و ناچار به سر باز آیم  
 گر به دامن نرسد، چنگ قضا و قدرم  
 از قفا سیر نگشتم من بیچاره هنوز  
 می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم!

سعدی وقتی که باز می‌گردد با اشتیاق و در کمال فروتنی چنین می‌گوید:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد  
 مُفتی ملت اصحاب نظر باز آمد  
 فتنه شاهد و سودازده باد بهار  
 عاشق نغمه مرغان سحر باز آمد  
 سال‌ها رفت مگر عقل و سکون آموزد  
 تا چه آموخت کز آن شیفته تر باز آمد  
 عقل بین کز سر سیلاب غم عشق گریخت  
 عالمی گشت و به گرداب خطر باز آمد  
 تا بدانی که به دل نقطه پا بر جا بود  
 که چو پرگار بگردید و به سر باز آمد

خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد  
 لاجرم بلبل خوشگوی دگر باز آمد  
 پای دیوانگیش بُرد و سرِ شوق آورد  
 منزلت بین که به پا رفت و به سر باز آمد  
 نی چه ارزد دو سه خرمهره که در پيله اوست  
 خاصه اکنون که به دریای گهر باز آمد  
 چون مسلم نشدش ملک هنر، چاره ندید  
 به گدایی به در اهل هنر باز آمد

سعدی پس از بازگشت و دیدار عزیزان به شادی می سراید:

المَنّهُ و لله که گردیدیم و بدیدیم  
 دیدار عزیزان و به خدمت برسیدیم  
 در سایه ایوان سلامت ننشستیم  
 تا کوه و بیابان مشقت نبریدیم

\*\*\*

عمرها در پی مقصود به جان گردیدیم  
 دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم  
 خود سراپرده قدرش ز مکان بیرون بود  
 آنکه ما در طلبش جمله مکان گردیدیم

در کتاب «مگر این پنج روزه» از صفحه ۳۴ تا ۴۱ بحث در هزلیات، المضاحک و خبیثات شده! و نوشته هایی از دیگران نقل کرده است که ما اشاره هایی به بعضی از آنها می کنیم: «در صفحه ۳۵ از مقدمه فروغی بر کلیات آمده است که: «... هزلیات عبارت است از سه مجلس به نثر و مشتمل است بر مطالبی ناپسند و رکیک که حکایاتی هم به نام المضاحک به این سه افزوده شده، این کتاب در نسخه های قدیم که در دست ماست، نیست ولی نمونه ای از آن در نسخه پاریس، که تاریخ کتابت آن به سال ۷۶۷ هـ ق است دیده می شود.

خبیثات عبارت از حکایات و قطعاتی است منظوم که هر چند زندگی دارد ولی طرز

بیان می نماید که از شیخ است و در نسخه های قدیم هم وجود دارد و به هر حال خواه این دو کتاب از شیخ باشد یا نباشد، چاپ آنها را شایسته ندانستیم.»

در صفحه ۳۸ از تاریخ ادبیات در ایران به قلم تحقیق استاد دکتر ذبیح الله صفا نیز چنین آمده است: «در این مجموعه خبیثات دو مثنوی انتقادی شیرین و چند غزل و قطعه و رباعی است که همه آنها رکیک نیست، بلکه بعضی فقط متضمن مطایبات مطبوع منظوم است و چنان که بعد خواهیم دید، علی بن احمد بیستون مرتب کننده کلیات شیخ، مجلس هزل و مضحکات سعدی را که به نثر است بر این مجموعه افزوده و آن ها را در آخر کلیات قرار داده است.»

ظن غالب بر آن است که هزلیات و مضاحک و خبیثات از سعدی نیست و در اغلب نسخه های قدیم نیز هیچ کدام نیامده است و کاتبان و دشمنان و مخالفان سعدی، از همان زمان او، به نام وی ساخته و انتشار داده اند و یا در نسخه کلیات وارد کرده اند. آنها چه از سعدی باشد یا نباشد، چیزی از عظمت و مقام بلند سعدی نمی کاهد. زیرا هزل گفتن و مطایبه کردن از سرگرمی های مردم و شاعران قدیم بوده و آنها را مانند نمک در طعام می دانسته اند. محیط اجتماعی امروز، دگر اجازه نمی دهد که شاعری به گفتن این قبیل مضامین بپردازد و فروغی با سعه صدر، از چاپ آنها خودداری کرده است. کسانی که پای بند اخلاق اجتماعی زمان ما هستند نباید آنها را بخوانند تا چه رسد به اینکه محور تحقیق درباره شناسایی بزرگترین شاعر و نویسنده ایرانی قرار بدهند.

تذکر این نکته در اینجا لازم است که در گلستان گل هست و خار هم هست، و هر گلی خار هم دارد. کسی که وارد گلستان می شود از رنگ و بوی و زیبایی گل لذت می برد، چقدر ناروا و ناپسندست که کسی وارد گلستان بشود به جای تماشای گل و لذت بردن از رنگ و بوی و زیبایی آن، چشمش فقط به خارهای دامن گل خیره شود و زیبایی و رعنائی و طراوت و تازگی و رنگ و بوی مست کننده گل را از خار دامن آن بداند و اگر این خیرگی بیشتر شود، ممکن است که خار در چشم او خلد و وی را کور نماید. به قول شیخ اجل باید گفت:

بود خار و گل با هم ای هوشمند

چه در بند خاری؟ تو گل دسته بند

کدام کتابی است که از انتقادبری باشد، کدام شاعر و نویسنده بزرگی است که ضعف و حشوی در آثارش وجود نداشته باشد. زبیده نیست که شاخه گل سرخ زیبایی را به خاطر خاری که در دامن دارد بشکنند و گل را پرپر نمایند.

کوشش نویسنده «مگر این پنج روزه» بر این است که با تکیه کردن بر هزلیات و مطایبات و خبیثات موهومی و مشکوک و منتسب به سعدی، شخصیت والای سخن آوری چون او را بشکند و وی را در اذهان بعضی خوانندگان ساده دل و ناآگاه بدنام نماید، غافل از اینکه سعدی چنان بر اوج آسمان ادبیات جهان قرار دارد که این گونه کوشش های ناروا خدشه ای به نام و آثار پراچ او، وارد نمی آورد این قبیل افراد به قول حافظ عرض خود می برند و زحمت خوانندگان می دهند.

از صفحه ۴۱ تا صفحه ۶۲ زیر عنوان «سعدی و زبان عربی» با نقل اقوال گوناگون، کوشیده اند که بگویند: «قصائد عربی سعدی در حد متوسط و یا از حد متوسط هم پایین تر است و این دلیل بر این است که سعدی اگر سی سال در میان مردم عربی زبان گذرانیده، باید قصائد عربی او هم مانند قصائد فارسیش در کمال فصاحت باشد، و به سبب دوری از وطن، زبان مادری خود را باید فراموش کرده باشد ولی برعکس در نیمه دوم عمر، زبان مادری را چه در نظم و چه در نثر به اندازه ای فصیح و بلیغ به کار برده که سرمشق گویندگان و نویسندگان زبان فارسی شده و تا به امروز مثلش دیده نشده است. همین امر می رساند که سعدی به هیچ وجه از دروازه شیراز بیرون نرفته و دیار عرب را ندیده است!»

همانطوری که خود نویسنده اذعان دارد سعدی نابغه سخن در زبان فارسی است و اگر اشعار قصائد عربی او به پایه قصائد فصحای طراز اول عرب نرسد، چندان عیب و نقصی برای او نمی تواند باشد.

اما اینکه اگر سی سال در دیار عرب بوده و روزگار را دور از وطن، گذرانیده، باید زبان مادری خود را فراموش کرده باشد، درست نیست.

در زمان خود ما هم کسانی در جوانی به اروپا یا امریکا رفته اند و بیش از ۶۰ یا ۷۰ سال

در آنجاها به سر برده اند ولی کتاب‌هایی در کمال فصاحت و بلاغت به زبان مادری خود نوشته اند، از جمله شادروان محمد علی جمال زاده می‌تواند شاهد مثال خوبی بر این مدعا باشد. او ۱۰۵ سال عمر کرد و از نوجوانی، پیش از جنگ جهانی اول، به اروپا رفت و ده‌ها کتاب و صدها مقاله به زبان مادری خود، فارسی فصیح نوشته است که هر یک چندین بار به زیر چاپ رفته و انتشار یافته است. در حالی که همین جمال زاده، کتابی در زبان مردمی که در میان‌شان زندگی می‌کرده، از خود به یادگار نگذاشته است. نقل اقوال مخالفان سعدی، یا نویسندگان عرب، که تعصب در زبان مادری خود دارند، نمی‌تواند دلیلی بر صحت مدعای نویسنده باشد.

اگر نویسنده چنان بر زبان و ادبیات عربی مسلط بود و می‌توانست ضعف قصائد عربی را به صورت علمی نشان بدهد، شاید این ادعا مورد اعتنا قرار می‌گرفت. اگر این مهم را هم می‌توانستند انجام دهند چیزی از شخصیت شامخ خداوندگار سخن پارسی کم نمی‌کرد.

در صفحه ۴۶ مطالبی از دکتر محفوظ نویسنده کتاب «متنبی و سعدی» آورده شده است از جمله: «... سعدی چه از نظر ارزش کلامی و چه از نظر مضمون اندیشه‌هایش در شعر، گویا فقط از کارهای متنبی و دیگر دو اوین عرب و بخشی نیز از آیات و روایات و امثله عرب رونویس کرده یا به فارسی برگردانده و تنها به «حسن تصرف» سعدی معترف است.»

«نویسنده خود در اینجا اعتراف می‌کند که: «مشهود است که بخشی از متن فوق تعارفات شیرین است که دکتر محفوظ درباره سعدی برگزار کرده است.»

نوشته مبالغه‌آمیز دکتر محفوظ در اقتباس سعدی، از مضامین متنبی، ناشی از تعصب او، به زبان عربی می‌باشد.

در آثار شاعران و نویسندگان نامی جهان، نشانه‌ای از اقتباس و تضمین، از سایر شاعران و نویسندگان بزرگ پیش از خود و حتی معاصر خود دیده می‌شود، زیرا هیچ یک از آنان بدون تأثیر از مکتب استادان بزرگ، دقایق و فنون ادبی آنان، کاری از پیش نبرده‌اند. آنچه شاعر و

نویسنده‌ای را به اوج بزرگی و شهرت می‌رساند و نامش را تا جاودان به سر زبان‌ها می‌اندازد، قدرت ابداع و سخن‌آفرینی اوست. نه تکرار مطالب و معانی دیگران است.

سعدی از دیگران اقتباساتی کرده و در متن نوشته‌ها و حتی بعضی اشعار خود، از آیات و روایات و امثله عرب، در کمال هنرمندی، به مناسبت حال و مقال، استفاده نموده است ولی آنچه سعدی را سعدی کرده اندیشه‌ها و تفکرات و جهان‌بینی و انسان‌دوستی، قدرت ابداع، فصاحت و بلاغت بلارقیب اوست. به قول دشتی: «... غالب مضمون‌ها، مفاهیمی است عمومی و مُلک مشاع همه شاعران و آنچه شخصی و ذاتی و مخصوص شاعری است کیفیت ادا و به عبارت دیگر کسوتی است که بدانها می‌پوشاند. رنگ و بوی شعر عرب در گفتار سعدی حس نمی‌شود. هنگام طبع کتاب در قلمرو سعدی، مقاله‌فاصلانه‌ای از آقای مهدی محقق در مجله‌راهنمای کتاب «شماره شهریور ۳۸» به نظر رسید که مواردی را نشان داده بودند که بسا از مضامین متنبی موجود در سعدی در کتاب‌های مقدم عصر متنبی موجود بوده است.»<sup>۱</sup>

اگر دکتر محفوظ به زبان و ادبیات فارسی همانقدر تسلط داشت که به زبان عربی، و می‌توانست دقایق و نکات ادبی اشعار و نوشته‌های سعدی را کاملاً دریابد، هرگز دست به نوشتن کتاب تعصب‌آمیز «متنبی و سعدی» نمی‌یازید.

اگر سعدی در سرودن قصائد عربی از خود ضعف نشان داده و نتوانسته قصائدی بگوید که در قدرت بیان و اندیشه به قصائد فارسی او یا به قصائد فصیح طراز اول عرب، برابری کند، چیزی از شخصیت ادبی وی نمی‌کاهد. سرودن این دو بیت به زبان عربی، در مقدمه گلستان و اشعار عربی سعدی پراکنده در گلستان، می‌رساند که سعدی به زبان عربی می‌توانسته در کمال قدرت و فصاحت و بلاغت شعر بگوید:

بَلِّغِ الْعُلَىٰ بِهٖ كَمَالَهٗ، كَشَفَ الدُّجَىٰ بِهٖ جَمَالَهٗ  
حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهٖ، صَلُّوْا عَلَیْهِ وَآلِهٖ<sup>۲</sup>

۱. قلمرو سعدی تألیف علی دشتی صفحه ۹۸ و ۹۹ چاپ انتشارات کیهان سال ۱۳۳۸.

۲. به سبب کمال خود به مقام عالی رسید و تاریکی را به فروغ چهره‌خویش زدوده، و نیک شد خصال او، بر او و آل او، درود فرستید.



کوشش استاد جعفر مؤید در تألیف کتاب «شناختی تازه از سعدی» در خور شایان توجه و قابل تقدیر است. زیرا تاکنون ترجمه و تفسیر قصائد عربی سعدی، چاپ و منتشر نشده بود، به همین مناسبت، در سال ۶۳ جایزه کتاب برگزیده سال به خاطر تألیف همین کتاب به استاد اهداء گردیده است.

از صفحه ۶۲ تا ۸۱ نویسنده در زیرعنوان، گناه کاتبان و نسخه برداران، به دفاع از نسخه نویسان پرداخته است و در ضمن به مشکلات کاتبان در نسخه برداری، در طول قرون اشاره کرده است.

البته کاتبان و نسخه برداران و ویراستاران مردمانی زحمت کش بوده و هستند ولی با درجات مختلف معلومات و ذوق و سلیقه های متفاوت، زحمت مشقت بار نسخه برداری را متحمل شده و می شوند. خدمات پراچ آنان در راه گسترش علوم و ادبیات و فرهنگ فراموش شدنی نیست. و اگر ایشان نبودند، امروز ما به آن همه گنجینه معلومات بشری دسترسی پیدا نمی کردیم. اما در میان کاتبان عده ای کم سواد و بی ذوق و تعدادی باسواد و باذوق بوده اند. کاتبان کم سواد و بی ذوق در خواندن خط مؤلف گاهی ناتوان می شدند و ناچار واژه ای، عبارتی، شعری را غلط می نوشتند، کاتبان باسواد و باذوق هم، جمله ای و عبارتی یا واژه ای به نظرشان غلط می آمد، به میزان معلوماتی که داشتند به خیال خود آن را اصلاح می کردند و چه بسا، که خود شعر می گفتند و داخل در کلیات می کردند. به قول شادروان فروغی ۲۵۰ بیت که از فردوسی نیست، وارد شاهنامه شده، بیش از صد غزل در دیوان حافظ الحاقی است. گلستان و بوستان و کلیات شیخ بزرگوار بیش از کتاب های دیگر، در طول ۷۵۰ سال نسخه برداری شده و حتی خود سعدی، در طول چهل یا پنجاه سال که بعد از تألیف آن دو کتاب مستطاب در حیات بود، چندین نسخه به خط خود از آنها نوشته و به اشخاص هدیه داده است. در صفحه ۲۲ صفوه الصفا<sup>۱</sup> در شرح احوال شیخ صفی الدین اردبیلی آمده است که شیخ صفی الدین به شیراز می آمد تا به خدمت شیخ نجیب الدین بُزْغَش برسد، آن پیر در گذشته بود

۱. صفوه الصفا در شرح احوال شیخ صفی الدین اردبیلی تألیف ابن بزّاز به قلم خوش آقا میرزا احمد وحیدالاولیاء قدّس سره در سال ۱۳۲۹ هـ ق در ۴۰۰ صفحه به قطع بزرگ به چاپ رسیده است.

و چندین بار به خدمت شیخ سعدی رسید. در روز آخر که برای تودیع به خدمت سعدی رفت، سعدی یک نسخه کتاب بوستان را که به خط خود نوشته بود، به او هدیه داد. اگر نسخه ای از آن دو کتاب و یا کلیات به خط خود سعدی پیدا شود دیگر این همه اختلاف ها و قیل و قال ها پایان می پذیرفت با اینکه نسخه های خطی معاصر سعدی و یا نزدیک به زمان او، جزء مدارک و اسناد درجه اول پژوهندگان است و اهمیت فوق العاده دارند ولی به علت اختلاف متن ها و عبارات و اشعار و همچنین الحاقات بی مورد مشکلات به جای خود باقی می ماند. تنها راه، توجه محققین باید به متن ها و عبارات و اشعار صحیح، مضبوط در نسخه های قدیم، معطوف گردد نه اینکه مانند نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» به غلط هایی که ناشی از کم سواد و دخالت و اعمال سلیقه کاتبان بوده، تکیه کنند و آن ها را در شمار مدارک اصلی و بی خدشه تحقیق قرار دهند و به سعدی و پژوهندگان صاحب نظر بتازند.

مقایسه نسخه های قدیم برای این است که متن صحیح تر به دست آورند و یا به تصحیح اغلاط پردازند و اشعار و نوشته های الحاقی را بشناسند و از کلیات حذف نمایند. متأسفانه رسم الخط فارسی طوری است که با یک نقطه که کاتب اشتباهی روی حرفی بگذارد، یا آن را حذف کند معنی واژه و یا عبارت به کلی دگرگون می شود. محرم، محرم یا رحمت، زحمت می گردد.

در حکایت شیخ عبدالقادر گیلانی، در باب دوم گلستان، بعضی از کاتبان واژه «دیدند» را «دیدم» نوشته اند و دولتشاه سمرقندی در تذکره خود که به سال ۸۹۲ هـ ق تألیف کرده، در ضمن شرح احوال سعدی، از واژه دیدم، چنین تصور کرده که سعدی با شیخ عبدالقادر گیلانی متوفی ۵۶۱ هـ ق ملاقات نموده و بعضی از تذکره نویسان مانند هدایت در مجمع الفصحاء آن را نقل کرده است. در حالی که شادروان علامه محمد قزوینی می نویسد: «... در عموم نسخ قدیمه گلستان که اینجانب توانسته تتبع نماید بدون استثناء همه «دیدند» دارند نه «دیدم» همچنین در نسخه گلستان چاپ مرحوم استاد عبدالعظیم قریب گرکانی صفحه ۶۱ و در گلستان چاپ فروغی صفحه ۵۵ نیز هر دو عبارت مزبور «دیدند» دارند نه «دیدم» که بدون شبهه و به بداهت عقل صواب همین است لاغیر.» صفحه ۱۷۲ سعدی نامه.

شاید بتوان گفت که: خبیثات و هزلیات و المضاحک را، کاتبان شاعر و بوالفضول به کلیات افزوده اند، زیرا شادروان فروغی در مقدمه کلیات، می نویسد: «کتاب خبیثات در نسخه های قدیم که در دست ماست، وجود ندارد ولی نمونه ای از آن در نسخه پاریس، که تاریخ کتابت آن به سال ۷۶۷ هـ ق است، دیده می شود.»

در کلیات رستم علی أف که پیش از نسخه کلیات بیستون نوشته شده، اثری از خبیثات و مضاحک و احترام شیخ نزد سلاطین نیست صفحه ۲۰۶ همین کتاب. تصور می رود کاتب نسخه ۷۶۷ هـ ق آن را از کسان دیگر یا از خود نقل کرده است. فروغی در چاپ کلیات سعدی، تعدادی از قصائد و اشعار الحاقی را آورده از جمله قصیده پنجاه بیتی جنبید شیرازی، به مطلع زیر نقل کرده است:

روزی به زیر خاک تن ما نهان شود  
و آنها که کرده ایم یکایک عیان شود

و نیز این دو بیت از راحت الصدور راوندی، در گلستان نقل شده به نوشته علامه قزوینی از سعدی نیست و کاتبان آن را به گلستان افزوده اند:

آن خسروان که نام نکو کسب کرده اند  
رفتند و یادگار از ایشان جز آن نماند  
نوشین روان اگر چه فراوانش گنج بود  
جز نام نیک از پس نوشین روان نماند

همچنین نشانه دیگری از دخالت کاتبان در بوستان، دو بیت از آغاز حکایتی است که سعدی را در شخص اول نشان می دهد:

اگر گوش دارد خداوند هوش  
خوش آیدش گفتار پیران به گوش  
سفر کرده بودم ز بیت الحرام  
در ایام ناصر به دارالسلام

در مصراع دوم بیت اول، تعقید لفظی است و از فصاحت زبان سعدی به دور است آن هم در آغاز و مطلع حکایت و در بیت دوم نام بردن از ناصر خلیفه که در ۶۲۲ هـ ق وفات یافته است و نمی تواند سعدی در زمان او از حج بیت الحرام به دارالسلام بغداد رفته باشد. در صفحه ۷۶ گفتار استاد عباس اقبال چنین نقل شده است که: «در یک نسخه خطی بسیار قدیم از کلیات سعدی که به تاریخ ۷۶۷ هـ ق استنساخ شده و در کتابخانه ملی پاریس<sup>۱</sup> به نشانه 1778 PERSEA Supr... مضبوط است در بیت اول حکایت فوق چنین آمده است:

چنین گفت پیری پسندیده هوش  
سخن های پیران خوش آید به گوش  
سفر کرده بودم ز بیت الحرام  
در ایام ناصر به دارالسلام

در این صورت دیگر اشکالی برای توجیه حکایت مزبور باقی نمی ماند و معلوم می شود که داستان فوق به هیچ وجه مربوط به سعدی نیست. «مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی صفحه ۴۵۸ و ۴۸۶ در دو بیتی که استاد عباس اقبال از نسخه کتابخانه پاریس نقل کرده دیگر تعقید لفظی مصراع دوم از بیت اول وجود ندارد و فصاحت کلام سعدی در آن مشهود است و هیچ شک نیست که در نسخه به خط سعدی نیز چنین بوده است. اغلب مشکلات بوستان و گلستان و کلیات شیخ اجل را، کاتبان کم سواد و دخالت گر فراهم کرده اند.

در صفحه ۷۶ می نویسد که: «جای شگفتی و نیز افسوس بسیار است که صاحبان آراء درباره سعدی چنین «دو دوزه بازی کنند و به اصطلاح تجاهل العارف نمایند.»

این نسبت ناروای: «دو دوزه بازی کردن» را به استادان پیشگام در راه تحقیقات به سبک جدید علمی دادن، کمال بی انصافی و دور از ادب و نزاکت است، آن هم از سوی کسی که می خواهد در راه تحقیق تازه گام بردارد.

۱. این همان نسخه ای است که فروغی از آن یاد کرده است.

استادانی چون علامه قزوینی، محمد علی فروغی و عباس اقبال و نظائر آنان، سال‌ها زحمت تحصیل و تصحیح و تألیف کشیده و با روش جدید علمی به تحقیقات پرداخته‌اند و راه تحقیق را برای دیگران در کشور ما گشوده‌اند و هر کس خواسته تحقیقی در زمینه ادبیات فارسی و تاریخ آن بنماید، ناچار از خرمن دانش ایهان خوشه‌ها چیده و روش تحقیق را از آنان فرا گرفته است چقدر ناپسندست که آن استادان را دو دوزه باز و جاهل بنامد و خود با مغلطه کاری و سفسطه بازی بخواهد زندگی سعدی ستاره قدر اول آسمان ادبیات فارسی را ملوکک نماید.

آن استادان، با نسخه‌های قدیمی متعدد، سر و کار داشته‌اند، کوشش کرده‌اند تا با مقایسه نسخ قدیم با هم، این قبیل مشکلات را، که کاتبان فراهم آورده‌اند، با دیده بصیرت برطرف کنند و تا حدود زیادی هم موفق شده‌اند. نویسنده «مگر این پنج روزه» با اینکه اغلب گفتار آن استادان را نقل کرده است ولی با سوء تعبیر آنها را به نظر خود رد کرده و یا فقط توجه خود را به غلط‌ها و اشتباهات و الحاقات نموده است تا بتواند زندگی نامه نامطلوبی با مغلطه و سفسطه بازی برای سعدی به دست دهد. البته راهی که او می‌رود به ترکستان است!

در صفحه ۸۱ از گلستان چاپ سنگی مورخ ۱۳۲۵ هـ ق یاد شده و می‌نویسد که: «از ظرایف این گلستان چاپ سنگی اشاره‌ای است به احوال شیرازیان، که در مقدمه به قلم مرتضی الحسینی در صفحه ۶ آمده است: «دارالملک این مملکت «فارس» شیرازست. هوای اش در نهایت اعتدال و آب‌اش از قنوات و بهترین آنها قنات رکن آباد و زنگی آباد است که آن یک را رکن الدوله دیلمی و دیگری را اتابک سلفری احداث کرده است. مردم اش اغلب قلیل البضاعه، و غنی الطبع و صاحب ذوق و گندم گونه و با بیگانه یگانه و لاغر اندام و زردفام و عیاش و فحاش و مغرورند.»

نویسنده از نقل عبارت: «عیاش و فحاش و مغرور» دو هدف را تعقیب کرده است. یکی اینکه می‌خواهد بگوید سعدی شیرازی، از میان مردمی عیاش و فحاش و مغرور، برخاسته است تا زمینه را برای این فراهم کند که بگوید شیخ اجل در نیمه اول عمر خود به عیاشی و

فحاشی و لابلایگری گذرانیده است.

دوم اینکه، همانطوری که در مقدمه کتاب نوشته، پس از درج خلاصه کتاب به صورت مقاله، در مجله ایران فردا، چند تن از نویسندگان شیرازی به فراخور استعداد خود مقالاتی بنا به وظیفه ملی، در روزنامه خبر چاپ شیراز و در مجله ایران فردا درج کردند، اکنون در مقام انتقام برآمده، به دستاویز نوشته شخص گمنامی، شیرازیان را عیاش و فحاش و مغرور خوانده است.

اما این نویسنده غافل است از اینکه وظیفه هر ایرانی است که از مفاخر ملی خود، به هر شکلی و وسیله ای که باشد دفاع کند. سعدی بلاشک از مفاخر بزرگ ملی و فرهنگی ایرانیان است. کوچک ترین اهانت و تحقیر کردن او، موجب جریحه دار شدن قلوب ملت نجیب ایران می شود و هر ایرانی وظیفه دارد که در مقام مدافعه برآید.

خوشبختانه پارس و شیراز از عهد باستان تا به امروز، شناسنامه های متقن و افتخارآمیز دارد. کتیبه های تخت جمشید، نقش رستم، بیشاپور کازرون، تنگ چوگان، تنگ تکاب فیروزآباد، حتی کتیبه بیستون و کتاب های تاریخ هردوت، گزنفون، پلوتارک و ... گواه بر شناسنامه افتخارآمیز مردم پارس در پیش از اسلام است. هر افتخاری که ایران از تاریخ مَدَوْن عهد باستان دارد، از آن پارسیان به دست آمده است.

از زمان کوروش پارسی که دولت بزرگ هخامنشی را در غرب آسیا تشکیل داد مردم کشورهای دیگر، به تمام ایران، پارس و به هر ایرانی پارسی می گفتند و هنوز هم این واژه را به صورت پرس، پرشین و فُرس به کار می برند. و این یادگار دوران با عظمت ایران باستان است که به دست پارسیان تشکیل یافت.

بعد از گسترش اسلام در ایران، عده ای از مردم فارس و شیراز در پیدایش علوم و ادبیات و زبان و فرهنگ اسلامی، نقش بسیار ارزنده و مهم داشته اند. سیبویه بیضاوی، ابن مقله بیضاوی، ابن مقفع جوری «فیروزآبادی»، شیخ ابواسحاق شیرازی نخستین رییس مدرسه نظامیه بغداد، علامه قطب الدین شیرازی، سعدی، حافظ، علامه جلال الدین دوانی، ملاصدرای شیرازی ... همه از فارس و شیراز برخاسته اند. سیبویه نحو زبان عربی را به

صورت علمی درآورد، ابن مقله خط‌های شش‌گانه را از خط کوفی و نسخی و دارج استخراج کرد و تا به امروز خط نسخ مستخرج او، در تمام قلمرو اسلامی رواج به سزا دارد، خط کتابی و روزنامه‌ای است و در کشورهای عربی خط کتابی نیز می‌باشد، شیخ ابواسحاق شیرازی چندین سال نظامیه بغداد را با زهد و تقوی، در کمال نظم اداره کرد و کتاب‌های او قرن‌ها در مدارس تدریس می‌شد، علامه قطب‌الدین شیرازی از متفکرین ریاضی‌دان‌ها و ستاره‌شناسان قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری بود که در بستن زیج مراغه با خواجه نصیرالدین طوسی همکاری می‌کرد، سعدی و حافظ دو تن از شاعران شیرازی بودند که اشعارشان در اوج آسمان ادب و فرهنگ ایران می‌درخشید، علامه جلال‌الدین دوانی از متفکران قرن دهم بود که کتاب‌هایش سال‌ها در مدارس تدریس می‌شد، ملاصدرای شیرازی بزرگترین متفکر و عارف اسلامی است که هنوز آثارش در مدارس علمیه و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. همه این افراد و عده‌ای دیگر از مردم فارس و شیراز در پدید آوردن علوم و فرهنگ اسلامی نقش اساسی داشتند و از این خاک پاک برخاسته‌اند.

شیراز را از زمان دیلمیان تا اواخر قرن ششم دارالملک و از آن به بعد تا اواخر قرن هشتم ملک سلیمان و برج اولیاء و قُبه الاسلام می‌گفتند.

شیراز را از آن جهت برج اولیاء می‌گفتند که اکثر مردمش درستکار، باتقوی و راست دین، راست گفتار، مهمان‌نواز و مردم‌دوست بودند.

حمدالله مستوفی تقریباً معاصر سعدی است که چندی بعد از وفات سعدی، و از شیراز دیدن کرده و کتاب نزه‌القلوب را به سال ۷۴۰ هـ.ق در جغرافیای ایران تألیف نموده، درباره حضائل مردم شیراز می‌نویسد: «مردم شیراز اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی مذهب‌اند و اندک حنفی و سبعی نیز می‌باشند و در او سادات بزرگ صحیح‌النسب‌اند و آثار رسول (ص) دارند و اثری نکو دارد، و اهل آنجا درویش‌نهاد و پاک اعتقاد باشند و به کمتر کسی قانع، اکثر اهل آنجا در خیرات ساعی‌اند و در طاعت و عبادت حق تعالی درجه‌عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیاء خالی نبوده است و بدین سبب او را برج اولیاء گفته‌اند.» نزه‌القلوب تألیف حمدالله مستوفی قزوینی به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی صفحه ۱۳۸.

از دیاد مساجد، مدارس، بقاع متبرکه و موقوفات در شیراز موید این نوشته حمدالله مستوفی است که مردم شیراز «در خیرات ساعی اند». در درازنای تاریخ چنین بوده است و امروز نیز چنین است.

در سال های اخیر حاج محمد نمازی بانی موقوفه آب لوله کشی<sup>۱</sup> و بیمارستان پانصد تختخوابی و مهدی نمازی صاحب موقوفه دبیرستان و هنرستان حرفه ای مجهز و مجتمع آموزشی دینکان<sup>۲</sup>، محمد خلیل خلیلی واقف بیمارستان مجهز چشم پزشکی و حسین ایگار بانی طاق قرآن سنبل شهر شیراز و اهدا کننده یک دبیرستان بزرگ دخترانه و یک مدرسه راهنمایی و عنایت الله پوستچی صاحب موقوفه مرکز چشم پزشکی و آقای احمد نادر کاظمی بانی درمانگاه بزرگ، مجهز ولی عصر و احداث کننده مدرسه پیش دانشگاهی به صورت طرح ساختمانی دبیرستان البرز تهران «به یاد روزگاری که در آنجا تحصیل می کرده» و بنیانگذار «بنیاد فرهنگی احمد نادر کاظمی» و چاپ چندین کتاب تحقیقی و اهدا کننده یک باب مدرسه راهنمایی و چهار کلاس اضافی آموزشگاه ناشنوایان، خدمات گرانمایی به شیراز کرده اند. و ده ها واقفان مدرسه و مسجد دیگر از نیکوکاران شیرازی بشمار می روند که ذکر نام و موقوفات آنان سخن را به درازا می کشاند. به قول شیخ اجل «که اهل پارس به صدق و صلاح ممتازند».

در کتاب شدالازار<sup>۳</sup> شرح احوال ۳۱۵ تن از دانشمندان و عارفان با ذکر مدفن آنان آمده است که خود نشانگر علاقه مردم شیراز به کسب دانش و فضیلت بوده است. در همین کتاب است که نام و کتبه سعدی را مطابق مأخذ قدیم: شیخ مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی صحیح نوشته است.

استاد عباس اقبال

۱. شیراز نخستین شهر ایران است که بیست سی سال پیش از شهرهای دیگر به همت نمازی از آب لوله کشی برخوردار شده است.

۲. دینکان در ۱۲ کیلومتری غرب شیراز قرار گرفته است.

۳. شدالازار فی حظ الاوزار عن زورالمزار تألیف معین الدین جنید شیرازی در سال ۷۹۱ هـ.ق به تصحیح و تحشیه علامه محمد قزوینی و اهتمام استاد عباس اقبال انتشار یافته است. ترجمه آن توسط پسر مؤلف عیسی بن جنید به نام هزار مزار توسط شادروان دکتر نورانی وصال با چاپ مرغوب از سوی کتابفروشی احمدی شیراز منتشر شده است.



ابن بطوطه جهانگرد از اهالی طنجه مراکش در سال ۷۲۵ هـ ق پس از ۳۵ سال بعد از وفات سعدی، سفر خود را آغاز کرده، دو بار به شیراز آمده و در وصف شیراز و مردم آن چنین می نویسد: «شیراز شهری است قدیمی و وسیع و مشهور و آباد، دارای باغ های عالی و چشمه سارهای پرآب و بازارهای بدیع و خیابان های خوب، در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکمفرماست. هر یک از اصناف و پیشه وران در بازار جداگانه ای متمرکز می باشند و از افراد صنف های دیگر در میان آنان داخل نمی شوند، مردم شیراز خوشکل هستند و لباس تمیز می پوشند. در مشرق زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها و باغ ها و آب ها و خوشکلی مردم به پایه دمشق نمی رسد مگر شیراز، این شهر در زمین مسطحی واقع شده و گرداگرد آن را از هر سو باغ ها فرا گرفته و پنج نهر از وسط شهر می گذرد، یکی از آن ها نهر معروف رکن آباد است که آب شیرین و گوارایی دارد. مسجد بزرگ شیراز به نام مسجد عتیق یکی از وسیع ترین و زیباترین مساجد است. صحن بزرگ آن با مرمر فرش شده و تابستان ها هر شب صحن آن را می شویند و بزرگان شهر برای گزاردن نماز مغرب و عشا در آنجا فراهم می آیند.

در قسمت شمال مسجد دری است که آن را در حسن می نامند و از آنجا به بازار میوه فروشان می رود، این بازار یکی از زیباترین بازارهاست و من آن را از بازار باب البرید دمشق هم زیباتر می دانم.

مردم شیراز و خصوصاً زنان آن شهر به زبور صلاح و سداد و دین و عفاف آراسته اند، زنان شیرازی کفش به پا می کنند و هنگام بیرون رفتن از خانه، خود را می پوشانند و مرقع بر رخ می افکنند، به طوری که چیزی از تن آنان نمایان نمی شود.

زنان شیرازی صدقه و احسان زیاد می دهند و از غرائب رسوم ایشان این است که روزهای دوشنبه و پنج شنبه و جمعه در جامع بزرگ شهر برای استماع بیانات واعظ گرد می آیند و گاهی عده حاضرین در این مجالس به هزار یا دوهزار تن می رسد و از شدت گرما هر کدام با بادبزن که به دست دارد خود را باد می زند و من در هیچ شهری ندیدم که اجتماعات زنان به

این ابنوهی باشد.» سفرنامه ابن بطوطه<sup>۱</sup>، جلد اول ترجمه دکتر محمد علی موحد صفحه ۱۹۴. بنگاه ترجمه و نشر کتاب سال ۱۳۳۷. ادوارد پروان که سه هفته در شیراز به سر برده می نویسد: «... تمام کسانی که راجع به ایران مطالعه کرده اند، در این گفته متفق العقیده هستند که شیراز نه فقط مکان زیبایی است بلکه سکنه آن، بین ایرانیان از همه خوش ذوق تر و اجتماعی تر، و بانشاط تر می باشند و زبان آنها تا امروز آهنگ زیبا و مشخصات خود را حفظ کرده است.»<sup>۲</sup>

در میان شاعران بعضی غبطه خورده اند که چرا از خاک پاک شیراز سعدی آفرین نیستند از جمله همام تبریزی گوید:

همام را سخن دلفریب و دلکش هست

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی!

حتی بعضی از شاعران شیرازی نیز گله مند هستند که شیرازی هستند ولی طالع سعد سعدی را ندارند. از جمله آنان وصال شیرازی است که می گوید:

مرا نه طالع سعدست و نه اتابك سعد

خدا نخواست که خیزد دو سعدی از شیراز<sup>۳</sup>

از صفحه ۸۲ تا ۱۱۱ درباره نظامیه بغداد و مدرسه مستنصریه و ابن جوزی اقوال مختلف ذکر شده، تا از خلال آنها، مسافرت سعدی را به بغداد و تحصیل در مدرسه نظامیه و مستنصریه و استفاده از محضر ابن جوزی رد شود.

همانطوری که نویسنده کتاب، نوشته اند که هر کس خواسته تحقیقی درباره زندگانی

۱. ابن بطوطه به سال ۷۰۳ هـ ق در طنجه مراکش به دنیا آمد و در سال ۷۲۵ مسافرت خود را آغاز کرد تا سال ۷۵۴ به مدت ۳۲ سال تمام ممالک اسلامی و هند و چین را گشت و پس از بازگشت به وطن خود، به شغل قضا پرداخت و در سال ۷۷۹ در طنجه درگذشت. صداقت گفتار او در میان اوضاع احوال مللی که دیده در کمتر سفرنامه ای از جهانگردان مشاهده می شود.

۲. یک سال در میان ایرانیان ترجمه ذبیح الله منصوری صفحه ۲۴۱.

۳. همام و وصال هر دو اشتباه کرده اند زیرا بدون شک نبوغ سعدی را نداشته اند.

سعدی بنماید باید از گفته های او در خلال اشعار و نوشته هایش استفاده کند، همچنان که خود ایشان نیز چنین کرده اند. با اینکه، در صفحات پیش اشعاری از سعدی نقل کردیم که با احساس شدید، یاد از سفرهای خود می کند و رفتن او به بغداد آن هم برای ادامه تحصیل در مدرسه نظامیه با توجه به همین بیت هیچ استبعادی ندارد:

مرا در نظامیه ادرار بود

شب و روز تلقین و تکرار بود

نظام الملک، مدرسه نظامیه بغداد را، برای تبلیغ مذهب شافعی در سال ۴۵۹ هـ.ق بنیاد گذاشت. سعدی که مانند اکثر مردم شیراز مذهب شافعی داشت برای تحصیل دانش بدانجا زوی نهاد.

نویسنده شرح مشبعی از نظم و شرایط سخت تحصیلی، از کتاب: نظامیه بغداد تألیف استاد نورالله کسائی نقل کرده. و در صفحه ۸۸ می نویسد هیچ یک از کسانی که در زمان سعدی، در آن جا درس می خوانده اند، نامی از سعدی نبرده اند و نام او هم در فهرست شاگردان آن مدرسه نیامده است و سپس چهار نفر را به عنوان کسانی که در زمان یا قریب به زمان سعدی در نظامیه درس می خوانده اند، نام برده است.

اگر در ظرف دوست سال فاصله زمانی تأسیس نظامیه تا زمان سعدی فتوری در نظم و مقررات مدرسه روی نداده باشد ولی اسناد و مدارک و فهرست مدرسان و شاگردان، در زمان خرابی بغداد و انهدام مدرسه نظامیه در سال ۶۵۶ هـ.ق به غارت رفته است. اگر صورت کامل مدرسان و محصلین مدرسه نظامیه بغداد، از بدو تأسیس تا سال انهدام آن، می توانستند به دست بدهند و نام سعدی در فهرست محصلین آن مدرسه نبود، ادعای نویسنده «مگر این پنج روزه» ممکن بود به جایی برسد والا از اینکه فهرست مجملی و یا اشاره ای به بعضی از محصلین آن مدرسه، در بعضی از کتاب های باقیمانده از زمان آبادی آن مدرسه بیابند، به هیچ وجه نمی تواند تحصیل سعدی در نظامیه بغداد را رد نمایند. اجتهاد در برابر نص هم معقول نیست.

و اینکه نوشته اند هیچ یک از همدرسان سعدی، اشاره ای به او، نکرده اند. مگر خود نویسنده «مگر این پنج روزه» در کتاب خود، نامی از همدرسان بافضیلت خود که احیاناً صاحب تألیف هستند، برده اند. تا همدرسان سعدی از او یاد کرده باشند یا برعکس سعدی نامی از آنان برده باشد.

زمانی یاد از کسی می شود که مطلبی از او، متناسب با موضوع و متن کتاب از وی نقل گردد یا خاطراتی با تناسب موضوع از او آورده شود.

در صفحه ۸۹ برای اینکه بیت

مرا در نظامیه ادرار بود

شب و روز تلقین و تکرار بود

کم رنگ و خیالی جلوه دهد دو بیت از منظومه خیالی و فانتزی، سفر سعدی به سومنات و شکستن بت بزرگ را آورده و می نویسد:

بتازید و من در پی اش تاختم

نگونش به چاهی درانداختم

تمامش بکشتم به سنگ آن خبیث

که از مرده دیگر نیامد حدیث

رفتن سعدی به سومنات و شکستن بت آن هم با اسناد مخلوط و مشکوک یک داستان خیالی است که به وسیله کاتبان شاعر دستکاری شده است. مقایسه کردن آن بیت جدی که سعدی از خاطرات ایام تحصیل خود در نظامیه بغداد یاد می کند با این دو بیت خیالی قیاس مع الفارق است و هیچ تناسبی با هم ندارند.

از صفحه ۹۲ تا ۱۲۳ نویسنده با نقل اقوال گوناگون، کوشیده تا ابوالفرج بن الجوزی را که سعدی در ضمن حکایت ۱۸ باب دوم گلستان از او، یاد کرده، همان ابوالفرج بن الجوزی اول صاحب تاریخ منتظم متوفی ۵۹۷ هـ ق معرفی کند. در حالی که به نوشته «علامه قزوینی در سعدی نامه ص ۱۶۶» پس از چاپ کتاب نفیس «الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابعة»<sup>۱</sup> تألیف ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد فوطی بغدادی متوفی در سال ۷۲۳

۱. به اهتمام دکتر مصطفی جواد، ادیب عراقی به چاپ رسیده است.

هـ.ق و از معاصران سعدی، معلوم شد که یکی از نوادگان ابن الجوزی که محتسب بغداد و مدرس مدرسه مستنصریه و وی نیز مانند جد اعلاى خود واعظی مشهور و عالمی معروف بوده و در سنه ۶۵۶ هـ.ق در واقعه هائله بغداد با اغلب اعضاء خاندان ایشان به قتل رسیده اتفاقاً وی نیز موسوم بوده به جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی و دارای همان لقب و همان کنیه و همان نسبت جد خود ابن الجوزی معروف بوده است. ولی ابن الجوزی دوم چون مانند جد خود معروف و صاحب تألیفات و تصنیفات خارج از حد احصاء نبوده لهذا شهرت وی مانند شهرت جد خود عالمگیر نشده است و حتی بعد از انقضاء عمر او، در اعصار بعد هیچ کس از وجود او خبری هم نداشته است. دوست فاضل من آقای عباس اقبال آشتیانی اولین کسی بودند که ملتفت این نکته شدند و مقاله وی در این خصوص در جریده ایران در سال ۱۳۱۱ شمسی نشر کردند که بدون هیچ شک و شبهه و به نحو قطع و یقین مراد شیخ در حکایت مزبور از «شیخ اجل ابوالفرج بن الجوزی» همین ابوالفرج بن الجوزی دوم نواده ابوالفرج بن الجوزی اول بوده است که درست معاصر شیخ سعدی بوده و در همان سنه تألیف گلستان یعنی در سال ۶۵۶ هـ.ق به دست مغول کشته شده است و عمر او کاملاً با عمر شیخ و مخصوصاً دوره تحصیلات او در بغداد وفق می دهد. بنابراین جمیع اشکالات راجع به عمر شیخ همه به کلی به طریق عادی و در مجرای طبیعی معمولی جاری بوده نه حاجتی به فرض عمر صد و بیست ساله برای او باقی می ماند و نه ضرورتی به حمل کلام او بر قصه سرایی و داستان گویی و تخیلات شاعرانه.

و بدون شبهه تعبیر «محتسب» در بیت مزبور: «محتسب گر می خورد معذور دارد مست را» تلویحی است به همین شغل احتساب بغداد صاحب ترجمه که چنانکه گفتیم به تصریح صاحب حوادث الجامعه شغل مزبور از جانب مستنصر و مستعصم عباسی به عهده ابوالفرج بن الجوزی دوم مفوض بوده است.»

سعدی نامه صفحات ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸

برای خدشه وارد آوردن به تحقیق و نوشته استادان دانشمند عباس اقبال و علامه قزوینی از صفحه ۱۱۶ تا ۱۱۹ قسمتی از مقاله شادروان محیط طباطبایی آورده شده،

که در آن، کتاب الحوادث الجامعة را جعلی می‌داند و در ضمن آن مقاله چنین آمده است: «... در سال ۱۳۱۰ شمسی کتاب بی‌نامی به زبان عربی مربوط به حوادث سده هفتم هجری به اهتمام یکی از فضلای عراق، به اسم و رسم جعلی در بغداد به چاپ رسید، ولی در تهران به امر تحقیق درباره این داستان از گلستان سعدی، بعدی تازه بخشید. این کتاب تازه چاپ از محیی الدین یوسف پسر جمال الدین ابوالفرج بن جوزی، مشهور و فرزندان جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن، هم نام نیایش با دو برادرش علی و عبدالکریم و حوادث مربوط بدیشان مطالبی دربرداشت که غالباً به دوره خلافت المستعصم بالله عباسی مربوط می‌شد.»

درین کتاب که شرح احوال ابوالفرج بن الجوزی اول و تمام افراد خاندان به خصوص فرزندان و نوادگانش تا آخرین آنها آورده شده، شایان توجه است. به چه مناسبت جعلی است؟ مرحوم محیط طباطبایی دلیل کافی برای جعلی بودن آن کتاب بیان نکرده است و در ضمن آن مقاله مطلب تعجب‌آوری ذکر کرده که چنین است:

«... قضا را چندین سال با سمت نمایندگی فرهنگی به دمشق رفتم، در اثنای توقف چند ساله دمشق که به تتبع درباره رجال علم و ادب مهاجر ایرانی و مقیم شام مشغول بودم، توفیق شناسایی این شیخ اجل ابوالفرج منظور سعدی را در دمشق یافتم. ضمن رسیدگی به سوابق ارتباط فرهنگی میان ایران و شام، به وجود خانواده‌ای از علمای ایران در دمشق برخوردیم که سر سلسله این خانواده نامدار فقیهی از مردم شیراز، به نام و شهرت ابوالفرج عبدالواحد بن محمد انصاری سعدی عبادی خزرچی شیرازی بوده است که در سده پنجم، هنگام استیلای سلجوقیان بر شام و فلسطین، از بغداد که در آن جا به تحصیل می‌پرداخت، به بیت المقدس و سپس به دمشق رفت و در آنجا سکونت گزید و مورد حمایت تتش فرمانروای سلجوقی شام قرار گرفت. افراد منسوب به خاندان این فقیه شیرازی که از سده پنجم تا هشتم هجری از فقه‌های برجسته دمشق بودند، همگی عبارت سعدی شیرازی را در سلسله خود به کار می‌بردند. از آن جمله نبیره ابوالفرج سر سلسله، فقیهی بوده که عنوان کامل او را در تاریخ شام چنین نوشته‌اند: الناصح، ابوالفرج عبدالرحمن بن نجم الدین عبدالوهاب بن شیخ ابوالفرج الجوزی، السعدی، البادی، الشیرازی الاصل، الدمشقی معروف به ابن جلی»

این ناصح ابوالفرج بن جوزی سعدی شیرازی (یعنی همان) منظور سعدی شیرازی، در دمشق به دنیا آمد و پس از تحصیل علم در شام و خارج از شام از سال ۶۲۰ هـ ق تا ۶۳۴ که در قید حیات بود، همواره به هدایت و موعظه و تعهد خدمات دینی دیگر اشتغال داشت. بعید نیست که در همین جزء از زمان که ابوالفرج بن جوزی ناصح، در دمشق بود، سعدی از بغداد به دمشق آمده و به این خویشاوند و همشهری قدیمی خود، در آن شهر پیوسته باشد که هنگام افاده و افاضه او را به ترک سماع ارشاد نماید!

این نوشته های محیط طباطبایی که فاقد اسناد معتبر تاریخی است نشان می دهد که آن مرحوم هم چون نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» با تخیلات و سوسه آمیز، در هویت ملی شیخ اجل سعدی شیرازی، القاء تردید و شبهه می نماید و او را دمشقی الاصل معرفی می کند. یادم می آید که محیط طباطبایی در مقاله ای دیگر مندرج در روزنامه پارس، شیخ اجل سعدی را از طایفه آل سعدی دانسته و نوشته بود که طایفه ای از عرب ها در اطراف شیراز زندگی می کنند به نام آل سعدی و سعدی منسوب به آن طایفه است! لابد طایفه آل سعدی هم در روزگاران پیشین از شام به شیراز آمده اند و سعدی از میان آنها برخاسته است! نقل این سخنان بی پایه و بی مدرک نمی تواند وجود، ابوالفرج بن جوزی مدرس مدرسه مستنصریه و محتسب بغداد را در زمان اقامت سعدی در آن شهر نفی کند و یا کتاب حوادث الجامعه را بدون دلیل، جعلی قلمداد نماید. محیط طباطبایی دلیل و مدرک قانع کننده بر جعل کتاب حوادث الجامعه نیاورده است به صرف اینکه کتاب بی نامی به زبان عربی و به اهتمام یکی از فضلاء عراق، به اسم و رسم جعلی، در بغداد به چاپ رسیده، نمی تواند مورد قبول واقع گردد. ایشان از خود نپرسیده اند که چگونه و برای چه منظوری کسی کتابی درباره حوادث ۷۵۰ پیش بغداد جعلی بنویسد و در آن از ابوالفرج بن الجوزی اول و خاندان او و نوادگان و... او، شرح جامع و کاملی بیاورد؟ و آن گاه مورد استناد، محققان دقیقی چون عباس اقبال و علامه قزوینی و فروغی و بدیع الزمان فروزانفر قرار گیرد.

در صفحه ۱۲۰ ضمن نوشته محیط طباطبایی آمده است: «... هنوز موضوع نام کتاب و مؤلفش مورد تکفیب ناشر فاضل قرار نگرفته و از اعتبار نیفتاده بود...»

اما ننوشته اند به چه دلیل نام کتاب و مؤلف آن مورد تکذیب ناشر قرار گرفته است؟ انگیزه این تکذیب چیست؟ به هر حال کتاب از هر که و هر چه باشد چون شرح جامعی از خاندان ابن جوزی در آن آمده است قابل توجه محققان و زندگانی نویسان سعدی قرار گرفته است.

از نیمه صفحه ۱۰۶ تا نیمه صفحه ۱۰۸ مطالبی از خواجه نصیرالدین طوسی، ذیل تاریخ جهانگشای جوینی، جلد سوم ص ۲۸۷ به بعد آورده شده که در آن آمده است. شرف الدین بن الجوزی در کشتار بغداد، همراه بوقاتی‌مور به ششتر رفت تا آن شهر را ایل کند. بنابراین در حوادث بغداد او کشته نشده است و بعد در ششتر به قتل رسیده است.

نوشته خواجه نصیرالدین طوسی هم وجود ابوالفرج بن جوزی دوم محتسب بغداد را گواهی می‌دهد در صفحه ۱۰۸ نوشته علامه قزوینی در حاشیه جلد سوم تاریخ جهانگشاه آمده است که: «شرف الدین عبدالله بن الجوزی صاحب ترجمه نیز محتسب بغداد و مدرس بشیریۀ همان شهر بوده و چندین گزّت از جانب مستعصم قبل از وصول هولاکو به بغداد و نیز در اثناء محاصره آن بلده به عنوان سفارت به نزد پادشاه مزبور تردد نمود و بنا به نوشته رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ هنگام محاصره بغداد، شرف الدین بن الجوزی همراه بوقاتی‌مور به ششتر رفته بود تا مردم آنجا را ایل کند.»

ابن جوزی دوم چه در بغداد و چه در ششتر و یا جای دیگر به قتل رسیده باشد مهم نیست مهم این است که او مدرس مدرسه مستنصریه و یا بشیریۀ یا هر دو، و محتسب بغداد بوده است و سعدی از محضر او استفاده کرده است. البته سعدی در هیچ جا نامی از آن مدرسه نبرده چه بسا زمانی را به خاطر آورده که ابن جوزی نه مدرس آن مدارس بوده و نه محتسب بغداد بلکه فاضلی بوده که در حوزه‌های دزی شرکت می‌کرده است و ممکن است که سعدی در عنوان جوانی، یعنی همان اوائل رفتن به بغداد، به خدمت او رسیده باشد.

چون بعدها به مدرّسی مدارس و محتسبی بغداد رسیده، در حکایت گلستان، سعدی با



احترام و تلویحاً از محتسبی و شخصیت او یاد کرده است.

اما اینکه چرا سعدی در حکایت گلستان از او به «رحمت الله علیه» یاد کرده به نظر می‌رسد که در هنگام تدوین گلستان ابن جوزی به قتل رسیده بود یا اینکه در نسخه‌های بعدی آن را به دنبال نام ابن جوزی آورده باشد زیرا همان‌طوری که در پیش‌گفتیم سعدی پس از تألیف گلستان تا آخر عمر، چندین بار گلستان را به خط خود نوشته و ممکن است تغییراتی هم در آن داده باشد.

در صفحه ۱۱۱ آمده است که «سعدی به احتمال قریب به یقین، در زمان تدوین گلستان نمی‌توانسته از ماجرای اصلی سقوط بغداد هم، چندان مستحضر شده باشد تا چه رسد به جزئیات آن، که قتل احتمالی «ابوالفرج بن الجوزی» دوم باشد.»

فتح بغداد به نوشته خواجه نصیرالدین طوسی در چهارم صفر ۶۵۶ هـ ق صورت گرفته که مطابق با بهمن ماه بوده است و همان روز هولاکوخان دستور غارت شهر داد و یک هفته مغولان به غارت و کشتار مردم مشغول بودند و در روز چهاردهم صفر پس از به قتل رساندن خلیفه، هولاکو از آن شهر کوچ کرد. اتابک ابوبکر بن سعد لشکری گران به سرداری برادرزاده‌اش محمدشاه برای فتح بغداد به کمک هولاکوخان فرستاده بود، از زمان قدیم، تا به امروز، چنین معمول بوده است که هر نیروی نظامی از هر جا که حرکت می‌کند، خطوط مواصلاتی و ارتباطی دقیق و سریع ایجاد می‌نمایند، تا چگونگی عملیات نظامی را از مقصد به مبدا گزارش دهند. بلاشک قضایای حادثه بغداد را نیروی نظامی اتابک ابوبکر سریع به شیراز می‌رسانیدند و نیز دولت فاتح، فتحنامه به اطراف و اکناف قلمرو حکومت خود می‌فرستاد و از طرفی گزارش حادثه بدان برزگی دهن به دهن، ده به ده، شهر به شهر، در تمام ممالک اسلامی، به سرعت پخش می‌شد. لابد حادثه بغداد و خبر قتل یا وفات ابوالفرج بن الجوزی در هنگام تدوین گلستان به شیراز رسیده بوده است.

نوشتن گلستان در اول اردیبهشت سال ۶۵۶ هـ ق که هنگام شکفتن گل سرخ در شیراز است، آغاز شده و در اواخر خرداد که هنوز از گل‌بستان بقیته مانده بود، تمام شد. بنابراین از تاریخ سقوط بغداد تا پایان گرفتن نوشتن گلستان نزدیک به ۵ ماه طول کشیده است و در

ظرف این مدت تمام اخبار دهشتناک کشتار و غارت بغداد و خبر کشته شدن یا وفات ابن جوزی به شیراز و سعدی رسیده است.

در صفحه ۱۲۳ درباره دیدار سعدی با شیخ شهاب الدین سهروردی چنین می نویسد: «در کلیات سعدی بی هویت تر و واضح تر بگویم، قلبی تر از این بیت، که به نوعی مبهم، سخن از ارتباط سعدی و سهروردی در آن است، یافت نمی شود، این چند بیت فقط در بعضی از نسخ چاپی منسوب به فروغی در دنباله حکایت ممسک و فرزند ناخلف، در باب دوم بوستان، نه در متن بل فقط در پاورقی آمده است:

مقامات مردی ز مردان شنو  
نه از سعدی، از سهروردی شنو  
مرا شیخ دانای مرشد شهاب  
دو اندرز فرمود بر روی آب  
یکی آن که در جمع بدبین مباش  
دوم آنکه در نفس خودبین مباش  
شنیدم که بگریستی شیخ زار  
چو بر خواندی آیات اصحاب نار  
شبی دامن از هول دوزخ نخفت  
به گوش آمدم صبح گاهی که گفت  
چه بودی که دوزخ ز من پُر شدی  
مگر دیگران را رهایی بُدی  
کسی گوی دولت ز میدان ربود  
که دریند آسایش خلق بود

گذشته از ضعف آشکار بیانی در ابیات فوق که با زبان مصطلح سعدی قرابت کمی دارد، درهم آمیختگی موضوع نیز در آن واضحاً دیده می شود. «  
بعد با معرفی فهرستی از نسخه های قدیم بوستان در صفحه ۱۲۸ آمده که جز در سه نسخه چاپی جدید، در هیچ یک از قریب دوازده نسخه قدیم و معتبر و خطی که در جهان از شیخ بزرگوار یافت شده، مطلقاً از دیدار شیخ با سهروردی در روی آب دریا و یا هیچ کجای دیگر و به هیچ صورتی سخنی و ثبتي نرفته است.»

اینکه نوشته اند ضعف آشکار بیانی در ابیات فوق است بی لطفی کرده اند زیرا ساختار این بیت ها مانند ابیات حکایت های دیگر است، هیچ ضعفی در آنها نیست خوب بود ضعف بیانی شعر را آشکار می کردند. هیچ گونه در آمیختگی موضوع هم در آن دیده نمی شود. این ادعا هم که فقط در سه نسخه چاپی داستان دیدار سعدی با شیخ شهاب الدین سهروردی آمده، اشتباه می باشد. زیرا جامی در نفحات الانس، در شرح احوال شیخ اجل، می نویسد: «به صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده» صفحه ۶۰۱ به تصحیح و مقدمه مُمتّع مهدی توحیدی پور. پس جامی حتماً نسخه یا نسخه هایی در دست داشته که این اشعار را دیده و نوشته که سعدی به صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده است.

شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر بن محمد سهروردی از مشاهیر صوفیان و مشایخ طریقت است که در نیمه اول قرن هفتم در بغداد می زیسته و به سال ۶۳۲ وفات یافته است. سعدی که از سال ۶۲۱-۶۲۲ به بغداد رفته، مدت ۱۲ سال شیخ شهاب الدین در حیات بوده است و سعدی برای کسب فیض بارها به خدمت او رسیده است.

نکته ای که ملاقات شیخ سعدی با شیخ شهاب الدین سهروردی را قوّت می بخشد به قول استاد فروزانفر، در آثار شیخ خاصه کتاب بوستان و گلستان که به فاصله کمی پس از ورود او به شیراز سروده شده، مناسباتی با اصول و مبانی شهاب الدین به نظر می رسد. که عیناً از افاضات آن استاد بی همال، در اینجا نقل می کنیم: «... نخست آنکه به عقیده سهروردی هر کس دم از حقیقت ذات می زند، هنوز در راه است، چه پیوستگان حضرت را بازگشت میسر نیست و بدین جهت لسان اشارتشان منقطع و زبان عبارتشان کوتاه است و شیخ بزرگوار همین معنی را در بوستان بدین گونه بیان می فرماید:

وگر سالکی محرم راز گشت

به بندند بر وی در بازگشت

کسی را درین بزم ساغر دهند

که داروی بیهوشیش در دهند

کسی ره سوی گنج قارون نبرد

وگر برد ره باز بیرون نبرد

و در دیباچه گلستان همین مقصود را به طوری پرورانیده است که از آن لطیف تر و ساده تر متصور نیست: «عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه جمالش به تحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفتک.

گر کسی وصف او ز من پرسد  
بیدل از بی نشان چه گوید باز  
عاشقان کشتگان معشوقند  
برنیاید ز کشتگان آواز

یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده، حالی که ازین معامله باز آمد، یکی از دوستان گفت ازین بستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پُر کنم هدیه اصحاب را، چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست رفت.

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز  
کأن سوخته را جان شد و آواز نیامد  
این مدعیان در طلبش بیخبرانند  
کآنرا که خبر شد خبری باز نیامد.

دوم آنکه شهاب الدین معتقد بوده که کمال در متابعت شریعت است و عدول از جاده شریعت هرگز روا نیست و هر چند آدمی به آخرین درجه تمکین و صدق برسد باز هم باید که ابجد خوان دبستان شرع باشد و یک دم از اداء فرائض و نوافل غفلت نورزد و هر کس پندارد که جز در سایه پیروی می توان به مرادی رسید، فریفته نفس و مخذول حق است و سهروردی درین عقیده مخالف آن صوفیان است که متابعت را تا وقتی لازم می شمارند که راهرو به سر تکلیف نرسیده و به حقیقت فرض و نقل متحقق نشده، به مرتبه یقین واصل نگردیده و پای بست تلوین و دون القلتین باشد که بر خیالش راه زند و به هر نقش از کار باز ماند و این عقیده و اندیشه نخستین از آغاز طلوع فکر تصوف و پیش از آن در میانه بعضی فرق، دوش به

دوش رفته و هر یک ازین دو رأی پیروانی از خواص و عوام داشته و در صحت و سقم و انکار و تصدیق آن بحث‌ها به میان آورده اند و شیخ سعدی در مقدمه بوستان به صراحت روش پیر دانا و مرشد خویش «شهاب الدین» را تصدیق فرموده و گفته است:

درین بحر جز مرد راعی نرفت  
گم آن شد که دنبال داعی نرفت  
خلاف پیمبر کسی ره گزید  
که هرگز به منزل نخواهد رسید  
مپندار سعدی که راه صفا  
توان رفت جز بر پی مصطفی

سوم هر یک از مشایخ صوفیان بنیاد کار و طریقت خود را بر ورزش یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان یا سیر در یکی از احوال و مراقبت آن نهاده اند چنانکه بعضی سُکر و گروهی عُزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته ای صحبت و ایثار را اصل قرار داده اند و برخی از مشایخ راستین عشق و داد را پایه ترقی و کیمیای سعادت شمرده اند که سر دسته آنان مولانا جلال الدین و خواجه حافظ می باشند.

سهروردی و کلیه مشایخ که متصدی امور رباط‌ها می شده اند، خدمت خلق و بندگی مردان را اصلی اصیل و رکنی استوار می شناخته اند و برای خدمت و شرایط آدابی قائل بوده و آن را از جمله عملی صالح نهاده و برتر از نوافل می دانسته اند.

شیخ سعدی قدم بالاتر نهاد، طریقت را در خدمت منحصر شمرده و این معنی را در ضمن حکایت تکه و درویش صاحب دل بدین گونه بیان می فرماید:

در اخبار شاهان پیشینه هست  
که چون تکه بر تخت زنگی نشست  
چنین گفت يك ره به صاحب دلی  
که عمرم به سر رفت بی حاصلی

بخواهم به کنج عبادت نشست  
 که دریابم این پنج روزی که هست  
 چو بشنید دانای روشن نفس  
 به تندی بر آشفته کای تکله بس  
 طریقت به جز خدمت خلق نیست  
 به تسبیح و سجاده و دلق نیست  
 تو بر تخت سلطانی خویش باش  
 به اخلاق پاکیزه درویش باش

چهارم بعضی از مشایخ که ذوقی نداشته اند به پیروی ظاهریان، سماع راست را منکر بوده  
 و عیش را بر یاران محرم داشته اند و عده ای از برزگان طریقت سماع را صیقل روح و  
 لطیف کننده حس و محرک شوق شمرده و آن را برای تکمیل و اصلاح سالکان سببی قوی  
 دانسته اند و گاهی آن را بر عبادات ترجیح نهاده اند. در خانقاه ها حلقه سماع دائر بوده و در  
 عداد یکی از وظائف مهم به شمار می آمده و آداب و شرایط مخصوص برای آن قائل بوده اند.  
 امام ابو حامد غزالی قائل به تفضیل بوده و هر گاه متضمن فساد نباشد، سماع را روا  
 داشته است به خصوص برای کسانی که دل از محبت حق لبریز دارند و در سماع یاد خدا  
 می کنند و اندیشه تباهی از ایشان به دور است و سهروردی نیز همین عقیده را تأیید نموده،  
 سماع را با همین شرط روا می داند و شیخ سعدی به پیروی آنان گفته است:

نگویم سماع ای برادر که چیست؟  
 مگر مستمع را بدانم که کیست؟  
 گر از برج معنی پرد طیر او  
 فرشته فرو ماند از سیر او  
 وگر مرد لهوست و بازی و لاغ  
 قوی تر شود دیوش اندر دماغ

پریشان شود گل به باد سحر  
 نه هیزم که نشکافدش جز تبر  
 جهان پر سماع است و مستی و شور  
 ولیکن چه بیند در آئینه کور  
 نبینی شتر بر سماع عرب  
 که چو نش به رقص اندر آرد طرب  
 شتر را چو شور و طرب در سرست  
 اگر آدمی را نباشد خرس

همچنین دربارهٔ رقص و دست افشاندن و پای کوفتن و خرقه در انداختن که مشایخ را بر اثر وجد و سماع روی می داد سهروردی «در عوارف» اعتقاد دارد که این رواست و از مستی و بی خودی جان، آن حرکت ها و جنبش ها بر تن پدید می آید و مشایخ در این کار نه به اختیار خودند و بر مشروعیت آن به اخبار و آثار تمسک می جویند، سعدی نیز بر همین رأی می رود و از جانب صوفیان عذر خواسته، گوید:

چو شوریدگان می پرستی کنند  
 به آواز دولاب مستی کنند  
 به چرخ اندر آیند دولاب وار  
 چو دولاب بر خود بگریند زار  
 مکن عیب درویش مدهوش مست  
 که غرق است، از آن می زند پا و دست  
 ندانی که شوریده حالان مست  
 چرا برفشانند در رقص دست  
 گشاید دری بر دل از واردات  
 فشاند سر دست بر کائنات

حلالش بود رقص بر یاد دوست  
 که هر آستینیش جانی در اوست  
 گرفتم که مردانه‌ای در شتا  
 برهنه توانی زدن دست و پا  
 بکن خرقة نام و ناموس و زرق  
 که عاجز بود مرد با جامه غرق

این دو بیت آخرین اشاره است به رسم صوفیان که چون در سماع گرم می شدند و حالتی دست می داد خرقة پاره می کردند و به سوی رامشگر می انداختند و آن خرقة به حکم جمع بود و آنان درباره درانیدن خرقة و بخشیدن آن به مطرب و تقسیم میانه جمیع اقوال بسیار و آداب مخصوص است.

پنجم بعضی از صوفیان عقیده دارند که پرستش جمال و عشق صورت آدمی را به کمال معنی می رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر آینه دار طلعت غیب است. پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صوریم به معنی مجرد عشق نتوانیم داشت و از این رو بنیاد طریقت خود را بر اساس جمال پرستی متکی ساخته، به زیبایی صورت، عشق می ورزیده اند. امام احمد غزالی مؤلف کتاب سوانح و فخرالدین عراقی صاحب لمعات که از شاگردان صدرالدین قونوی است، بر این عقیده بوده مباحث عرفان را در مؤلفات خود با اصطلاح عشق و عاشق و معشوقه بیان کرده اند.

اوحدالدین کرمانی که با شیخ سعدی هم عصر بود و از اقران محیی الدین به شمار می رفت نیز همین روش داشت و در خانقاه وی این طریقه رواج می یافت ولی سهروردی به این آیین خلاف می ورزید و عاشقان صورت را از بند هوی آزاد نمی پنداشت و شیخ سعدی در کتاب بوستان که ظاهراً به فاصله کمی بعد از مراجعت به شیراز یعنی آن هنگام که هنوز فکرش به کلی از تعلیمات نظامیه و مستنصریه و خانقاه سهروردی آزاد نشده است، به ردّ مذهب جمال پرستان، که خویش را پاکباز و صاحب نظر می خوانند، کوشیده و در پایان باب هفتم، ذیل این حکایت:



یکی صورتی دید صاحب جمال  
بگردیدش از شورش عشق، حال

و از زبان بقراط می فرماید:

بگفت ار چه صیت نکویی رود  
نه با هر کسی هر چه گویی رود  
نگارنده را خود همین نقش بود  
که شوریده را دل به یغما ربود  
چرا طفل يك روزه هوشش نبرد  
که در صنع دیدن چه بالغ چه خُرد  
محقق همان بیند اندر ابل  
که در خویرویان چین و چگل

با وجود قرائن و مناسباتی که چند تایی آن را ذکر کردیم می توان نسبت مصاحبت و ارادت سعدی را به سهروردی تأیید نمود به خصوص که از نظر تاریخی هم اشکالی وجود ندارد و آن دو بزرگوار هم عصر بوده اند. ولی نباید گمان کرد که مقصود ما از ارادت و مصاحبت همان است که صوفیان اصطلاح کرده اند یعنی آنکه شیخ سعدی در طریقت سهروردی داخل شده و در جزوی و کلی امور از دنیوی و اخروی چنانکه شرط مرید صوفی است تابع و فرمانبردار شهاب الدین باشد بلکه غرض آمیزش و دوستی و ارتباطی است که اهل کمال با یکدیگر دارند با محبت مودت و عشقی که شاگردان حق جوی و دانش دوست به استادان دانشمند و آزاده خوی پیدا می کنند و از سخن و گفتار و نتایج بحث و کاوش آنان برخوردار می شوند. چه بی شبهت شیخ سعدی به معنی مصطلح مرید شهاب الدین نبوده است و دلیل ما آن است که نظر شیخ در قسمتی از مبانی اخلاق و روش زندگی با عقاید سهروردی مخالف است از جمله در همین مسأله آخرین یعنی جمال پرستی، هر چند خود آشکار و بی پروا آئین مزبور را تأیید نموده است چنان که فرماید:

ای که انکار نظر در آفرینش می کنی  
من همی گویم که چشم از بهر این کار آمدست

که گفت بر رخ زیبا نظر خطا باشد  
خطا بود که نبینند روی زیبا را

سعدیا نامتناسب حیوانی باشد  
هر که گوید که دلم هست و دلارام نیست

عیب سعدی مکن ای دوست اگر آدمیئی  
کآدمی نیست که میلش به پریویان نیست

بدیع الزمان فروزانفر

نقل از سعدی نامه و مکتب سعدی تألیف کشاورز صدر

با توجه به اینکه سعدی از عقاید سهروردی در آثار خود، از جمله بوستان و گلستان آورده، ملاقات و حتی شرکتش در خانقاه وی در بغداد مسلم و محرز می شود چه در بعضی از نسخه های قدیمی کلیات سعدی آمده باشد چه نیامده باشد، چه از سعدی باشد، چه نباشد، سعدی در بغداد به خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی دوم صاحب عوارف بارها رسیده و به شرح بالا کسب فیض نموده و بعضی عقایدش را پذیرفته و در آثار خود منعکس کرده است.

در صفحه ۱۳۵ آمده است که: «باید انصاف به آن شیر پاک خورده ای که معلوم نیست در چه زمان و به چه قصدی آن چند شعر آبکی را در باب دیدار این دو شیخ بر روی آب وارد در کلیات کرده، آفرین گفت که گویا خلق و خوی سعدی شناسان متعصب ما راجع به شیخ اجل نیک می شناخته و می دانسته که همان یک اشاره او کافی است تا «اینان» این همه راجع به مطلبی جعلی که آب جعل بودن از سرپای آن می چکد، صفحه بیارایند و سخن برانند، چنین است که باید یکسره در آن چه تاکنون درباره زندگی نامه سعدی نگاشته شده، از آن جا که به قصه پردازی و عروسک گردانی خیمه شب بازی شبیه تر است، خط بطلان کشید.»

لابد آن شیر پاک خورده یکی از کاتبان بوالفضول بوده که به جای امانت‌داری در استنساخ متن کتاب بوستان، خیانت به امانت کرده، از خود این اشعار را جعل و داخل بوستان نموده است! همچنین داستان غیرواقع سعدی و شکستن بت سومنات را همان کاتب یا کاتب بوالفضول دیگری، ساخته و پرداخته، یا دستکاری نموده و وارد بوستان کرده است و از سرپای اشعار آن هم پیدا است که حتی نمی‌توان آن را به این صورت از تخیلات سعدی به حساب آورد.

از صفحه ۱۴۷ تا صفحه ۱۷۳ مطالبی با نقل اقوال و تحلیل چند بیت از قصائد در مدح علاءالدین عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی و برادرش خواجه شمس الدین جوینی صاحب‌دیوان آورده است و کوشش نموده که التفات و عنایت عطا ملک را نسبت به سعدی کم و ناچیز جلوه دهد. با توجه به اینکه آن دو برادر اهل فضل و گشاده دست بودند، به ویژه خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان ادیب، شعر دوست و شاعرنواز بود و شاعرانی چند به مدح او پرداخته‌اند و از خوان نعمتش بهره‌ها گرفته و صلات گرانبها دریافت داشته‌اند، بعضی از آن شاعران عبارت بودند، سعدی، مجدهمگر، همام تبریزی و امامی هروی و ...

سعدی قوی‌ترین قصائد خود را در مدح آن دو برادر سروده است. او آن قدر به خواجه شمس الدین علاقه پیدا می‌کند که علاوه بر قصائد محکم و استوار در مدح او، کتاب صاحبیه را هم به اسم وی نامگذاری می‌نماید.

در صفحه ۱۷۳ آمده است که: «... در کمال حیرت می‌بینم که شیخ هیچ اشاره و رثایی در مرگ این بزرگترین مددو جان خویش (خواجه شمس الدین جوینی) ندارد، آیا او در مجموع دل خوشی از ارتباط با این دو برادر نداشته و یا غضب بی‌امان مغولان به این خاندان چندان بوده که هر کس را زهره‌یادی از آنان نمانده است؟ هر کدام که باشد برای شیخ ما یادگار خوشی نگذارده در افواه و در خیال خردمندان.»

در تاریخ ادبیات در ایران به نقل از تذکره، دولتشاه سمرقندی صفحه ۱۱۹ و لطائف الطوائف صفحه ۲۵۹ آمده است که مجدهمگر در رثای خواجه شمس الدین محمد صاحب‌دیوان این رباعی کم نظیر را سرود:

در رفتن شمس از شفق خون بچکید  
 مه چهره بکند و زهره گیسو ببرید  
 شب جامه سیه کرد ازین مأتَم و صبح  
 بر زد نفس سرد و گریبان بدرید

و مشهور است که «شیخ سعدی علیه الرحمه» چون این را رباعی را بشنود گریان شد و بر روح خواجه دعای خیر گفت و خواجه مجد را تحسین نمود.

نمی شود گفت که سعدی در رثای آن دو ممدوح، به ویژه خواجه شمس الدین، اشعاری نگفته باشد. نهایت در زمان ارغون به اندازه ای خفقان و ترس در همه قلمرو حکومت او، مستولی بود، که کسی جرأت حرف زدن نداشت تا چه رسد بر مرگ وزیر مغضوب لب به سخن بگشاید. شاید هم، اشعار سعدی در رثای خواجه شمس الدین انتشار نیافته و یا علی بن احمد بیستون هم از ترس شحنگان مغول آن را وارد کلیات حضرت شیخ نکرده باشد. به هر حال چه رثائی گفته باشد چه نگفته باشد، عیب و نقصی برای سعدی نیست.

در صفحه ۱۷۳ قسمتی از مقاله اخوان ثالث در زیر عنوان «نقیضه و نقیضه سازان» را آورده که هیچ تناسبی با عنوان و متن کتاب ندارد.

در این مقاله اخوان سعدی را مردی ولگرد خوانده که فهرست ممدوحانش نزدیک به دویست صفحه بزرگ را سیاه کرده و طومار طولیه ممدوحین، همان توبره مدح بر سر آویخته دارند و سپس می نویسند از فرزندان نرینه مولانا لااقل یک دو مادینه چنان چون دختر سعدی را در حباله زحمت دادن، داشتند. این نوشته اخوان شاعر مطرح زمان ما درباره یکی از ارکان مفاخر ملی ایران است. نقل این مقاله مشت نویسنده «مگر این پنج روزه» را باز می کند که از نوشتن کتاب مزبور هدفش تحقیق و تخویف سعدی است و بس. اکنون عین مقاله اخوان که مایه شگفتی است، از آن کتاب نقل می کنیم:

«عجیب است که مرد رهاگردی («امروزه به جای رها کن گویند: ول کن<sup>۱</sup>»)

۱. رهاگرد از رها گردیدن یا رها گشتن ترکیب یافته است نه از رها کن و ول کن. بنابراین منظور اخوان ولگرد می باشد!

بی عهد و عنان! چون سعدی که در عالم «آزادگی و بی نیازی و درویشی» البته به طور قچون فقط فهرست «ممدوحانش» نزدیک به دویست صفحه بزرگ را سیاه کرده است آن هم «ستودگانی به مدح و مرثیه» که یک سر زنجیره شان به سُبْحَه پلید و دست و دامن آلوده تبهکاری فرومایه و ناکس و نامردم بهره کش و زالوی هستی «خلق های وسیع» امپراطوری گسترده اسلام، چون خلیفه عرب پیوند «بی تعلقی» راست کرده است و یک سرش به قبضه شمشیر خون ریز ایلخان آشامه خون مغول، جانشین کفر نشان فاتح کبیر و عجا که به حکم «بنی آدم اعضای یکدیگرند! طومار طوبیله «ممدوحین شیخ ما» کفر و ایمان و خودی و بیگانه و غالب و مغلوب همان توبه مدح بر سر آویخته دارند و سر در آخور «کمپولیتیسیم اسلامی، که در آفرینش ز یک گوهرند، آن وقت یک چنین بزرگواز شیرین شماری به شیفته مرد شوریده رنگ شیدا شمایل عاشق سرسپرده ای چون مولوی که مسند «مولویت» و مدرس مرید خود و پدر خود را ترک می گوید و همه تعینات پیدا و پنهان را فرو می گذارد و حتی علقه خانه و خانواده و زن و فرزند را در راه خدمت به قلندری سودایی پشت پا می زند و از همه دار و ندار خود برای خدمت مردان مرد دست می شوید و این از همت و مردانگی باطنی و معنوی و اما در «مردی ظاهری و صوری، او نیز همین بس که از خواتین اندرون حرم چند فرزند از نطفه او به عرصه رسید که در همان عهد زندگی اش هر یک از فرزندان نرینه او لااقل یک دو مادینه چنان چون دختر سعدی را در «حباله زحمت دادن، داشتند و حتی امروز هم پس از هفتصد سال نسل و نطفه اش زنده و برقرار است. بله، آن چنان عزیزی به این چنین مرد مردانه ای می گوید: مردی نئی و خدمت مردی نکرده ای! و حال آنکه مولانا گذشته از پدرش و همچنین سید ترمذی، مدتی از جان و دل سر بر آستان خدمت شمس نهاده بود، نه تنها خودش چنین بود که حتی فرزندان و خاندان اش این چنین بودند و مولانا هر چه داشت از همین تسلیم محض و سرسپردگی و خدمت مردان داشت چنان که خود به اشاره و صراحه بارها و بارها متذکر این معنی شده است.»

مهدی اخوان ثالث، نقیضه و نقیضه سازان، پاورقی صفحه ۱۵۶، ۱۵۷

نویسنده در پایین همین مطالب می نویسد: «هنوز بر من عیان نیست دلیل پرخاش کم سابقه اخوان به شیخ، که در یکی دو نمونه دیگر نیز در کار او، بیش تر به استعاره، شاهد آن بوده ام.» صفحه ۱۷۴

معلوم نیست که نویسنده چه خرده حسابی با زنده یاد اخوان ثالث داشته است که این مقاله فراموش شده را بدون هیچ تناسبی در کتاب خود آورده است ازین نوشته چنین برمی آید که اخوان ثالث از تاریخ ادبیات ایران آگاهی کافی نداشته است. نه سعدی را می شناخته و نه مولوی و نه مراد او شمس را. و الا این گونه اظهار فضل نمی کرد.

درین مقاله او، سعدی را در کمال بی ادبی و بی نزاکتی مردی ولگرد خوانده است در حالی که سعدی چه در زمان حیات و چه در این مدت هفتصد سالی که از خاموشی وی می گذرد، همواره مورد احترام تمام طبقات مردم بوده و نامش و اشعارش بر سر زبان ها بوده است. و از آنجا که یکی از پاسداران و مرّ و جان زبان فصیح فارسی است. خدمات ادبی، فرهنگی و تربیتی او، از آفتاب روشن تر می باشد، مردم فارسی زبان، سعدی را از بزرگان ادبی جهان و ایرانیان نیز از مفاخر ملی خود، می دانند، این گستاخی دور از ادب، در خورشان اخوان شاعر مطرح معاصر، نبوده است، و آن را جز به غرض ورزی خصمانه، به چیز دیگری نمی توان تلقی کرد. به قول مولانا:

چون غرض آمد هنر پرشیده شد  
صد حجاب از دل به سوی دیده شد

معلوم نیست منظور او از «البته به طور قچون» چیست؟ خوب بود نویسنده کتاب معنی آن را می نوشت تا خوانندگان دریابند چه می خواهند بگویند! نویسنده مقاله در کجا فهرست ممدوحان سعدی را نزدیک به دویست صفحه بزرگ دیده است؟ دروغ به این بزرگی!

معلوم است که نویسنده، یک نظر سطحی هم، به قصائد و مدایح سعدی نیانداخته، نه متن قصائد او را خوانده و نه از ممدوحان وی آگاهی تاریخی داشته، و نه توانسته قصائد مدحیه سعدی را با قصائد قصیده سرایان پیش از او، لااقل مقایسه کوتاهی هم بنماید. ازین رو، پیدا است که اخوان از تاریخ ادبیات ایران بی اطلاع بوده و مانند یک آدم عامی بی بهره از شعر و ادب فارسی، این داوری غیرمنصفانه را کرده است!

سعدی در قصیده سرایی و مدایح روشی برخلاف استادان قصیده سرای پیش از خود، در

پیش گرفت و با ابتکار و ابداع معانی تازه اخلاقی در کمال شهامت، قصیده را به نوعی مبارزه رویارویی با صاحبان قدرت و ثروتمندان زمان، به کار برد. این روش، مورد استقبال شاعران معاصر سعدی، و بعد از او قرار گرفت و دیگر شاعری استاد در قصیده سرایی مانند استادانی چون عنصری، فرخی، منوچهری، امیرمعزی، انوری و... تا زمان بازگشت ادبی و دوره قاجاریه، در تاریخ ادبیات ایران پیدا نشد و به همت سعدی، آن دروغ پردازی های ناروا و تشبیهات و استعارات غیرطبیعی و آن گدا منشی های شاعران طمعکار، از بین رفت و قصائد پرطمطراق بی محتوا از سکه افتاد. اگر شاعر توانای دیگری قصایدی گفته، کوشش کرده که مانند سعدی مسائل اخلاقی و انتقادی از ستمکاری های زمامداران، در محتوای اشعار خود بیاورد مانند سیف فرغانی عارف و شاعر نامدار معاصر سعدی و...

در همان زمان غزلیات سعدی نیز شهرت عالمگیر پیدا کرد و چنان توجه شاعران را جلب کرد که در واقع غزل جای قصیده را گرفت. روی همین ابتکار سعدی است شعر، از دربارهای شاهان و امیران به میان مردم آمد و جنبه مردمی گرفت. باری برای اینکه ببینیم که اظهارنظر اخوان درباره فهرست و محتوای قصائد مدحیه سعدی، تا چه اندازه غیرمنصفانه و غرض آلود و دور از حقیقت است، فهرست قصائد سعدی را با عده اییات آن ها از کلیات سعدی به تصحیح فروغی نقل می کنیم و سپس نمونه ای از آن قصائد را به نظر خوانندگان محترم می رسانیم تا دریابند که قصائد مدحیه او چگونه است:

قصائد سعدی به شرح زیر است:

۱. پنج قصیده در ستایش خداوند، ستایش حضرت رسول (ص)، در توحید، لیلۃ البراءة و وداع رمضان مجموعاً شامل ۱۷۲ بیت

۲. نه قصیده، در موعظه و نصیحت که روی هم رفته شامل ۲۷۰ بیت

۳. دو قصیده در وصف بهار و دو قصیده کوتاه به عنوان بازگشت به شیراز و وصف

شیراز مشتمل بر ۹۰ بیت

۴. چهار قصیده، در مدح علاء الدین عطا ملک جوینی شامل ۱۹۷ بیت

۵. سه قصیده در مدح خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان حاوی ۲۱۶ بیت

۶. سه قصیده کوتاه در مدح شمس الدین حسین ایلکانی در ۶۳ بیت

۷. یک قصیده در مدح امیر یوسف الدین محمد در ۲۰ بیت
  ۸. یک قصیده کوتاه در مدح ترکان خاتون در ۱۵ بیت
  ۹. سه قصیده کوتاه در مدح سلجوقشاه در ۵۶ بیت
  ۱۰. سه قصیده در مدح انکیانو در ۱۲۰ بیت
  ۱۱. یک قصیده عربی در مدح سید فخرالدین منجم در ۹ بیت
- مدایح واقعی سعدی هشت قصیده است که جمعاً شامل ۶۹۶ بیت می‌شود که اگر هر صفحه ای ۲۲ سطر داشته باشد تعداد مدایح شامل حدود ۳۲ صفحه می‌گردد نه دویست صفحه! اما مراثی سعدی که به هیچ وجه در حکم مدایح در نمی‌آید به صورت زیر است:
۱. مرثیه در کشته شدن خلیفه عباسی و خاندان او در ۴۱ بیت
  ۲. مرثیه در کشته شدن خلیفه عباسی و خاندان او به عربی ۹۲ بیت
  ۳. مرثیه در مرگ سعد بن ابوبکر ۴۶ بیت
  ۴. مرثیه در مرگ امیر فخرالدین ابی بکر ۱۴ بیت
  ۵. مرثیه در مرگ عزالدین احمد بن یوسف ۲۴ بیت
  ۶. مرثیه در مرگ اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی ۳۰ بیت
  ۷. مرثیه در مرگ سعد بن ابوبکر ۸ بیت
  ۸. مرثیه در مرگ اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی ۳۱ بیت
- جمع ۲۸۶ بیت
- سعدی در کمال شهامت، که نظیر آن در تاریخ ادبیات ما دیده نمی‌شود، در ضمن همین قصائد، پادشاهان، حاکمان، وزیران و زمامداران وقت را، از ظلم و ستم بر مردم برحذر می‌دارد و این خود نوعی مبارزه رو در روی بود که جان گوینده را به خطر می‌انداخت ولی سعدی از بیم جان نهراسیده، به طرفداری ستمدیدگان و بینوایان برخاسته است.
- چون در آن مقاله نویسنده مدعی شده که سعدی زورمندان و فرمانروایان مغول را مدح کرده است در اینجا از سه قصیده‌ای که در مدح انکیانو حاکم مغولی در فارس یاد می‌کنیم و پیش از آن به طور اختصار او را معرفی می‌نماییم تا شجاعت و صراحت لهجه سعدی را در خلال ابیات مدحیه اش دریابید.



علامه محمد قزوینی در فصل دوم سعدی نامه انکیانو را از نوشته و صاف چنین معرفی می کند: «در سنه ۶۶۷ هـ ق امیر انکیانو از امراء مغول از جانب اباقا پسر هولاکو به حکومت کل مملکت فارس منصوب گشت و او امیری بود عظیم مهیب و به غایت کافی و عادل و با ذکاء و فطنت و کفایت و کیاست، به اندک زمانی امور را بر نهج سداد آورد و دست اطماع مستاکله را کوتاه گردانید، از شدت بطش و سطوت او جماعتی از اکابر فارس متغیر حال و مستشعر بال گشتند و گریخته به نزد اباقا رفتند و از وی شکایت کردند که انکیانو در شیراز به اضعاف مال و تخریب ممالک مشغول است و هوس تمکک و سلطنت در دماغ متمکن گردانیده و تصدیق این مقدمه را سکه ای که در عهد حکومت او در فارس مضروب شده و در زیر نام پادشاه علامتی نقش کرده، به او نمودند و حساب هایی که بر جمع او پرداخته بودند عرضه داشتند. اباقا او را احضار و از حکومت فارس معزول نموده، برای کفاره گناهان وی، او را به رسالت نزد قوبلای قآن بختای که سفری بس دور و شاق بوده، فرستادند، مجموع حکومت او در فارس نزدیک به چهار سال بود (۶۶۷ - ۶۷۰) و به جای او، سوغونجاق نوئین را در ۶۷۰ به شیراز فرستادند.» سعدی نامه، ممدوحین سعدی صفحه ۱۳۴

بس بگردید و بگرد روزگار  
دل به دنیا درنبدد هوشیار  
ای که دستت می رسد کاری بکن  
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
اینکه در شهنامه ها آورده اند  
رستم و روئینه تن اسفندیار  
تا بدانند این خداوندان مُلک  
کز بسی خلق است دنیا یادگار  
این همه رفتند و ما ای شوخ چشم  
هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار  
آنچه دیدی برقرار خود نماند

وین چه بینی هم نماند برقرار  
 نام نیکو گر بماند ز آدمی  
 به کزو ماند سرای زرنگار  
 سال دیگر را که می داند حساب؟  
 یا کجا رفت آنکه با ما بود پار  
 صورت زیبای ظاهر هیچ نیست  
 ای برادر سیرت زیبا بیار

\*\*\*

چون خداوندت بزرگی داد و حکم  
 خرده از خردان مسکین درگذار  
 چون زیر دستیت بخشید آسمان  
 زیردستان را همیشه نیک دار  
 عذرخواهان را خطا کاری ببخش  
 زینهاران را به جان ده زینهار  
 شکر نعمت را نکویی کن که حق  
 دوست دارد بندگان حقگزار  
 نام نیک رفتگان ضایع مکن  
 تا بماند نام نیکت برقرار  
 مُلک بانان را نشاید روز و شب  
 گاهی اندر خمرو گاهی در خمار  
 کام درویشان و مسکینان بده  
 تا همه کارت برآرد کردگار  
 با غریبان لطف بی اندازه کن  
 تا رود نامت به نیکی در دیار

زور بازو داری و شمشیر تیز  
 گر جهان لشکر بگیرد غم مدار  
 منجنیق آه مظلومان به صبح  
 سخت گیرد ظالمان را در حصار  
 با بدان بد باش و با نیکان نکو  
 جای گل، گل باش و جای خار، خار  
 دیو با مردم نیامیزد مترس  
 بل بترس از مردمان دیوسار  
 هر که دد یا مردم بد پرورد  
 دیر و زود از جان برآرندش دمار  
 با بدان چندان که نیکویی کنی  
 قتل مار افسا نباشد جز به مار  
 ای که داری چشم و عقل و گوش و هوش  
 پند من در گوش کن، چون گوشوار  
 نشکنند عهد من الا سنگدل  
 نشنود قول من الا بختیار  
 سعدیا چندانکه می دانی بگو  
 حق نباید گفتن الا آشکار  
 هر کرا خوف و طمع در کار نیست  
 از ختا باکش نباشد وز تتار

\*\*\*

خسرو عادل امیر نامور  
 انکیانو سرور عالی تبار

دیگران حلوا به طرغو<sup>۱</sup> آورند  
 من جواهر می کنم بر وی نثار  
 پادشاهان را ثنا گویند و مدح  
 من دعایی می کنم درویش وار  
 یا رب الهامش به نیکویی بده  
 وز بقای عمر برخوردار دار  
 جاودان از دور گیتی کام دل  
 در کنارت باد و دشمن بر کنار  
 چند بیت از قصیده دیگر سعدی در مدح انکیانو:

بسی صورت بگردیدست عالم  
 وزین صورت بگردد عاقبت هم  
 عمارت با سرای دیگر انداز  
 که دنیا را اساسی نیست محکم  
 مثال عمر سر برکرده شمعی است  
 که کوتاه باز می باشد دمام  
 و یا برف گدازان بر سر کوه  
 کزو هر لحظه جزوی می شود کم  
 بسا خاکا به زیر پای نادان  
 که گر بازش کنی دست است و معصم  
 نه چشم طامع از دنیا شود سیر  
 نه هرگز چاه، پر گردد ز شبنم  
 به سیم و زر نکو نامی به دست آر  
 منه بر هم که برگیرندش از هم

---

۱. طرغو به معنی پیشکش

فریدون را سرآمد پادشاهی  
 سلیمان را برفت از دست خاتم  
 به نقل از دوستان یاد دارم  
 که شاهان عجم کیخسرو و جم  
 ز سوز سینه فریادخوانان  
 چنان پرهیز کردند که از سمّ  
 که موران چون بگردآیند بسیار  
 به تنگ آید روان در حلق ضیغم  
 سخن را روی در صاحب‌دلان است  
 نگویند از حرم الاّ به محرم  
 حرامش باد مُلک و پادشاهی  
 که پیشش مدح گویند از قفا ذم  
 سخن شیرین بود پیر کهن را  
 ندانم بشنود نوّین اعظم  
 جهان سالار عادل انکیانو  
 سپهدار عراق و ترک و دیلم  
 که روز بزم بر تخت کیانی  
 فریدون است و روز رزم رستم  
 چنین پند از پدر نشنوده باشد  
 الاّ گر هوشمندی بشنو از بزم  
 چو یزدانت مکرم کرد مخصوص  
 چنان زی در میان خلق عالم  
 که گر وفتی مقام پادشاهیت  
 نباشد، همچنان باشی مکرم

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ  
 سخن ملکی است سعدی را مسلم  
 مقامات از دو بیرون نیست فردا  
 بهشت جاودانی یا جهنم  
 به کار امروز تخم نیک نامی  
 که فردا بر خوری واللہ اعلم  
 مدامت بخت و دولت همنشین باد  
 به دولت شادمان از بخت خرم  
 سر سالت مبارک باد و میمون  
 سعادت همره و اقبال همدم  
 محرم بر حسود ملک و جاهت  
 که مانده زنده، تا دیگر محرم

چند بیت از قصیده دیگر در مدح انکیانو:

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی  
 زنهار بد مکن که نکردست عاقلی  
 این پنج روزه مهلت ایام آدمی  
 آزار مردمان نکند جز مغفلی  
 باری نظر به حال عزیزان رفته کن  
 تا مجمل وجود به بینی مفصلی  
 آن پنجه کمانکش و انگشت خوشنویس  
 هر بندی اوفتاده به جایی و مفصلی  
 درویش و پادشه نشنیدم که کرده اند  
 بیرون ازین دو لقمه روزی تناولی

از مال و جاه و منصب و اقبال و تخت و بخت  
 بهتر ز نام نیک نکردند حاصلی  
 بعد از هزار سال که نوشیروان نماند  
 گویند از او هنوز که بودست عادل  
 ای آنکه خانه در ره سیلاب می کنی  
 بر خاک رودخانه نباشد مُعُولی  
 دل در جهان مبیند که با کس وفا نکرد  
 هرگز نبود دوز زمان بی تبدلی  
 بنیاد خاک بر سر آبست ازین سبب  
 خالی نباشد از خللی یا تزلزلی  
 دنیا مثال بحر عمیقست پر نهنگ  
 آسوده عارفان که گرفتند ساحلی

\*\*\*

خواهی که رستگار شوی، راستکار باش  
 تا عیب جوی را نرسد بر تو مدخلی  
 تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز  
 پس واجب است در همه کاری تأملی  
 باید که قهر و لطف بود پادشاه را  
 ورنه میسرش نشود حلّ مشکلی  
 وقتی به لطف گوی که سالار قوم را  
 با گفتگوی خلق بیاید تحمّلی  
 وقتی به قهر گوی که صد کوزه نبات  
 گه گه چنان به کار نیاید که حنظلی  
 مرد آدمی نباشد اگر دل نسوزدش

باری که بیند و خری افتاده در گلی  
 رستم به نیزه‌ای نکند هرگز آن مصاف  
 با دشمنان خویش که زالی به مغزلی  
 نی کاروان برفت و تو خواهی مقیم بود  
 ترتیب کرده‌اند ترا نیز محملی  
 گر من سخن درشت نگویم، تو نشنوی  
 بی جهد از آینه نبرد زنگ، صیقلی  
 حقگوی را زبان ملامت بود دراز  
 حق نیست این چه گفتیم؟ اگر هست، گو بلی  
 تو راست باش تا دگران راستی کنند  
 دانی که بی ستاره نرفتست جدولی  
 خاص از برای وسوسه دیونفس را  
 شاید گر این سخن بنویسی به هیکلی  
 جز نیکبخت پند خردمند نشنود  
 این است تربیت که پریشان مکن دلی  
 این فکر بکر من که به حقش نظیر نیست  
 مردم مخوان اگر دهمش جز به مقبلی  
 و آن کیست انکیانو که دادار آسمان  
 دادست مرو را همه حسن و شمایل  
 نوئین اعظم آنکه به تدبیر و فهم و رأی  
 امروز در بسیط ندارد مقایلی

\*\*\*

عمرت دراز باد نگویم هزار سال  
 زیرا که اهل حق نپسندند باطلی



نفست همیشه پیرو فرمان شرع باد  
تا بر سرش ز عقل بداری موکلی  
تا بلبلان به ناله در آیند بامداد  
هر گه که سر بر آورد از بوستان گلی  
همواره بوستان امیدت شکفته باد  
سعدی دعای خیر تو گوید چو بلبلی

کدام شاعر را سراغ دارید که این گونه با شجاعت و صراحت به فرمانروای مطلق العنان مغولی، سخنان درشت بگوید و او را از ستمکاری و زراندوزی بر حذر بدارد، سعدی فقط همین یک حاکم مغولی را مدح کرده، آن هم بدین قدرت و شهامت بی نظیر، افزون برین، رساله کوتاهی در نصیحت به انکیانو در تقریرات ثلاثه از حضرت شیخ آمده که در آخر تقریر اول، احمد بن علی بیستون نخستین جامع کلیات سعدی چنین نوشته است و به راستی که به حق نوشته است:

«انصاف آن است که در این عهد که ماییم علماء و مشایخ نصیحت چنین با بقال و قصّایی نتوانند کرد لاجرم روزگار بدین نسق است که می بینی!» من نمی دانم اگر اخوان ثالث شاعر عصر ما، در زمان سعدی بود و در آن محیط خفقان آور که جان آدمی بسته به مویی و اشاره ای بود، بنا به معمول شاعران زمان مانند عنصری و عسجدی و انوری، ظهیر فاریابی و... مدایح تملق آمیز آنچنانی نمی گفت؟

سعدی دل شیر داشت و زبان چو شمشیر، نمی ترسید و می گفت، می ترسانید و امید می داد همین شجاعت و آزادگی، که در راه دفاع از ستمدیدگان و مستمندان به کار می برد، در این هفتصد سال، او را محبوب دل های فارسی زبانان کرده است.

به بینید در این قصیده که در مدح اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی<sup>۱</sup> مرد مقتدر و ملقب به سلطان برّ و بحر بود، با چه شهامتی از ستمدیدگان و مستمندان دفاع کرده است. سعدی شش قرن پیش از انقلاب کبیر فرانسه، در ضمن همین قصیده می گوید که قوت و قدرت از

۱. علامه محمد قزوینی در مددوحان سعدی مندرج در سعدی نامه، صفحه ۱۰۹.

مردم ناشی می شود و به حکومت واگذار می گردد. و حکومت جز هیئت اجرایی برگزیده مردم نیست.

به چشم عقل من این خلق پاشاهانند  
که سایه بر سر ایشان فکنده ای چو همای

در زمان سعدی و پیش از او، کسی سخنی بدین بلندی و رسایی که ناشی از جهان بینی و روشنفکری اوست، نگفته است. اکنون این قصیده را به دقت بخوانید و هر بیت آن را در پیش خود تجزیه و تحلیل فرمایید تا دریابید که مدایح سعدی چگونه با مدایح دیگر شاعران تفاوت دارد:

بنویت اند ملوک اندرین سپنج سرای  
کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای  
چه دوستی کند ایام، اندک اندک بخش  
که بار بازپسین دشمنی ست جمله ربای  
چه مایه بر سر این ملک سروران بودند  
چو دور عمر به سر شد درآمدند از جای  
تو مرد باش و ببر با خود آنچه بتوانی  
که دیگرانش به حسرت گذاشتند به جای  
درم به حورستانان زر به زینت ده  
بنای خانه کنانند بام قصر اندای  
به عاقبت خبر آمد که مُرد ظالم و ماند  
به سیم سوختگان زرنگار کرده سرای  
بخور مجلسش از ناله های دودآمیز  
عقیق زیورش از دیده های خون پالای  
نیاز باید و طاعت، نه شوکت و ناموس

بلند بانگ چسود و میان تهی چودرای  
 دو خصلت اند نگهبان ملك و یاور دین  
 به گوش جان تو پندارم این دو گفت خدای  
 یکی که گردن زورآوران به قهر بزن  
 دوم که از در بیچارگان به لطف درآی  
 به تیغ و طعنه گرفتند جنگجویان ملك  
 تو بر و بحر گرفتی به عدل و همت ورای  
 چو همت است چه حاجت به گرز مغفركوب  
 چو دولت است چه حاجت به تیر جوشن خای  
 به چشم عقل من این خلق پادشاهانند  
 که سایه بر سر ایشان فکنده‌ای چو همای  
 عمل بیار که رخت سرای آخرتست  
 نه عود سوز به کار آید و نه عنبر سای  
 هر آن کست که به آزار خلق فرماید  
 عدوی مملکت است او، به کشتنش فرمای  
 به کامه دل دشمن نشیند آن مغرور  
 که بشنود سخن دشمنان دوست نمای  
 اگر توقع بخشایش خدایت هست  
 به چشم عفو و کرم بر شکستگان بخشای  
 دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی  
 دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای  
 گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد  
 بهشت بردی و در سایه خدای آسای  
 نگویمت چو زبان آوران رنگ آمیز

که ابر مشک فشانی و بحر گوهرزای  
 نکاهد آنچه نبشست عمر و نفزاید  
 پس این چه فایده گفتن که تا به حشر بپای  
 مزید و رفعت دنیا و آخرت طلبی  
 به عدل و عفو و کرم کوش و در صلاح افزای  
 به روز حشر که فعل بدان و نیکان را  
 جزا دهند به مکیال نیک و بد پیمای  
 جریده گنهد عفو باد و توبه قبول  
 سپید نامه و خوشدل به عفو بار خدای  
 به طعنه زده باد آنکه بر تو بد خواهد  
 که بار دیگرش از سینه بر نیاید وای

سایر قصائد مدحیه به همین منوال، پر از پند و اندرز و ملامت و دعوت زمامداران به اجرای عدالت و رقع ستم از ستمدیدگان و پرهیز دادن ثروتمندان از جمع مال و تشویق آنان به دستگیری از مستمندان است.

سعدی پس از شنیدن خبر کشته شدن مستعصم بالله خلیفه عباسی و خانواده او و قتل عام ۸۰۰/۰۰۰ هزار نفر از مردم بغداد، سخت متأثر شده، دو قصیده یکی به زبان فارسی و دیگری به زبان عربی، در مرثیه خلیفه مسلمین و مردم بی گناه بغداد سروده است. قصیده مرثیه فارسی او، پس از هفتصد و پنجاه سال، امروز موجب ایراد و تعرض بعضی از متظاهرين به وطن دوستی و ایران پرستی شده است غافل از اینکه اکثریت مردم کشورهای اسلامی از جمله ایران، خلیفه را امیرالمؤمنین و اولوالامر می دانستند و نفوذ روحانی او، کماکان برقرار بود و به قول استاد عباس اقبال در تاریخ مغول صفحه ۱۸۸ «مسلمین حتی در زیر اطاعت مغول هم، هر وقت مانعی پیدا نمی شد، به نام خلیفه عباسی خطبه می خواندند و او را بر خود رئیس روحانی و در دنیا جانشین پیغمبر می پنداشتند. مخالفت مسلمین با سلطان محمد خوارزمشاه و پدر او، با وجود کمال قدرت این سلاطین و طرفداری از خلیفه عباسی، فهماند که هنوز مردم

ممالک اسلامی، بغداد را به نظر احترام می‌نگرند و خلیفه را قابل تعرض و تغییر و تبدیل نمی‌دانند. تسخیر بغداد به توسط هولاکو و قتل خلیفهٔ مسلمین به دست کفار مغول، مسلمانان عموم بلاد مخصوصاً اهل تسنن را سخت متالم کرد. چنانکه آن را اعظم وقایع عالم و به منزلهٔ بزرگ‌ترین لطماتی می‌دانستند که از طرف اهل کفر و شرک به مقام مقدس خلافت و به خاندان آل رسول وارد آمده، شیخ سعدی که در این تاریخ در شیراز یعنی دور از معرکهٔ بلاد در سرزمین آرام می‌زیسته، در مقابل شنیدن این واقعهٔ عظیم از اظهار تأثر خودداری نتوانسته و قصیدهٔ بزرگی در مرثیهٔ مستعصم و تأسف بر زوال دولت عباسی سروده است.

سعدی که در رثای خلیفهٔ مسلمین، اشعاری گفته نه انتظار کمکی و نه جاه و مقامی داشته، صرفاً تأثرات روحی خود را، مانند مسلمانان مؤمن و متشرع به صورت اشعاری تأثرانگیز، در کمال فصاحت، ابراز داشته است. چند بیت آن چنین است:

آسمان را حق بود گر خون بیبارد بر زمین  
بر زوال ملك مستعصم امیرالمؤمنین  
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک  
سر برآور، وین قیامت در میان خلق بین  
زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار  
در خیال کس نیامد کانچنان گردد چنین  
دیده بردار ای که دیدی شوکت باب الحرم  
قیصران روم سر بر خاک و خاقانان چین  
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته  
هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین  
بعد ازین آسایش از دنیا نباید چشم داشت  
قیر در انگشتی ماند چو برخیزد نگین  
دجله خوناب است زین پس گر نهد سر در نشیب  
خاک نخلستان بطحا را کند در خون عجین

نوحه لایق نیست بر خاک شهیدان، ز آنکه هست  
 کمترین دولت از ایشان را بهشت برترین  
 لیکن از روی مسلمانی و کوی معرفت  
 مهربان را دل بسوزد بر فراق نازنین  
 باش تا فردا که بینی روز داد و رستخیز  
 وز لحد با زخم خون آلوده برخیزد دفین  
 تکیه بر دنیا نشاید کرد و دل بر وی نهاد  
 کآسمان گاهی به مهرست ای برادر گه به کین  
 چرخ گردان بر زمین گویی دو، سنگ آسیاست  
 در میان هر دو روز و شب دل مردم طحین  
 زور بازوی شجاعت برنتابد با اجل  
 چون قضا آمد، نماند قوت رای رزین  
 تیغ هندی برنیاید روز پیکار از نیام  
 شیرمردی را که باشد، مرگ پنهان در کمین  
 تجربت بی فایده ست آنجا که برگردید بخت  
 حمله آوردن چسود آن را که در گردید زین  
 گر کسانند از پی مردار دنیا جنگجوی  
 ای برادر گر خردمندی چو سیمرغان نشین

درباره دختر سعدی در هیچ یک از منابع معتبر، مطلبی نیامده و معلوم نیست اخوان به چه مناسبت و از روی چه مدرکی نوشته است که: «... هر یک از فرزندان نرینه او «مولانا» لااقل یک دو مادینه چنان چون دختر سعدی را در «حباله» زحمت دادن داشتند! خوب بود نویسنده «مگر این پنج روزه» که این مطلب شرم آور را برگزیده، توضیحی هم درباره آن می دادند تا خوانندگان از هدف نویسنده مقاله و کتاب، بهتر آگاه می شدند!

اما اینکه در مقاله آمده سعدی در غزلی این مصراع: «مردی نئی و خدمت مردی

نکرده‌ای!» تعریض به مولانا است که در ضمن غزل معروف خود آورده است: استاد بدیع الزمان فروزانفر که بیش از هر محقق دقیق دیگری درباره آثار مولانا تحقیق کرده کتاب‌ها و مقالات متعدد درباره آن بزرگ، نوشته و مثنوی شریف را شرح کرده و دیوان شمس را تصحیح و منتشر ساخته است، درباره ارادت سعدی به مولانا و ملاقات آن دو بزرگوار، با نشان دادن اسناد معتبر، در مولوی نامه<sup>۱</sup> چنین می‌نگارد: «... در عجایب البلدان<sup>۲</sup> آمده است که: «گویند که شیخ اهل طریقت مصلح الدین سعدی شیرازی در اوقات سیاحت به شهر مولانا رسید و در موضعی که میانه آن و خانقاه مولانا مسافتی بود فرود آمد و روزی در صدد آن شد که بر طریقه او غزلی بسراید، این مصرع بگفت: «سرمست اگر درآیی عالم به هم برآید» و راه سخن بر وی بسته گشت و مصراع دوم را به نظم نتوانست آورد، پس در مجلس سماع به خدمت مولانا رسید. اولین سخن که بر زبان مولانا گذشت این بود:

سرمست اگر درآیی عالم به هم برآید  
خاک وجود ما را گرد از عدم برآید<sup>۳</sup>

شیخ سعدی دانست که آنچه مولانا می‌گوید از غلبه حال است و عقیدت او به صفاء باطن وی بیفزود:

همچنین افلاکی در مناقب العارفین آورده است:

«ملک شمس الدین هندی که ملک مُلک شیراز بود، رقعۀ ای به خدمت اعذب الکلام، الطف الانام شیخ سعدی اصدار کرده و استدعا نموده است که غزلی غریب که محتوی معانی عجیب باشد بفرستی تا غذای جان خود سازم، شیخ سعدی غزلی از آن مولانا که در آن ایام به شیراز برده بودند و او به کلی ربوده آن شده، بنوشت و آن غزل این است:

۱. مولوی نامه صفحه ۱۳۹

۲. این سخن را مؤلف روضات الجنات از عجایب البلدان نقل می‌کند، روضات الجنات جلد چهارم طبع ایران صفحه ۲۰۰.

۳. این غزل در کلیات سعدی است و در ضمن غزلیات موسوم به بدایع موجود است و مولانا هم غزلی بدین وزن و ردیف و قافیت نظم فرموده و آن این است:  
ای آنکه پیش خُست خور بی قدم درآید در خانه خیالت شاید که غم درآید

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست  
ما به فلک می رویم، غزم تماشا کراست؟

و در آخر رقعہ اعلام کرد که در اقلیم روم پادشاهی مبارک قدم ظهور کرده است و این نفحات مرا و راست ازین بهتر غزلی نگفته اند و نیز نخواهند گفتن، مرا هوس آن است که به زیارت آن سلطان به دیار روم روم. همانا که ملک شمس الدین آن غزل را مطالعه کرده از حد بیرون، گریه ها کرد و تحسین ها داده، مجمعی عظیم ساخته، بدان غزل سماع ها کردند و تحف بسیار به خدمت شیخ سعدی شکرانه فرستاد و آن بود که عاقبة الامر شیخ سعدی به قونیه رسیده، به دست بوس آن حضرت مشرف گشته، ملحوظ نظر عنایت مردان شد. «مولوی نامه صفحه ۱۳۸

استاد فروزانفر در دنباله آن می نویسد: «این دو روایت که از منابع قدیم به ما رسیده ثابت می کند که میانه این دو بزرگ ملاقاتی دست داده و نتیجه آن حسن اعتقاد سعدی به مولانا بوده است. لیکن این غزل سعدی:

از جان برون نیامده جانانت آرزوست  
زُتار نابریده و ایمانت آرزوست

که سراپا طعن و تعریض و ظاهراً جواب این غزل مولانا باشد: ممکن است در جزء اخیر این روایات یعنی اعتقاد سعدی به مولانا خدشه ای وارد سازد چنانکه اختلاف طریقه این دو نیز شاهد این مدعا تواند بود.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست  
بکشای لب که قند فراوانم آرزوست  
مردی نه ای و خدمت مردی نکرده ای  
وانگاه صف صُفّه مردانت آرزوست

با وجود آن که این غزل از شیخ سعدی باشد تناسب وزن و قافیت و ردیف دلیل آن



نیست که آن را به محاببات غزل مولانا و در طعن آن بزرگ سروده باشد و بی شبهت این احتمالی ضعیف است که با فصوص روایات برابری نتوان کرد. «مولوی نامه صفحه ۱۴۰ این غزل مشکوک که با فصاحت زبان شعر سعدی مغایرت نیز دارد، ممکن است که الحاقی باشد و به قول استاد فروزانفر، در صورتی که الحاقی هم نباشد، دلیلی بر اینکه در تعریض و جواب غزل مولانا باشد، وجود ندارد. اخوان در این مقاله، به تعریض و کنایه از شعر بنی آدم اعضای یکدیگرند، یاد کرده که موجب شگفتی بسیارست! مضمون آن شعر تازگی دارد و امروز تحقق بخشیدن بدان، آرزو و شعار انسان دوست و اصلاح طلب در سراسر دنیاست سعدی که در کلیاتش، ستایشگر انسان و انسانیت است، در این سه بیت:

بنی آدم اعضای یکدیگرند  
که در آفرینش ز یک گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
تو کز محنت دیگران بی غمی  
نشاید که نامت نهند آدمی

خلاصه نظرات جهان بینی خود را، بیان کرده است. با توجه به متن مدایح یاد شده و این سه بیت، جای تردید در انسان دوستی صادقانه سعدی باقی می گذارد؟ که موجب طعن و تعریض شاعر امروز قرار گیرد؟!

در صفحه ۱۹۰ چند سطر از مقدمه گلستان آمده از جمله: «ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین منتشر گشته.» نویسنده سپس می نویسد: آیا واقعاً در هنگام تألیف گلستان ذکر جمیل سعدی در افواه عوام افتاده و صیت سخنش بر بسیط زمین جاری بوده است؟

در پیش گفتیم که سعدی از نوجوانی اهل ذوق بوده و شعر می گفته است. اگر شمس

قیس رازی در کتاب خود المعجم فی معاییر اشعار که سال ۶۳۰ هـ ق تألیف کرده نامی و شعری از او نیاورده به علت دوری چند ساله سعدی و به کمال نرسیدن تراوش طبع وی بوده است و شهرت لازم را نداشته است اما به تدریج که طبعش رو به قوت و کمال گذاشته، شاید در حدود ۳۵ الی ۴۰ سالگی اشعار و نوشته هایش در همه جا منتشر شده است و وقتی که به شیراز آمده مشهور بوده که مورد احترام عوام و خواص قرار گرفته است. حکایت های بوستان و به خصوص گلستان با آن همه تنوع موضوع، در ظرف چند ماه پس از ورودش به شیراز، چگونه فراهم آمده است؟ غیرممکن است که کسی بتواند آن همه موضوع را که از زوایای زندگی مردم گوناگون حکایت می کند، در فاصله کوتاهی از ذهن کسی روی کاغذ بیاید. آن هم با فصاحت و بلاغت بی نظیری که در آن اشعار و نوشته ها به کار رفته است. بدون شک اغلب از آن اشعار بوستان و نوشته های گلستان در ضمن مسافرت ها و سیر آفاق و انفس گفته است و پس از بازگشت به شیراز آنها را در ظرف چند ماه تدوین کرده است. بنابراین پیش از اینکه سعدی به شیراز بازگردد مشهور بوده است.

و نیز می نویسد: «... و کسی از شیخ ما در زمان تألیف گلستان یادی نکرده است!»

از سال ۶۳۰ که شمس قیس رازی کتاب خود را در شیراز به اتمام رسانیده تا سال تألیف گلستان، کسی را در فارس سراغ نداریم که کتابی در زمینه ادبیات نوشته باشد، تا نامی از سعدی و گلستانش در آن بیاورد!

در صفحه ۱۹۱ و درباره اینکه سعدی در دنباله جمله پیش نوشته است: «... قصب الجیب حدیثش که همچون شکر می خورند و رقعۀ منشآتش که چون کاغذ زر می برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد، بل خداوند جهان و قطب دایره امکان، ابوبکر بن سعد بن زنگی، به عین عنایت نظر کرده است و تحسین بلیغ فرموده و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه انام، خاصه و عوام، به محبت گراییده اند که الناس علی دین ملوکهم.»

از محتوای این عبارت فروتنی و خفص جناح سعدی آشکارست و می خواهد با این تعبیرات ادبی بگوید که نظر عنایت ابوبکر بن سعد به گلستان، شهرت من افزون تر و محبت خواص و عوام نسبت به من بیشتر می شود. با توجه به اینکه پس از تدوین بوستان شهرت سعدی بیشتر شده بود.

در صفحه ۱۹۲ آمده است که: یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می خوردم و سنگ سراجہ دل به الماس آب دیده می شستم و این بیت ها مناسب حال خود می گفتم: پس از آوردن اشعار مربوط به همین مقدمه که در ضمن آن آمده:

ای که پنجاه رفت و در خوابی  
مگر این پنج روزه دریابی

دنباله سخن سعدی نیز چنین آورده شده: «بعد از تأمل این معنی، مصلحت آن دیدم که در نشیمن غزلت نشیمن، دامن از صحبت فراهم چینم، دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم:  
زبان بریده به کنجی نشسته صم بکم  
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

در صفحه ۱۹۴ می نویسد: «... یک شب تأمل ایام گذشته می کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می خوردم اشاره ای است به دورانی جدید از زندگانی شیخ، که دوران جدایی از یک زندگی تباه و تلف شده».

از تأسف خوردن بر عمر تلف کرده نباید سوء تعبیر کرده به اینکه سعدی عمر گذشته را تا پیش از تدوین گلستان در تباهی و لهو و لعب می گذرانیده است. همه کس ایام عمر گذشته خود را تلف کرده می داند و بر آن تأسف می خورد. در حالی که می دانیم سعدی اهل دانش و ادب بوده و سال ها رنج تحصیل کشیده و شب و روزش به تلقین و تکرار درس گذشته است. اما اینکه سعدی گفته دفتر از گفته های پریشان بشویم و من بعد پریشان نگویم هم، یک تعبیر ادبی مبنی بر فروتنی و خفص جناح است. حتی بعضی از شاعران بزرگ هم، گفته های خود را ترهات و پریشان گویی خوانده اند که نباید آن را چندان جدی گرفت و از آن سوء تعبیر کرد.

در صفحه ۱۹۳ پس از آوردن اشعار:

هر دم از عمر می رود نفسی  
چون نگه می کنم غمانده بسی  
ای که پنجاه رفت و در خوابی  
مگر این پنج روزه دریایی

می نویسد: «فی الواقع تفحص در این بخش از مقدمه، شاه بیت این رساله و استنادی است بر آن زندگی نامه جدید شیخ که مدعی درستی و صحت آنم.»

همان طوری که در پیش گفتیم فروغی و استاد دکتر ذبیح الله صفا با توجه به همین بیت دوم و بیت متضمن سال ۶۵۶ تاریخ تقریبی تولد شیخ را در حدود ۶۰۶ هـ ق دانسته اند و دیگر آن همه نقل اقوال مختلف و صفحه سیاه کردن جز، زحمت خوانندگان نتیجه دیگری نداشته است.

در صفحه ۱۹۶ مطالبی از سفرنامه ابن بطوطه نقل شده که می نویسد: «از مشاهدی که بیرون شهر شیراز واقع شده، و قبر شیخ صالح، معروف به سعدی است که در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود بوده است مقبره سعدی زاویه ای دارد نیکو با باغی نمکین که او خود در زمان خویش بنا کرده و محل آن نزدیک سرچشمه نهر معروف رکن آباد است!»

ابن بطوطه نام مصلح الدین را به اشتباه صالح نوشته است. همچنان که سرچشمه نهر معروف رکن آباد در دامنه کوه بمو بالاتر از اکبرآباد فعلی است و تا مقبره سعدی بیش از ۱۵ کیلومتر فاصله دارد. آب رکن آباد پس از گذشتن از اکبرآباد، آبادی های تنگ الله اکبر و باغ های دامنه آن تا حافظیه را مشروب می ساخته و هیچ ارتباطی با مقبره سعدی نداشته است. بنابراین نوشته او درباره نام سعدی و مقبره وی که نزدیک سرچشمه نهر معروف رکن آباد است هر دو اشتباه محض است و با واقعیت وفق نمی دهد و اتکاء نویسنده بر شیخ صالح در صفحات بعد هیچ گونه موردی پیدا نمی کند و مسئله ای را حل نمی نماید.

در صفحه ۲۰۳ با نقل گفتاری از دکتر حسینعلی محفوظ از کتاب *متنبی و سعدی* آورده که بار دیگر می‌خواهد این ادعای مبالغه آمیزی را مطرح کند که سعدی بعضی آثار *متنبی* را به فارسی کپی کرده است. نامی از استادانی چون شادروانان بدیع الزمان فروزانفر و قریب میرزا عبدالعظیم خان گرکانی و همچنین از جلال الممالک ایرج شاعر معروف و شیخ جابری انصاری برده، که همگی اقرار دارند که سعدی از *متنبی* اقتباساتی کرده است.

همانطوری که در پیش گفتیم تمام شاعران و نویسندگان از استادان پیش از خود یا معاصر خود تأثیر پذیرفته اند و خود نیز بر دیگران تأثیر گذاشته اند سعدی هم نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد. خود در آخر مقدمه گلستان می‌تویسد: اما به اعتماد سِت اخلاق بزرگان که چشم از عوایب زیردستان ببوشند و در افشاء جرائم کهتران بکوشند کلمه‌ای چند به طریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات و سیر ملوک ماضی رحمهم الله در این کتاب درج کردیم.

هر چند دکتر محفوظ درباره *متنبی و سعدی* راه، مبالغه آمیزی به خاطر تعصب عربی بودن، پیموده ولی مسأله توارد را هم نباید فراموش کرد به ویژه میان دو شاعر یا دو نویسنده که از دو ملیت مختلف هستند و دارای دو زبان جدا از هم می‌باشند، در یک موضوع واحد ممکن است مواردی بر ایشان پیش آید زیرا هر دو، نسبت به یک موضوع، یک نوع احساس پیدا کنند و آن را در آثار خود به نوع واحدی شرح دهند. ازین گذشته استفاده سعدی از *متنبی* و نوادر و امثال عرب برای او عیب نیست و چیرگی وی را در هر دو زبان نشان می‌دهد.

دشتی در «*قلمرو سعدی*» درباره *متنبی و سعدی* نوشته است که: «شنیدم ادیبی از بغداد کتابی به نام «*سعدی و متنبی*» نگاشته و علاوه بر تحقیقاتی که راجع به آن دو کرده، بسیاری از مضامین *متنبی* را در سعدی باز یافته و معتقد شده است که سعدی آنها را از شاعر نامدار عرب گرفته است.

این بحث اگر برای بیان نحوه تأثر شاعران از یکدیگر باشد سودمند است ولی به شرط آنکه دامنه بحث را بسط داده و نشان دهند خود *متنبی* تا چه حد از شاعران قبل از خود و از طرز تفکر ایرانیان (که به طور حتم در تطوّر شعر عربی مؤثر بوده اند و دلیل آشکار آن تفاوت

فاحشی است که میان شعر جاهلیت و شعر دوره عباسی دیده می شود (متأثر گردیده است و ضمناً نباید فراموش کرد که غالب مضامین، مفاهیمی است عمومی و ملک مشاع همه شاعران و آنچه شخصی و ذاتی و مخصوص شاعریست کیفیت ادا و به عبارت دیگر کسوتی است که بدان ها می پوشاند.<sup>۱</sup>

مهم این نیست که آیا شاعری از شاعر دیگر رنگ و الهام پذیرفته است یا نه، بلکه این است که آیا اثرهایی که از دیگران گرفته است، به همان شکل خام پس داده و یا اینکه در بوتۀ ذوق و قریحه خویش آن را گداخته و با سایر تأثرات دیگر مخلوط کرده و عنصر جدیدی آفریده است.<sup>۲</sup>

اما آنچه سعدی را سعدی کرده، بدایع و ابتکارات و قدرت سخن آفرینی او در زبان فارسی است که نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» هم در لابلای کتاب خود به آن اذعان دارد.

نویسنده در صفحه ۲۰۴ مطالبی از سفرنامه ابن جبیر نقل کرده که رفتار فجایع آمیز و ظالمانه فرنگان نسبت به مسلمانان اسیر، را شرح می دهد و آن را با حکایت سی ام باب دوم گلستان تطبیق می نماید. در این حکایت سعدی خاطره گرفتاری خود را در خندق طرابلس به دست فرنگان به یاد می آورد که او را به کارگل واداشتند.

نوشته ابن جبیر با حکایت سعدی هیچ ارتباطی ندارد. در هر دوره ای حتی امروز هم در همه جای دنیا، اسیران را به کارهای سخت و اعمال شاقه و ساختن راه، عمارت و غیره وامی دارند. ابن جبیر مشاهدات خود را نوشته است. سعدی علی رغم نظر نویسنده، نخواستہ جادستی برای محققین شرح احوال خود باقی بگذارد، که همه بنویسند، او با وجود اینکه لباس طلبگی یا دانشجویی بوده به اسارت درآمده و به کارگل وادارش کرده اند این واقعه ای

۱. هنگام طبع این نوشته مقاله، فاضلانہ ای از آقای دکتر مهدی محقق در مجلہ راهنمای کتاب شماره ۳۸ به نظر رسید که مؤید این معنی بود و مواردی را نشان داده بودند که بسا از مضامین متنبی موجود در سعدی در کتاب های مقدم بر عصر متنبی موجود، دیده است.

۲. قلمرو سعدی صفحات ۹۸ و ۹۹.

بوده که برایش اتفاق افتاده و با کمال صراحت و ظرافت آن را بیان داشته است و اینکه از سفرنامه ابن جبیر استفاده کرده و از آن برای خود حکایتی ترتیب داده است به هیچ منطقی درست در نمی آید. در دو مورد دیگر، مطالبی از ابن جبیر در صفحه ۲۰۴ و ۲۰۵ آورده شده که یکی راجع به مردی قرآن خوان است که یکی پسران زیباروی اعیان شهر را تعلیم می داده و دیگری درباره مدرسه نظامیه بغداد که در ۵۰۴ بازسازی شده و اهمیت بسیار آن مدرسه را متذکر گردیده که هیچ کدام آنها ارتباطی به داستان های گلستان ندارد و اهمیت مدرسه نظامیه هم در آن روزگاران بر کسی پوشیده نبوده است. یک حقیقت مسلم را در تدوین گلستان باید در نظر داشت که سعدی دیده ها و شنیده های خود را در ضمن حکایت ها آنچنان با ظرافت و فصاحت به رشته تحریر درآورده که قریب هفتصد و پنجاه سال مورد توجه فارسی زبانان بوده است.

اغلب حکایت های گلستان از نظر انتقادی نوشته شده و سعدی تمام زوایای تاریک اجتماع زمان خود را، در کشورهای مختلف اسلامی که گردیده، با دقت با چشم تیزبین خود نگریسته و در کمال ظرافت در ضمن حکایت های مختلف، با دید انتقادی عرضه داشته است. از پادشاهان و امیران و وزیران، ظالمان، مظلومان، مشایخ و پیران طریقت، صالحان، طالحان، شوریدگان و زندان و زندانیان و دزدان، عالمان، عابدان، متعبدان، توانگران، مستمندان، درویشان، معلم، محصل، مکتب خانه ها، خانقاه ها، قاضیان، منجمین، ملاحان، مطربان، جوانان، پیران، پیامبران، صاحبان ادیان، یهودیان، ملاحده، مالکان و دهقانان، دانشمندان، خطیبان، متکلمان، مادر، مادرزن، کنیزکان و گیاهان، گل ها، و حتی حیواناتی مانند سگ، گربه، طوطی، زاغ، ماهی، هزارپا و اشیاء بی جان، رایت و پرده و... سخن رانده است. در اکثر این حکایت ها به انتقاد پرداخته و راه اصلاح هم نشان داده است.

چون سعدی از میان مردم اجتماع برخاسته و تعلق خاطر بدان ها داشته، اغلب آثارش هم، مربوط به مردم و برای خدمت به آنان بوده است و گلستان را هم برای همین مردم با زبان نزدیک به زبان آنان، در نهایت استادی و بلاغت نوشته و تدوین کرده است.

چون گلستان را برای مردم نوشته، نباید از آن افکار بسیار بلند حکمی که از فهم قاطبه

مردم به دور است، انتظار داشت. اینکه در صفحه ... نوشته شده که سعدی در گلستان یک فکر و اندیشه اساسی را دنبال نکرده چندان صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا یک هدف بزرگ در نظر داشته و آن هم اصلاح مبانی اخلاقی مردم، آن هم در هشت باب که هر باب هدف از تحریر آن معین شده است و احتیاج به شرح و بسط بیشتر ندارد.

در صفحه ۲۰۷ بار دیگر نوشته‌اند که در چهار سند فرهنگی معتبر همزمان با سعدی، العجم فی معابیر اشعار عجم قیس رازی، تاریخ جهان گشای جوینی، معیار الاشعار خواجه نصیر طوسی و بالاخره جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، که تمامی آن‌ها در فاصله‌ای قریب یک قرن، از اوایل قرن هفتم تا اوایل قرن هشتم فراهم آمده یاد و اثری از شیخ دیده نمی‌شود. آیا ممکن است این عکس‌العملی باشد بر شیوه غیرصادقانه‌ای که شیخ برگزید تا گذشته خویش را منکر شود؟

چنین چیزی اصلاً و ابداً ممکن نیست. در پیش گفتیم که حضرت شیخ در زمان حیاتش، بیش از هر شاعر دیگری شهرت داشته و در قلمرو زبان پارسی، از قلب هندوستان یعنی دهلی تا آق‌سرا در ترکیه امروز، شاعران طراز اول چون امیر حسن دهلوی، امیر خسرو دهلوی، و سیف فرغانی و حتی همایون تبریزی عراقی و اوحدی، مراغه‌ای غزلیات سعدی و قصائد او را استقبال کرده‌اند و از وی به عنوان استاد شاعران یاد کرده‌اند.

شمس قیس رازی کتاب خود را در سال ۶۳۰ هـ.ق یعنی ۲۵ سال پیش از تدوین بوستان و ۲۶ سال پیش از گلستان در شیراز تألیف کرده و سعدی در آن روزگار در نظامیه بغداد اشتغال به تحصیل داشته و شهرت عالمگیر هنوز پیدا نکرده بوده است. اگر در تاریخ جهانگشا و جامع التواریخ و معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی شعری و نامی از سعدی نیامده، در عوض در تاریخ و صاف و تاریخ معجم که هر دو در زمان سعدی نوشته شده، از اشعار سعدی برای تأیید گفتار و شاهد مثال بسیار استفاده شده است. و صاف تاریخ خود را در بغداد و زنجان تألیف کرده و نیز تاریخ معجم تألیف فضل‌الله الحسینی متوفی ۶۹۸ هـ.ق نیامدن نام و شعر سعدی در کتاب یا کتاب‌هایی چه ارتباطی با گذشته شیخ شیراز داشته است؟! وقتی که



شاعران نامدار معاصر سعدی در قلمرو زبان فارسی، اشعار او را تتبع و پیروی کرده‌اند، دلیل بر شهرت عالمگیر او در زمان حیاتش می‌باشد. دیگر اگر در دو سه کتاب نامی و شعری از او نیامده دلیل بر عدم شهرت وی نمی‌شود.

در صفحه ۲۰۶ آمده است که: دو ترتیب و تنظیم آثار سعدی در کلیات حاضر با کلیات علی بن احمد بن ابی بکر بیستون کاملاً فرق می‌کند. در نسخه دوشنبه، مقدمه بیستون، غزلیات قدیم، رساله سوم در سؤال صاحب دیوان، رساله ششم در احترام شیخ نزد سلاطین و خبیثات و غیره وجود ندارد. رستم علی اف - مقدمه بوستان صفحه ۴۵

نویسنده در دنباله آن می‌نویسد: «نسخه قدیم دوشنبه، که مقدم بر نسخه بیستون است، فاقد ملحقاتی است که بیستون بر کلیات آورده است. چنین می‌نماید که بیستون گذشته از مقدمه خویش و زحمتی که در باب الفبایی کردن غزل‌ها کشیده، آن چه را نیز در افواه، در باب شیخ جاری بوده، از جمله خبیثات و مضاحک را به کلیات افزوده است. انتشار این بخش از آثار شیخ برای نخستین بار در نسخه‌های بیستون، حکایت دارد که شیخ اجل طبیعتاً در حیات خویش از انتساب آن‌ها به خود پرهیز داشته است.»

نسخه رستم علی اف که نویسنده بر آن زیاد تکیه می‌کند و معتقدست که پیش از نسخه بیستون استنساخ شده و فاقد خبیثات و مضاحک و احترام شیخ نزد سلاطین است، معلوم می‌شود تمام آن‌ها از سعدی نیست و کاتبان شوخ طبع به کلیات حضرت شیخ افزوده‌اند و اینکه نوشته‌اند بیستون آن چه را نیز در افواه مردم بوده، از جمله خبیثات و مضاحک را جمع‌آوری و به کلیات اضافه کرده است، قولی معتبر و مستند نیست. در زمان ما هم بعضی به اغراض مختلف اشعاری به طریق مطایبه یا هزل و یا هجو می‌گویند و به نام شاعر معروفی انتشار می‌دهند و به یک تیر دو نشان می‌زنند یکی اینکه آتش حسادت خود را فرو می‌نشانند و دیگر آنکه شاعر بیچاره را بدنام می‌نمایند. و دمار از روزگارش در می‌آورند. این روش ناشایسته، در طول تاریخ شعر فارسی بسیار مصداق پیدا کرده است.

از صفحه ۱۹۰ تا ۱۹۴ بعضی مطالب بوستان و گلستان را با هم مقایسه کرده‌اند و از آن میان توجهی به عشق و توصیف آن در ضمن حکایت‌ها نموده‌اند و عشق را در بوستان عرفانی و در گلستان سطحی دانسته‌اند.

در پیش گفتیم که گلستان مخصوصاً برای قاطبهٔ مردم با زبان نزدیک به زبان مردم نوشته شده و از آن نباید انتظار عشق عرفانی، آن هم با وصف عارفانه، داشت ولی سعدی شاعری همیشه عاشق و عاشقی همیشه شاعر بوده است و برای درک عشق سعدی باید به سراغ غزلیات شیرین و شورانگیز او رفت و بهتر این است که توصیف عشق سعدی را از فیلسوف و محقق دانشمند، شادروان فروغی مصحح کلیات حضرت شیخ بیاوریم:

«... همهٔ این مزایا که برای سعدی برشمرديم اگر در یک کفهٔ ترازو بگذارند، کفهٔ دیگر که با او برابری می‌کند جنبهٔ عاشقی اوست. وجود سعدی را از عشق و محبت سرشته‌اند. همه مطالب را به بهترین وجه ادا می‌کند. اما چون به عشق می‌رسد شور دیگر درمی‌یابد، هیچ کسی عالم عشق را نه مانند سعدی درک کرده و نه به بیان آورده است. عشق سعدی بازیچه و هوی و هوس نیست. امری بسیار جدی است، عشق پاک و عشق تمامی است که برای مطلوب از وجود خود می‌گذرد و خود را برای او می‌خواهد، نه او را برای خود، عشق او از مخلوق آغاز می‌کند اما سرانجام به خالق می‌رسد و از این روست که می‌فرماید: عشق را آغاز هست انجام نیست. در گلستان و بوستان از عشق بیانی کرده است اما آنجا که داد سخن را داده در غزلیات است.» مقدمه گلستان



خلاصه آنچه مدعی سعدی در کتاب «مگر این پنج روزه» سعدی آخرالزمان، مطرح کرده، به صورت زیر است:

۱. نویسنده: «مگر این پنج روزه» مدعی است که اصل و نسب و نام سعدی و پدرش و حتی جایی که به دنیا آمده معلوم نیست، او اصلاً اهل دمشق و شام بوده و ایرانی الاصل و شیرازی نبوده است!

۲. تاریخ تولد و وفات سعدی معلوم نیست و آنچه پژوهندگان درین باره نوشته اند، غیرواقع است و کوشش کرده اند تا زندگی نامه موجهی برای او بنویسند.

۳. سعدی به هیچ وجه در تمام عمر از شیراز بیرون نرفته است و شرح سفرهایی که در بوستان و گلستان داده، همگی غیرواقع می باشد. حافظ لااقل تا یزد رفته بود، اما سعدی پایش را از شیراز بیرون نگذاشته است!

۴. سعدی چون به هیچ سفری نرفته، تحصیل در نظامیه بغداد و دیدن ابوالفرج بن الجوزی و شیخ شهاب الدین سهروردی تمامی خیال پردازی و جعلی می باشد!

۵. سعدی چون می گوید:

هر کس به زمان خویشان بود  
من سعدی آخرالزمانم

او در زمان حیاتش شناخته نشده بود، یعنی کسی او را نمی شناخت، خود می گوید: اگر  
من در زمان خودم شناخته نشده ام اما در آخرالزمان شناخته خواهم شد!

اکنون من نویسنده کتاب: «مگر این پنج روزه» در آخرازمان او را شناخته‌ام و می‌خواهم به دیگران بشناسانم!

۶. سعدی نیمه اول عمر خود را که قریب به پنجاه سال می‌شود، در لهو و لعب، لاابالیگری، شرکت در بزم‌های شبانه و سرو کار داشتن با اراذل و اوباش شهر گذرانیده و یک مرتبه به خود آمده و شاعر و نویسنده شده است و فصاحتش پرده روی فصاحتش کشیده است! دلیل این ادعاها را وجود خبیثات و مضاحک منسوب به او می‌داند.

۷. شیرازی‌ها مردمی عیاش، فحّاش و مغرورند، سعدی از میان چنین مردمی برخاسته است و اکنون نویسندگانی شیرازی، جواب مقاله مرا با فحاشی داده‌اند!

۸. قصائد عربی سعدی به پای قصائد فصحای عرب و حتی قصائد فارسی خود او، نمی‌رسد. اگر سعدی سی سال در میان مردمی عربی زبان می‌زیسته، باید زبان فارسی را از یاد می‌برد و در عوض تسلط به زبان عربی پیدا می‌کرد چون به سفر نرفته و همیشه در شیراز بوده، توانسته با فصاحت بی‌مانندی به فارسی شعر بگوید و نثر بنویسد.

۹. سعدی بیشتر مضامین اشعار و نوشته‌هایش را از متنبی شاعر عرب، آیات قرآن، امثال و حکم عربی گرفته و برای داستان‌پردازی از سفرنامه ابن جبیر استفاده کرده است.

۱۰. سعدی چند قصیده در مدح علاء الدین عطا ملک جوینی و برادرش خواجه شمس الدین جوینی سروده ولی چون از آن دو برادر التفاتی ندیده، شعری در رثای آن دو نگفته است.

۱۱. برای تحقیر سعدی در صفحه ۱۷۳ مقاله توهین آمیز اخوان ثالث زیر عنوان: «نقیضه و نقیضه سازان» را آورده که در آن سعدی را مردی ولگرد خوانده که فهرست ممدوحانش نزدیک به دویست صفحه را سیاه کرده است که همگی ممدوحان تبهکار، فرومایه، ناکس و نامردم بهره کش بوده‌اند، چون خلیفه عرب و ایلخان آشامه خون مغول. او به مولوی طعنه می‌زند و می‌گوید: «مردی ثنی و خدمت مردی نکرده‌ای!» مردی مولوی همین بس که از خواتین اندرون چند فرزند از نطفه او به عرصه رسید که در همان عهد زندگیش، هر یک از فرزندان نرینه او لااقل یک مادینه چنان چون دختر سعدی، در حباله زحمت دادن، داشتند!

۱۲. از کاتبان و نسخه برداران به شدت دفاع کرده و می‌نویسند که آنان بعضی اصلاحات را در کلیات شیخ کرده‌اند و آبروی او را حفظ نموده‌اند.

خلاصه آنچه پاسخ به مدعی سعدی در این کتاب به نویسنده «مگر این پنج روزه» داده شده، به شرح زیر است:

۱. مشرف الدین مصلح متخلص به «سعدی» فرزند عبدالله بن مشرف، با کنیه ابومحمد، ملقب به «افصح المتکلمین در حدود اوائل قرن هفتم هـ.ق در شیراز چشم به جهان گشوده است.

۲. سال تولد سعدی را علامه قزوینی در اوائل قرن هفتم و محمد علی فروغی در مقدمه گلستان حدود ۶۰۶ هـ.ق دانسته اند و نویسنده «مگر این پنج روزه» پس از نقل اقوال پژوهندگان، در ابتدا منکر نظرات آنان شده، سرانجام در صفحه ۱۹۴ به نظر فروغی تسلیم شده و آن را تأیید کرده است!

۳. سعدی دو بار از شیراز به خارج سفر کرده، یکی در زمان حمله سلطان غیاث الدین پیرشاه پسر سلطان محمد خوارزمشاه در حدود سال ۶۲۱ هـ.ق و دیگری در حدود سال ۶۶۲ هـ.ق. سفر اول برای ادامه تحصیل در مدرسه نظامیه بغداد بوده و سفر دوم به علت رنجیدگی خاطر که با حسرت و نگرانی شیراز را ترک کرده و برای شکایت به پیش صاحب‌دیوان به بغداد رفته است:

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت  
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

هیچ شك نیست که فریاد من آنجا برسد  
عجب ار صاحب دیوان نرسد فریادم

\*\*\*

گر از دیار به صورت ملول شد سعدی  
گمان میر که به معنی زیار برگردد

\*\*\*

سعدی دگر بار از وطن، عزم سفر کردی چرا؟  
از دست آن ترك خطا، یرقوبه قاآن می برم

۴. نویسنده با آوردن اقوال مختلف، کوشیده تا بگوید: منظور سعدی در حکایت گلستان ابوالفرج بن الجوزی اول و در بوستان شیخ شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق است. تا ملاقات سعدی با آن دو که سال ها پیش از تولد سعدی در گذشته بودند، تکذیب کند. منظور از سعدی ابوالفرج بن الجوزی دوم ملقب به محتسب مدرس مدرسه مستنصریه بغداد متوفی ۶۵۶ هـ.ق و شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب کتاب عوارف متوفی ۶۳۲ هـ.ق می باشد که سعدی بارها و بارها در بغداد با آن دو دیدار کرده و در آثار خود عقاید عرفانی شیخ شهاب الدین را منعکس ساخته است.

۵. سعدی در زمان حیات بیش از هر شاعر دیگری شهرت داشته است زیرا از دهلی قلب هندوستان تا آق سرا در ترکیه امروز، شاعران بزرگی چون امیر حسن دهلوی و امیر خسرو دهلوی و سیف فرغانی از غزلیات او استقبال و پیروی کرده اند چنان که امیر حسن دهلوی معروف به سعدی هندوستانی (۶۵۰ - ۷۳۸) گوید:

گر بنوشی دُردی از خمخانه دُرد ای حَسَن  
داد معنی از می سعدی شیرازی دهی

از نظم حسن نو شد دیباچه عشق آری  
جلد سخنش دارد، شیرازه، شیرازی

امیر خسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ هـ.ق) که ۹۷ غزل به استقبال سعدی سروده، گوید:

نویت سعدی که مبادا کهن  
شرم نداری که بگویی سخن؟

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت  
شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

سیف فرغانی (متوفی ۷۰۵ هـ.ق) از عارفان ساکن آق سرا در ترکیه امروز چندین قصیده گفته، پیش سعدی فرستاده و روش او را در قصیده سرایی اقتباس کرده است. گوید:

ورترا شهرت سعدی نبود نقصی نیست  
حاجتی نیست در اسلام اذان را به منار

مدح سعدی نگفته بیتی چند  
طوطی نطق را زبان بگرفت

همام تبریزی (۶۳۶-۷۱۴ هـ.ق) غزلسرای معروف که به شیوه سعدی غزل می سرود گفته است:

همام را سخن دلفریب و دلکش هست  
ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی!

طالبان ذوق را گو در سماع  
استماع شعر شیرازی کنند

اما در فرهنگ دهخدا در معنای ترکیب آخرالزمان آمده است: «قسمت واپسین از دوران که به قیامت پیوند و پیغمبر آخرالزمان به معنای پیامبر همه دوران و اعصار تا قیام قیامت و بعد از او پیامبری نخواهد آمد، سعدی می خواهد بگوید: من چون پیغمبر آخرالزمان ازین به



بعد متعلق به همه دوران‌ها هستم و دیگر نظیر من تا قیامت نخواهد آمد.

بنابراین آثار سعدی بهترین معرف اوست، احتیاجی نیست که نویسنده «مگر این پنج روزه» زمان خود را، آخرالزمان بداند و او را با سوء تعبیرات ناصواب به دیگران بشناساند.

۶. سعدی نیمه اول عمر را به تحصیل دانش و به تلقین و تکرار درس و سیر آفاق و انفس گذرانیده و محصول مشاهدات و تجربیات خود را به صورت کتاب‌های بوستان و گلستان و سایر آثار، تقدیم جامعه بشریت کرده است. هیچ کس نمی‌تواند قریب به پنجاه سال را با لالابالگیری گذرانیده باشد و یک مرتبه شاعر و نویسنده بزرگی چون سعدی شود. بوستان و گلستان را با آن همه عناوین و حکایت‌های متنوع عرضه بدارد.

فروغی مصحح کلیات سعدی می‌نویسد که در هیچ یک از نسخه‌های قدیمی که در دست ماست خبیثات و مضاحک نیست و در نسخه رستم علی اف که خیلی مورد توجه نویسنده مگر این پنج روزه» می‌باشد و پیش از نسخه بیستون نوشته شده، اثری از آن‌ها نیست و نیز خود ایشان می‌نویسند که بیستون از میان افواه مردم، آن را نقل کرده است که البته نمی‌توان گفت که به طور قطع و یقین از سعدی است.

۷. اینکه نوشته‌اند شیرازی‌ها مردمی عیّاش و فحّاش و مغرورند برای این است که بگویند سعدی از میان مردمی عیّاش و فحّاش برخاسته و نیمه اول عمرش قریب به پنجاه سال را به عیّاشی و لالابالگیری گذرانیده است.

برای اینکه حمل بر خودستایی نشود مطلبی از نویسندگان و محققان شیرازی درباره شیراز نیاوردیم ولی نظر چند تن از نویسندگان هم عهد و یا نزدیک به عهد سعدی از مردم جاهای دیگر آورده‌ایم که در متن کتاب ملاحظه می‌فرمایید.

از زمان قدیم تاکنون نویسندگان ایرانی و خارجی که از شیراز و مردم آن دیدن کرده‌اند بیشتر اذعان کرده‌اند که اهل شیراز مردمی باتقوی، درستکار، نجیب، مؤدب و مهربان و مهمان‌نواز و اهل خیرات و مبرات بوده هستند. از همین روست که از هشتصد سال پیش شیراز را برج اولیاء نامیده‌اند. مزار امامزادگان اولیاء و عارفان و شاعران و دانشمندان و وفور مساجد و مدارس و موقوفات نیز شاهد دیگری بر این مدعاست.

۸. قصاید سعدی اگر همتای قصائد فصیحای عرب نیست، نقصی برای سعدی به شمار نمی‌رود محبوبیت سعدی و شهرت او، به علت اشعار فارسی کم نظیر اوست. او خداوندگار سخن فارسی است نه عربی، اینکه نوشته‌اند کسی که سی سال در میان اعراب بوده است باید زبان مادری خود را فراموش کرده و به زبان عربی تسلط کامل یافته باشد درست نیست زیرا در زمان ما هم نویسندگی چون شادروان جمال زاده وجود داشته‌اند که بیش از هفتاد سال در میان اروپاییان زندگی می‌کرده ولی بیش از پنجاه کتاب و صدها مقاله به فارسی سلیس و روان نوشته است در حالی که به زبان محل سکونت خود آثاری درخور توجه به رشته تحریر درنیاورده است.

۹. اینکه نوشته‌اند که سعدی از متنبی شاعر عرب متأثر شده و آیات قرآنی و امثال و حکم عربی را در آثار خود بسیار آورده است هر شاعری از شاعران بزرگ پیش از خودش متأثر می‌شود ولی اینکه به ادعای نویسنده کتاب «متنبی و سعدی» و تأیید نویسنده: «مگر این پنج روزه»، سعدی آثار خود را از روی اشعار متنبی تضمین و «فتوکی» کرده، درست نیست. استفاده از آیات قرآنی و امثال و حکم عربی تسلط سعدی را به زبان عربی می‌رساند و عیبی بر او نیست. مقایسه سفرنامه ابن جبیر با داستان‌های گلستان هم، هیچ شباهتی با هم ندارد و قیاس مع الفارق است.

۱۰. سعدی از طرف علاء الدین عطا ملک جوینی و به ویژه برادرش خواجه شمس الدین جوینی صاحب‌دیوان التفات‌ها دیده است. به همین مناسبت آنان را در چند قصیده که از بهترین قصائد اوست، ستوده است. رباطی که اکنون محل آرامگاه سعدی است از وجهی که خواجه شمس الدین جوینی برایش فرستاده، بنا شده است، زیرا بیستون خبر آن را در ضمن مقالات سه گانه آورده است و نباید در آن شک کرد، علت اینکه رباعی از سعدی درباره آن دو برادر در کلیات سعدی دیده نمی‌شود شاید به سبب مغضوب شدن آن دو، و از ترس شحنگان و فرمانروایان مغول، جامع کلیات نتوانسته آنها را جزء کلیات بیاورد.

۱۱. مقاله اخوان ثالث زیرعنوان «نقیضه و نقیضه سازان» که سرایا توهین آمیز است، برای تحقیر و تخویف سعدی در کتاب «مگر این پنج روزه» آورده شده است که هیچ تناسبی

با عنوان و متن کتاب ندارد و می‌رساند که مدعی، تا چه حد برای پایین آوردن شخصیت سعدی متوسل به این مطالب موهن شده است. داوری در این مقاله به عهده خوانندگان می‌گذاریم.

۱۲. کاتبان و نسخه‌نویسان در طول قرون مردمی زحمتکش بوده‌اند و کسی منکر خدمات آنان به گسترش علوم و ادبیات نیست ولی بعضی از کاتبان کم‌سواد و بدخط برخی از واژه‌ها و عبارات را نتوانسته، درست بخوانند، هر چه به نظرشان آمده نوشته‌اند، کاتبان بدخط هم، دیگران را به زحمت و اشتباه انداخته‌اند. بعضی از کاتبان باسواد و اهل ذوق و شاعر هم اشعاری را به زعم خود حذف کرده و یا اشعاری از خود یا دیگران به دیوان‌ها افزوده‌اند. گلستان و بوستان سعدی و بعد کلیات در این ۷/۵ قرن بیش از هر کتاب دیگری استنساخ شده و بسیار دستخوش دخالت‌های کاتبان قرار گرفته است. دفاع نویسنده با آن شدتی که در «مگر این پنج روزه» آمده قابل قبول نیست و تمام اختلافات نسخ کتاب‌های قدیمی ناشی از کم‌سوادی، بدخطی و دخالت بی‌جای کاتبان بوده است و بس.

## فروش اوراق شاهنامه در لندن گناه سعدی است!

در شماره ۱۰۰۲۹ روزنامه کیهان مورخ سه شنبه ۹ آذر ۲۵۳۵ «۱۳۵۵» مقاله در حاشیه خبر فروش اوراق شاهنامه نفیس ایرانی در لندن در زیرعنوان «ما خواسته ایم که تاریخ سرزمینمان ورق ورق بر باد رود! به قلم آقای نصرت رحمانی به چاپ رسیده است.»

در ضمن مقاله آمده است که: «... آن فروتنی و شکوهی که در شعر حافظ موج می زند و عطر سرمست کننده عرفان در شام جان می افشاند، در شعر سعدی نیست و این گفته از تأیید بی نیازست.

سخن شناسی سعدی در مرتبه او نقش بزرگی داشته است. تا حدی که مردم چون می خواهند از مفاخر ادبی سرزمینشان یاد کنند، بی اختیار می گویند حافظ و سعدی و این اولین خشت کج است که نمی دانم معمارش چه کسی بوده است؟ این دو نام جمع اضا دادند! حافظ کجا، سعدی کجا.»

ازین گفتار پیداست که نویسنده تابع احساسات است و اهل تحقیق، دلیل و منطق نیست.

مقایسه کردن سعدی و حافظ که هر دو، از مفاخر بزرگ ملی و فرهنگی ما هستند، آن هم از روی احساسات شدید، بدون دلیل و منطق، ستمی است به هر دو آنان، و خدشه ای است بر شخصیت دو تن از مفاخر ملی ایرانیان.

گذشت زمان شخصیت‌های علمی، ادبی، هنری و تاریخی را از غربال دقیق خود می‌گذرانند، و آنچه را که قابل ماندن می‌داند، بر تارک خود می‌نشانند و لباس جاودانگی بر ایشان می‌پوشانند. چه بسا دانشمندان، شاعران و هنرمندانی در زمان خود درخشیده‌اند ولی آثار قابلی از خود به یادگار نگذاشته‌اند و زمانه آنان را به دست فراموشی سپرده است.

مردم فارسی زبان سعدی و حافظ را از مفاخر بزرگ ادبی خود در ۷ و ۸ قرن دانسته‌اند و زمان هم مُهر تأیید بر آن زده است بنابراین معمار این مفاخره، مردم اعم از خواص و عوام بوده‌اند و خشت اول را راست بنا گذاشته‌اند.

حافظ بزرگ است ولی هر چه بزرگ باشد وامدار سعدی است. چه بسیار غزل‌های سعدی را استقبال کرده و از اندیشه‌ها، عبارت‌ها، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های او بهره برده است.

«سعدی قلندری است عیاش که زیبایی‌های زندگی، دیده نظر بازش را  
سیراب می‌کند، هرگز نمی‌تواند برای لحظه‌ای کوتاه از شیرینی‌های زندگی  
بگذرد، چرا که او اهل طریقت نیست.»

سعدی مرد زندگی است و با انتقاد از نقاط ضعف و زوایای تاریک اجتماعی به همگان درس بهتر زندگی کردن می‌دهد و طریقت را در خدمت خلق می‌داند و می‌گوید:

طریقت به جز خدمت خلق نیست  
به تسبیح و سجاده و دلق نیست

و با کسانی که در طریقت از مردم کناره می‌گیرند چله می‌نشینند و به ریاضت‌های سخت می‌پردازند، مخالف است و می‌گوید اینان تنها به فکر نجات خود هستند و سعی نمی‌کنند که دست غریبی را بگیرند و از ورطه مرگ‌رهایی بخشد. به همین مناسبت مدرسه را به خانقاه ترجیح می‌دهد و می‌گوید:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه  
 بشکست صحبت اهل طریق را  
 گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود؟  
 تا اختیار کردی از آن، این فریق را  
 گفت آن گلیم خویش ز در می برد ز موج  
 وین سعدی می‌کند که بگیرد غریق را

سعدی عارف است، فیلسوف است، جامعه‌شناس است و با صداقت ستایشگر انسان و انسانیت است. بوستان او عرفان نامه اوست. گلستانش یک دوره حکمت عملی است و مانند یک جامعه‌شناس در آن کتاب مستطاب تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی مردم زمان خود را با چشم تیز بین نگرسته، در ضمن حکایات و روایات در کمال ظرافت آنها را بازگو می‌کند. سعدی عارف معتقد است که می‌گوید:

عالم و زاهد و صوفی همه طفلان رهند  
 مرد اگر هست به جز عارف ربانی نیست

«او پاسدار زهد ربایی و ترویج‌دهنده پند و اندرز و طامات است. اگر گاهی با تازیانه طنزی گزنده به میدان سخن می‌آید، برای حفظ و پاسداری منافع اهل شریعت است. و عصیان ناچیز او یک نوع بهره‌برداری نامشروع از کلمات است تا بتواند زیر نقاب زهد و علم، بر قوانینی که منافع او در امان نگاه داشته، بیفزاید.»

سعدی نخستین شاعر و نویسنده‌ای است که به زهدربایی و علم بی‌عمل بارها و بارها انتقاد شدید کرده است.

سعدی اگر پاسدار زهدربایی بود، آن همه در ضمن حکایت‌های بوستان و گلستان بر زاهدان ربایی نمی‌تاخت. او به زاهدربایی خطاب کرده می‌گوید:

ای درونت برهنه از تقوی

کز برون جامه ریا داری  
 پرده هفت رنگ در مگذار  
 تو که در خانه بوریا داری

زاهد که درم گرفت و دینار  
 رو زاهد دیگری به دست آر

ای هنرها گرفته بر کف دست  
 عیبها برگرفته زیر بغل  
 تا چه خواهی خریدن ای مغرور  
 روز درماندگی به سیم دغل

چقدر جای تأسف است که نویسنده، پند و اندرز دادن را ناستوده و قابل سرزنش می‌داند. مردم در همه احوال نیازمند به ارشاد و راهنمایی هستند، پند دادن و ارشاد کردن مردم به نیکی و خوبی، هنرست نه عیب.

هیچ شاعری در هیچ دوره‌ای چون سعدی، رنج ستمدیدگان و درد دردمندان و فقر مستمندان را احساس نکرده و به دفاع از آنان همت نگماریده است و با زبان فصیح و بلیغ بی‌مانند خود، در کمال شجاعت و صراحت، پادشاهان، امیران، زراندوزان را سرزنش نموده و با پند و اندرز، آنان را از ظلم و اجحاف و زراندوزی بیم نداده است.

سعدی چقدر خوب و صریح این خصلت نیکوی خود را بیان می‌کند و می‌گوید:

دوست دارم که همه عمر نصیحت گویم  
 یا ملامت کنم و نشنود الا مسعود

پند و اندرز دادن نوعی تبلیغ برای انجام کارهای خوب و باز داشتن از کارهای زشت و نارواست. امروز که در دنیا دستگاه‌های تبلیغاتی بوسیله رسانه‌های گروهی اعم از رادیو و تلویزیون و مطبوعات مشغول فعالیت هستند مگر برای جلب نظر مردم، و به سخنرانی‌های

متنوع و اشکال گوناگون به مردم درس بهتر زندگی کردن نمی دهند. در زمان سعدی این دستگاه های تبلیغاتی که نبوده است، ناچار مصلحین و انسان دوستان ناگزیر بودند که بر روی منابر و یا در کتاب ها، به نظم و نثر به صورت پند و اندرز مردم را به راه راست هدایت کنند و درس بهتر زندگی کردن را به آنان بیاموزند.

سعدی از اینکه شاعر و نویسنده ای متشرع بوده حرفی نیست. کسی که رعایت اصول و قوانین شرع را از روی آگاهی می نماید صاحب اراده ای قوی و نظم و ترتیب درست زندگی است زیرا پای بند اصول است ولی آدم بی قید که هیچ گونه مسئولیتی در خود احساس نمی کند، به انواع مفاسد اجتماعی آلوده می شود و جامعه را فاسد می کند.

نوشته اند که عصیان ناچیز او یک نوع بهره برداری نامشروع از کلمات است تا بتواند زیر نقاب زهد و علم، بر قوانینی که منافع او را در امان نگاه داشته، بیفزاید.

این بهتان ناروا می رساند که نویسنده تا چه اندازه از آثار شیخ اجل مطالعه کرده است. سعدی در کجا خود را زاهد و عالم معرفی کرده؟ منافع او در چه بوده که در زیر نقاب زهد و علم تأمین کند؟

«باری سعدی سخن شناس چرب دستی است که هنرش را وثیقه اعتبار ممدوحش کرده است. با اینکه تمام اشعارش را برای بزرگان قوم زمانش سروده است! باز هر کجا از او ایراد گرفته اند به صحرای کربلا زده است و با سرافکندگی، گریان و نالان سروده است:

صد ملك سلطنت به فدای جوی هنر  
منت بر آنکه می دهد و حیف بر من است.»

اینکه نوشته اند سعدی تمام اشعارش را برای بزرگان قوم زمانش سروده است دروغ چندی آوری است و ناشی از اینست که نویسنده، برای یک بار هم که شده، کلیات شیخ اجل را، مروری سطحی ننموده است تا دریابد که شیخ بزرگوار بوستان، گلستان، دیوان غزلیات، قصائد، مراثی، رسائل پنجگانه و... دارد که موضوعات و عناوین آنها از یکدیگر جداست.



اگر منظور ایشان قصائد مدحیه اوست که سراسر آن قصائد، پند و اندرز و انزار و یک نوع مبارزه تهورآمیزست، و همین قصائد است که طومار قصیده، قصیده سرایان متملق و چاپلوس را درهم پیچیده و دیگر شاعری استاد، در تاریخ ادبیات، پیدا نشده که به روش شاعران قصیده سرای پیش از سعدی، آن قبیل قصائد اغراق آمیز، بسراید. سعدی چندین جا به شاعران طامع تاخته از جمله این شعر ظهیر فاریابی را مورد انتقاد قرار داده است:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای  
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند!

\*\*\*

چه حاجت که نه کرسی آسمان  
نهی زیر پای قزل ارسلان  
مگو پای عزّت بر افلاک نه  
بگو روی اخلاص بر خاک نه  
به طاعت بنه چهره بر آستان  
که اینست سجاده راستان  
اگر بنده ای سر برین در بنه  
کلاه خداوندی از سر بنه

سعدی همیشه سرافراز و سربلند بوده است نسبت سرافکنندگی، گریان و نالان به او دادن، شرم آور و کمال بی انصافی است.

شاعری که بتواند در برابر پادشاهی مقتدر که خود را سلطان برّ و بحر می خواند به ایستد و در آغاز کتابی که بدو تقدیم می کند، بگوید:

هم از بخت فرخنده فرجام تست  
که تاریخ سعدی در ایام تست

چنین شاعری سرافراز نیست؟

«اما حافظ حریف راه، جستجوگر و عالم است. گره کور در آثار او ناآگاهی از بدایت و نهایت است. او به خوبی می‌داند دانش بشری بین دو ندانستن پرسه می‌زند. او دانشمندی است که هرگاه درباره مسئله‌ای نظر می‌دهد سریع و قاطع با نمک کنایه‌ایهام، او از پرگفتن می‌پرهیزد، گویی می‌داند زیاده‌گویی فرار از منطق و آبیاری ناآگاهی‌هاست. رودی است جاری در زمان، که هر کس می‌تواند به اندازه ظرفش از آن بهره‌مند گردد! نظم محتومه در اندیشه او وجود ندارد. بی‌شک این یکی از دلایلی است که او را بر سرفر هر خانه ایرانی می‌توان یافت! برخلاف او سعدی گاه چنان با کلمات اوج می‌گیرد که هر چیز را زیرپای می‌بیند، با فنون سخن و رنگ و جلایی که به کار می‌برد، در خاتمه هر روایتی به یکی دو بیت پناه می‌برد، از آن گونه می‌سراید که جز این برداشت هر نظری مردود است. «آنچه من گفتم حق است و نقطه ختام پایان هر موضوع.» سعدی با زندگی خود را هم رنگ می‌کند و هر جا به مناسبتی رنگ دیگری به کار می‌برد مثلاً درباره قناعت می‌سراید:

از دنائت شعر قناعت را

همتت را که نام کرده است از؟!

و این عقیده در چند صفحه بعد، تغییر می‌کند و می‌سراید:

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را »

اگر دیوان حافظ بر سرفر هر خانه‌ای است. گلستان و بوستان در ۷۵۰ سال از روزهای نخستین که کودکان به مکتب و مدرسه رفته‌اند، خوانده‌اند و از آن دو کتاب مستطاب فارسی نغز را فرا گرفته‌اند. اگر امروز هم تمامی آن دو کتاب در مدارس مانند چندی پیش تدریس نمی‌شود ولی در هر کلاس قطعاتی از آنها که متناسب با زمان ماست درس داده می‌شود. به هر حال آن دو بزرگوار در اوج آسمان ادبیات ما قرار دارند ترجیح دادن یکی بر دیگری همانطوری که گفتیم ظلم به هر دوست و نشانه طرفداری تعصب‌آمیز یکی از آنهاست.

«... حافظ فروتن است در اوج شاعری با سخاوت و مردانگی حدّ دیگران را

می‌شناسد و به بزرگی آنها اعتراف می‌کند حتی درباره سعدی می‌گوید:

استاد سخن سعدیست پیش همه کس اما

دارد غزل حافظ طرز سخن خواجو

نکته در اینجاست. او خود را وامدار دیگران می‌کند تا حد آنها را تأیید کند. یا

درباره نظامی و زیبایی نظم او می‌گوید:

چو سلك در خوشاب است شعر خوب تو حافظ

که گاه لطف سبق می‌برد ز نظم نظامی»

نویسنده در این شعر فروتنی حافظ را چگونه دریافته است که شعر خود را از نظم نظامی

برتر می‌شمارد؟

بعد مطالب موهنی درباره غزل مشکوک سعدی نسبت به جواب غزل مولانا:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

نوشته که ما در صفحات پیش به حد کافی از آن بحث کردیم و در اینجا تکرار آنها موردی

ندارد.

«... اما سعدی مرد زندگی و حریص است. با تمام قدرت و دانش سخن دانی حسد

بر فردوسی حماسه سرا می‌برد شگفت که او نمی‌تواند حد دیگران را بشناسد.»

حافظ شاعری غزلسراست و غزلیاتش در اوج و افلاکی است و زبان غزلش گویا زبان

فرشتگان است. در بعضی از آنها نظرات فلسفی و عرفانی موج می‌زند. سعدی هم غزلسراست

و غزلیات او هم در اوج است ولی زبان غزلیاتش مردمی و انسانی است و برخلاف حافظ کمتر

به خیال پردازی و اوج گرفتن در افق افلاکیان می‌پردازد. عشق سعدی در غزلیاتش، عشق

انسان‌ها در همین زمین خاکی است اما عشق حافظ در غزلیاتش، عشق خیالی و در عالم

فرشتگان است.

حافظ تنها شاعری غزلسراست ولی سعدی افزون بر آن صاحب بوستان و گلستان و قصائد

بی‌همتاست.

گلستان نتیجه تجربه سالیان درازست که از حشر و نشر با مردم در جوامع مختلف فراهم شده اگر گاهی تناقضاتی در مقایسه حکایت‌های گلستان دیده می‌شود هیچ ارتباطی با سعدی ندارد، آنها را در جوامع انسانی دیده و به رشته تحریر درآورده است. این تناقضات در جوامع بشری همیشه بوده و امروز هم هست. حتی در طبیعت و عوالم آن هم تناقضاتی وجود دارد که باعث حیرت آدمی است.

از نقل شعر مغلوپ و درهم ریخته از دناات شعر قناعت را، معلوم نیست نویسنده از کجا آورده و به چه مناسبت آن را به این صورت مغشوش نقل کرده است که چیزی از آن مفهوم نمی‌شود.

اما اینکه حافظ بعضی اشعار خود را درباره اوضاع زمان به صورت ابهام‌آمیز گفته به مناسبت آنست که شجاعت و صراحت لهجه سعدی را نداشته است.

او با اینکه درباره درویشی بسیار گفته و با عمل خود به گفته‌هایش خط بطلان می‌کشد. و به جنگ رزم‌آوری جاودانه می‌رود و چنان شکستی نصیبش می‌شود که شرم‌آور است. وقتی سعدی سخندان نخواهد و نتواند فردوسی را تحمل کند و بر این می‌کوشد که شاید از شکست او از امری محال برای خود آبرو به دست آورد، توقع دارید، امروز مرده ریگ آن ابرمرد که به ملتی تعلق دارد، سند افتخار مردان این سرزمین است، به دست فلان تاجر فرنگی صفحه صفحه تاراج نشود؟ ببینیم سعدی چه کرده است.

شبی زیت فکرت برافروختم

چراغ تفکر همی سوختم

پراکنده گویی حدیثم شنید

جز احسنت گفتن طریقی ندید

هم از خُبث چیزی در آن درج کرد

که ناچار فریاد خیزد ز درد

که فکرش بلیغ است و رایش بلند

در این شیوه زهد و طامات و پند

توجه می فرمایید که بیچاره پراکنده گو، بیش از آنچه سعدی بوده، از او تعریف کرده اما ببینیم سعدی چه می گوید:

ندانم که ما را سر جنگ نیست  
و گرنه مجال سخن تنگ نیست  
توانم که تیغ سخن برکشم  
جهانی سخن را قلم درکشم  
بیا تا در این بحر چالش کنیم  
سر خصم را سنگ بالش کنیم  
مرا در سپاهان یکی یار بود  
که جنگ افکن شوخ و عیار بود  
مدامش بخون دست و خنجر خراب  
بر آتش دل خصمی از او کباب

به جنگ حماسه سرایی رفته با یار سپاهانی خویش که ناخنش هم مانیکور بوده است  
به جنگ حماسه سرای بزرگی که می سراید.

ببینیم تا اسب اسفندیار  
سوی آخور آید همی بی سوار  
و یا باره رستم جنگجو  
به ایوان نهد بی خداوند روی

سخن کوتاه، وقتی مردی چون سعدی شیرین سخن پاس سخن را نداند، چه توقعی  
می توان از فرزندان سخن ناشناس داشت: عجیب نخواهد بود که بگوییم، ما  
خواسته ایم که تاریخ سرزمینمان ورق ورق بر باد رود!

سعدی هیچ وقت به جنگ فردوسی نرفته و نخواسته هم برود اگر شاهنامه یک حماسه ملی  
است بوستان نیز یک حماسه اخلاقی است رجزخوانی یکی از مختصات  
حماسه سرایی است و برای فردوسی علی رغم نظر نویسنده، احترام فوق العاده قائل بوده است  
حتی بیتی از او را تضمین کرده و به تربت پاکش درود فرستاده است:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
 که رحمت بر آن تربت پاک باد  
 «میازار موری که دانه کش است  
 که جان دارد و جان شیرین خوش است»

سعدی علاوه بر اینکه بارها از شاهنامه یاد کرده ۷۵ بار نام قهرمانان شاهنامه را در آثار خود آورده است:

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند  
 رستم و روئین تن اسفندیار  
 تا بدانند این خداوندان ملک  
 کز بسی خلق است دنیا یادگار

سعدی هم حدّ دیگران را به خوبی می‌شناخته به ویژه حدّ فردوسی را در این بیت که:

نه درخشت و کوپال و گرز گران  
 که این شیوه ختم است بر دیگران

که نویسنده آن را عمدأ در میان آن اشعار نیاورده است. به راستی کسی تاکنون نتوانسته و ازین به بعد نتواند که نظیر شاهنامه فردوسی بیافریند. اگر هم سعدی با آن طبع بسیار قوی می‌خواست شاهنامه بگوید، توفیقی نمی‌یافت و بوستانی هم به وجود نمی‌آمد. بوستان که قبول عام یافته دارای ویژگی‌هایی است که ناشی از نظر حدّ بین و طبع لطیف و استوار سعدی می‌باشد. اشعار بوستان در بحر تقارب هم وزن اشعار شاهنامه است و از لحاظ قوت و انسجام و روانی هیچ از شاهنامه کمتر نیست. سعدی دریافته بود که حماسه پهلوانی به فردوسی ختم شده است و زمان هم زمان سخن سرای طوس نیست، راه و روش خود را در پیش گرفت «در موضوعی غیر از موضوع شاهنامه سخن راند» و حماسه اخلاقی آفرید و شاهکاری به وجود آورد که به قول ادیب پیشاوری در قلمرو سعدی ص ۳۰۴: «بوستان به تنهایی می‌تواند با

شاهنامه برابری کند.» او در داستان دوست جنگجوی اصفهانی از زبان وی چنین می گوید:

گروهی پلنگ افکن و پیل زور  
در آهن سر مرد و سم ستور  
همان دم که دیدیم گرد سپاه  
زره جامه کردیم و مغفر کلاه  
چو ابر اسب تازی برانگیختم  
چو باران بلارگ فرو ریختم  
دو لشکر به هم بر زدند از کمین  
تو گفتی زدند آسمان بر زمین  
ز باریدن تیر همچون تگرگ  
بهر گوشه برخاست طوفان مرگ  
به صید هژیران پرخاش ساز  
کمند اژدهای دهن کرده باز  
زمین آسمان شد ز گرد کبود  
چو انجم در او برق شمشیر و خود  
سواران دشمن چو دریافتیم  
پیاده سپر بر سپر تافتیم

با توجه به اشعار بالا، ملاحظه می شود که سعدی اگر می خواست کتابی به شیوه شاهنامه بیافریند، می توانست. زیرا درین اشعار صحنه سازی میدان نبرد، استفاده از سلاح رزم، انسجام و استحکام بافت شعر، کم از شاهکارهای فردوسی در شاهنامه نیست. ولی او حد فردوسی را شناخته و گفته است که این شیوه به وجود آن حماسه سرای بزرگ ختم شده است کس دیگری را حد آن نیست که به نظیره سازی آن دست یازد.

«وقتی مردی چون سعدی شیرین سخن پاس سخن را نداند چه توقعی می توان از  
فرزندان سخن ناشناس داشت. عجیب نخواهد بود که بگوییم، ما خواسته ایم که  
تاریخ سرزمینمان ورق ورق بر باد رود!»

فروش چند ورق شاهنامه در لندن به سعدی چه ارتباط دارد؟ این نوعی فریبکاری است که کسی مطلبی را عنوان کند و بعد بخواهد با سوءاستفاده از عنوان، به شخصیت یکی از مفاخر بزرگ ملی و ادبی توهین نماید. خوب بود چگونگی فراهم شدن اوراق شاهنامه و علت و طرز فروش آن را توضیح می دادند یا تحقیق می کردند که به خط کیست و از کجا به لندن رفته و مابقی اوراق آن شاهنامه کجاست. یکی از فرزندان سخن ناشناس شخص خود نویسنده است که گفتار و نوشتار او خواه و ناخواه متأثر و مرهون سعدی است. آنچه فرزندان فردوسی، سعدی و حافظ را سخن ناشناس خواهد کرد، همین نوشته های زهرآگین است که بی دلیل ذهن جوانان را از بنیان گذاران کاخ رفیع ادبیات پربار فارسی مشوب می کند و آنان را از شعر و نثر کهن فارسی بیزار می نماید.

اگر نویسنده توانایی و حوصله آن را داشت که با مطالعه دقیق آثار شیخ اجل، علت قبول عام یافتن کلیات او در چیست و به حل بعضی از مشکلات آثار شیخ می پرداخت، خدمتی درخور ستایش انجام می داد ولی متأسفانه انتشار مقاله ای که متن آن با عنوان و نتیجه گیری آن هیچ همخوانی ندارد و با ابراز احساسات شدید و عصیانیت نامعقول و بد و بیراه گفتن. بدون دلیل و منطق نوشتن، جز یک زیان ادبی، نتیجه دیگری دربر نخواهد داشت.

اکنون چند بیت متناسب با این مقال از بوستان نقل می کنیم:

شنیدم که در وقت نزع روان  
به هرمز چنین گفت نوشیروان  
که خاطر نگهدار و درویش باش  
نه در بند آسایش خویش باش  
نیاساید اندر دیار تو کس  
چو آسایش خویش جویی و بس  
مکن تا توانی دل خلق ریش  
وگر می گئی می گئی بیخ خویش  
دگر کشور آباد بیند به خواب  
که دارد دل اهل کشور خراب



خدا ترس را بر رعیت گمار  
 که معمار ملکست پرهیزگار  
 بدانندیش تست آن و خونخوار خلق  
 که نفع تو جوید در آزار خلق  
 ریاست به دست کسانی خطاست  
 که از دستشان دست‌ها بر خداست  
 مکن صبر بر حاکم ظلم دوست  
 که از فریبهی بایدش کند پوست

بزرگان مسافر به جان پرورند  
 که نام نکویی به عالم برند  
 تبه گردد آن مملکت عنقریب  
 کزو خاطر آزرده آید غریب

ندیمان خود را بیفزای قدر  
 که هرگز نیاید ز پرورده غدر  
 چو خدمتگزاریت گردد کهن  
 حق سالیانش فرامش مکن

خزائن پر از بهر لشکر بود  
 نه از بهر آذین و زیور بود  
 چو شاید گرفتن به نرمی دیار  
 به پیکار، خون از مساعی میار

به مردی که ملک سراسر زمین  
 نیرزد که خونی چکد بر زمین

## جدال با مدعی

در سال ۱۳۵۶ چاپ دوم کتاب «جدال با مدعی» نوشته آقای اسماعیل خوئی توسط انتشارات جاویدان منتشر شده است. درین کتاب از شرح دو مصاحبه یاد شده که در بخش اول آن، با گله و کنایه در کمال عصبانیت و پرخاشگری به مصاحبه کننده تاخته است و در بخش دوم در ضمن مصاحبه آقای ضرابی با او، هر دو، داوری هایی درباره سعدی کرده اند که ناشی از اغراض تعصب آلود یا ناآگاهی از آثار سعدی و تأثیر وی از پاسداری و گسترش زبان نغز و زیبایی پارسی می باشد.

آقای ضرابی مصاحبه کننده، تا آن حدّ، بی انصافانه پیش می رود که سعدی را شاعر نمی داند و مصاحبه شونده، نخست با شک و تردید نظر او را تأیید می کند و سپس مقایسه بین سعدی و حافظ را پیش می کشد. اکنون عین صورت گفتگوی آنان را در اینجا می آوریم:

«از صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ آمده است «خوئی: ... شاعران ممتاز ایران، بی گمان کسانی به یادمون می آن مثل فردوسی ...»  
ضرابی: حافظ ...»

خوئی: مولوی، خیام، حافظ و ... سعدی و هر کس دیگه ای که به یادمون بیاد، بعد از اینا می آد.

ضرابی: ولی، آقای خوئی، شما مگه سعدی رو شاعر می دونین؟  
خوئی: اگه دقت کرده باشین، گفتم «و... سعدی» - و اون «و» رو به کم کشیدم.

گمان می کنم بار معنوی این پرسش شما اینه که خودتون سعدی رو واقعاً شاعر نمی دونین: در اون معنا که مثلاً حافظ و مولوی شاعرن.

ضرایبی: مسلماً، من سعدی رو ناظم می دونم

خوئی: من هم با شما درین زمینه هم اندیشه ام. خود حافظ می گه که ...  
ضرایبی: استاد سخن سعدی ست.

خوئی: «حدیث عشق ز حافظ شنو، نه از سعدی؛

اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد.»

آره، سعدی، در شعر سخن، یه صنعت گره، و نه یک شاعر، در اون معنا که حافظ شاعره، و نه یک دانشمند، در اون معنا که مولوی یک اندیشمند، و نه یک فیلسوف، در اون معنا که خیام فیلسوفه، و نه یک انسان ممتاز، در اون معنا که فردوسی یک انسان ممتاز.

ضرایبی: انسانی حماسی

خوئی: بگیم: «انسان حماسی» ... سعدی، از نظر روحیه شاعرانه، آدم متوسطی س، و ...

خوئی: و آدمی ست، از نظر معنوی، ساز شکار، معمولی، پذیرنده شرایط زمانی - مکانی خودش

ضرایبی: بله

خوئی: مرتجع و ...

ضرایبی: درسته، واقعاً ... و موعظه گر

خوئی: و موعظه گر در معنای کاسبکارانه اش: یعنی موعظه های سعدی به درد یک انسان ممتاز نمی خوره ...

ضرایبی: درسته

خوئی: ... به درد آدمای بازاری و - در معنای کنونیش - بورژوا می خوره، سعدی به هیچ وجه شاعر و اندیشمند انسان های والا نیست، بلکه شاعر و اندیشمند آدمای متوسط و کاسبه.

ضرایبی: بله

خوئی: از نظر محتوای شعری، سعدی به هیچ وجه قابل مقایسه با حافظ و یا مولوی نیست ...

ضرایبی: مسلماً

خوئی: به هیچ وجه، اما عیب او رو جمله بگفتیم، هنرش رو نیز بگیم: از نظر زبان، چنان که حافظ می‌گه، «استاد سخن سعدی ست نزد همه کس...»

ادبیات فارسی چهار رکن ممتاز دارد که عبارتند از: فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ. مقایسه کردن آنان با یکدیگر و برتری دادن یکی بر سه تن دیگر نابخردانه است. زیرا هر یک از آنان در یک شیوه مخصوص به خود، به اوجی رسیده‌اند، که بالاتر از آن به تصور در نخواهد آمد.

اینکه در این مصاحبه، هر دو مدعی هستند که سعدی ناظم است نه شاعر، این داوری دور از انصاف است. آیا این بیت‌ها شعر نیست و گوینده آن نمی‌تواند شاعر باشد؟

بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان  
به هر جفا که توانی که سنگ زیرینم

\*\*\*

به تو حاصلی ندارد غم روزگار گفتن  
که شبی ندیده باشی به درازنای سالی

\*\*\*

درازی شب از مژگان من پرس  
که يك دم خواب در چشمم نگشته است

هر شعری نظم هم هست ولی هر نظمی شعر نیست. شعر از دل برمی‌خیزد لاجرم بر دل می‌نشیند. شعر تن را می‌لرزاند و دل را به رقت درمی‌آورد، در حالی که نظم چنین نیست. به هر حال گردو گردست اما هر گردی گردو نیست.

غزلیات سعدی شورانگیز و لطیف، برخاسته از عشق و محبت است و همین غزلیات اوست که انسان گمان می‌کند که وجود سعدی را از عشق و محبت محض آفریده‌اند. قصائد سعدی هیجان‌انگیزست و در حقیقت فریاد مظلومان و ستم‌دیدگان است که از دل

و زبان او بیرون آمده، در ضمن آنها در کمال دلیری و شهامت بی سابقه، دست نشانندگان مغولان و فرمانروایان پر قدرت و خودکامه را، با پند و اندرز سرزنش کرده، فریاد و دود آه مظلومان را به ایشان رسانیده و آنان را از ظلم کردن بر حذر داشته است. بنابراین، تاریخ ادبیات ما، شاعری شجاع تر، آگاه تر و مردم دوست تر و مبارز تر از سعدی، سراغ ندارد. اینک گفتیم هر شعری نظم هم هست به این مناسبت است که شعری که دارای وزن و قافیه می باشد از نظم و ضابطه ای برخوردار است فردوسی از شعر خود به نظم یاد کرده و فرموده است:

پی افکندم از نظم کاخی بلند  
که از باد و باران نیابد گزند

اینکه قول حافظ را آورده اند که «استاد سخن سعدی است» این قولی است که جملگی برآند ولی آقای خوئی از آن جهت به قول حافظ پناه بسته اند که اگر ایرادی بر ایشان بگیرند بگویند من گفتم که سعدی استاد سخن است! مگر شعر از سخن جداست؟ هر شعری سخن است و هر شاعری سخنور، البته تعریف شعر چیز دیگری است هر چه باشد، به صورت سخن عرضه می شود. در شعر حافظ به جای واژه واعظ، سعدی گذاشته اند که البته صحیح نیست و ایشان خواسته اند که بگویند، سعدی در شعر و سخن، یک صنعتگرست و نه یک شاعر! در صورتی که در اشعار حافظ صنایع لفظی بیش از اشعار سعدی به کار رفته است. بنابراین حافظ بیش از سعدی صنعتگرست!

اینکه نوشته اند سعدی، از نظر روحیه شاعرانه، آدم متوسطی و از نظر معنوی، سازشکار، معمولی، پذیرنده شرایط زمانی، مکانی خودش بوده، درست نیست. خوب بود برای این ادعاها شواهدی و دلائلی نقل می کردند. کسی که با شجاعت روبروی حاکم وقت می ایستد و او را سرزنش می کند و از ظلم کردن و مال انداختن بر حذر می دارد، سازشکار است؟ کسی که به پادشاه وقت می گوید خوشبختی تو آن است که در تاریخ سعدی زندگی می کنی، آدم متوسطی است؟

هم از بخت فرخنده فرجام تست  
که تاریخ سعدی در ایام تست

یا در کمال شجاعت به اتابک ابوبکر خطاب می کند و می گوید:

به چشم عقل من این خلق پادشاهانند  
که سایه بر سر ایشان فکنده ای چو همای

سعدی با اینکه شاعری مردمی بوده و به زبانی نزدیک به زبان مردم سخن می گفته و می نوشته، در سیاست هم دست قوی داشته و پادشاهان و فرمانروایان را درس کشورداری می داده است و معتقد بوده است که: عدالت و امنیت وظیفه اصلی حکومت است. آقای خوئی می گوید: سعدی مرتجع، موعظه گر، در معنای کاسبکارانه ش، یعنی موعظه های سعدی به درد آدمای بازاری و در معنای کنونیش بورژوا می خوره. سعدی به هیچ وجه شاعر و اندیشمند انسان های والا نیست، بلکه شاعر و اندیشمند آدمای متوسط و کاسبه، سعدی به هیچ وجه قابل مقایسه با حافظ و یا مولوی نیست.

مرتجع کسی است که به عقاید و گفته ها و نوشته های کهنه و پیش از خودش تکیه کند، در صورتی که آثار سعدی از زمان پیدایش تا به امروز که حداقل هفتصد و پنجاه سال می گذرد، همواره مطرح بوده و تمام طبقات اعم از والا و متوسط وزیر متوسط، از آنها بهره مند شده اند. این اظهار نظر آقای خوئی ناشی از غرور و تعصب و تمایلات شخصی است. از زمان سعدی تا کنون هزاران شاعر و نویسنده و سخنران از گفته ها و نوشته های سعدی اقتباس کرده اند و در قلمرو زبان فارسی، او تا کنون سلطان شعر و نثر بوده و هنوز هم هست و تا زبان فارسی باقی است، این نفوذ بلامنازع باقی خواهد بود.

خود آقای خوئی که فیلسوف و شاعر و از آدم های والا هستند، در صفحه ۱۲ همین کتابشان، یک بیت شعر از سعدی را به عنوان تأیید گفتار خود آورده اند:

«از بزرگمردی چون م - امید به زشتی یاد کردن نامردی ست، و «مدعی» در این «جدال» از م - امید به زشتی یاد می کند.

بزرگش نخوانند اهل خرد  
که نام بزرگان به زشتی برد»

و نام کتاب خود را هم از عنوان: «جدال سعدی با مدعی در بیان توانگری و درویشی» باب هفتم گلستان گرفته اند!

اینکه ایشان سعدی را آدم متوسط و حافظ را انسان والا می دانند درست نیست. هر دو والا و هر دو بزرگوارند و نامشان و آثارشان مایه افتخار ملی ما می باشد، اما چون نوشته اند که سعدی آدم متوسطی است و آثارش به درد بازاری ها و طبقه پورژوا می خورد نه انسان های والا، برای اینکه ثابت کنیم بخشی از آنچه حافظ انسان والا از سعدی آدم متوسط! گرفته در اینجا یاد می کنیم تا ایشان بدانند که انسان های والا و شاعران بزرگ تا چه حد و امدار سعدی و الامقام، ستایشگر انسان و انسانیت می باشند.

و برای اینکه سخن به درازا نکشد، بخشی از نظرات استاد بهاء الدین خرمشاهی حافظ شناس معروف عصر ما را در زیر عنوان: «حق سعدی به گردن حافظ» از کتاب ذکر جمیل سعدی، جلد اول از صفحه ۳۰۳ تا ۳۳۵ نقل می کنیم:

«... هنر سعدی و حافظ هیچ یک فراتر یا فروتر از دیگری نیست. این دو، حریف و همآورد و همقدر یکدیگرند. این دو بزرگترین غزلسرایان زبان فارسی هستند. هر دو در اوج اعتلاء و تلاؤ، ولی سبک و سلیقه هنرشان تفاوت هایی دارد، همچنان که همانندی هایی دارد. سعدی استاد مسلّم غزل عاشقانه فارسی است ولی عناصر غیر عاشقانه هنری غزلش به اندازه غزل حافظ نیست. هوشمندی و هنرشناسی حافظ در این بوده است که به خوبی و به زودی دریافته بوده است که در غزل عاشقانه و حدیث مهر و وفا فراتر از سعدی نمی توان رفت و به جای محال اندیشی و رشک و رقابت هایی که خوشبختانه در نهادش نبوده، به راه و روش دیگری رفته است، و به اوج دیگری دست یافته است: این از خوشترین بخت یاری های تاریخ شعر فارسی است که حافظ با آنکه از شعر و هنر سعدی بسی تأثیر برده و نمونه های نمایانش خواهد آمد ولی از سبک و سیاق و سلیقه وی تقلید نکرده است.

غزل حافظ به اندازه غزل سعدی طراوت و طربناکی دارد. اگر به اندازه آن سعدی شیرینی

و شیدایی ندارد، بیش از او شورمندی و شیوایی دارد. حافظ دو گونه ابتکار دارد، یکی در محتوا و یکی در صورت، ابداع انقلابی حافظ در صورت، همانا شکستن طلسم انسجام سنتی غزل، یعنی دستکاری در توان منطقی و عرفی ابیات و استقلال بخشیدن به هر بیت است. غزل حافظ انسجام و تداوم فکری و حالی غزل سعدی را ندارد، اما بیشتر از غزل سعدی فکرانگیز است. تک نوایی نیست، چند نوایی است.

حافظ غزل را که غرق حال و حماسه و احساس و عاطفه محض بود، بر سر عقل آورده و اندیشمندانه تر ساخته است. همین است که غزل او «خودآگاه تر» و غزل سعدی «بیخودانه تر» است. غزل سعدی طبیعی تر و غزل حافظ صناعی تر است. از نظر لفظ و سخنوری نیز این دو شاعر بزرگ به یکسان فصیح یا بلکه خود معیار فصاحت اند. پاکیزگی و پختگی و آراستگی و پیراستگی زبان‌شان همانندست، همچنان هر دو معیار فصاحت اند، از ترانه هر دوشان آب لطف می چکد.

شک نیست که فضل تقدّم از آن سعدی است و سعدی بر گردن حافظ حقوق هنری دارد. اینک به باز نمودن «حق سعدی به گردن حافظ یا به تعبیر دیگر به بیان مستند و تفصیلی تأثیرات شعر و هنر سعدی بر شعر حافظ می پردازیم:

سعدی:

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که زور مردم آزاری ندارم

حافظ:

من از بازوی خود دارم بسی شکر

«که زور مردم آزاری ندارم»

سعدی:

دنبال تو بودن گنه از جانب ما نیست

با غمزه بگو تا دل مردم نستانند



حافظ:

چون چشم تو دل می برد از گوشه نشینان  
همراه «تو بودن گنه از جانب ما نیست»

سعدی:

جز اینقدر نتوان گفت بر جمال تو عیب  
که مهربانی از آن طبع و خو نمی آید

حافظ:

«جز اینقدر نتوان گفت در جمال تو عیب»  
که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

سعدی:

«من از آن روز که در بند توأم آزادم  
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

حافظ:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی  
«من از آن روز که در بند توأم آزادم»

سعدی:

در سراپای وجودت هنری نیست که نیست  
عیب این ست که بر بنده نمی بخشایی

حافظ:

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنودست  
«در سراپای وجودت هنری نیست که نیست»

سعدی:

دیو بگیریز از آن قوم که قرآن خوانند  
آدامیزاده، نگه دار که مصحف ببرد

حافظ:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد  
«دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»

**اقتباس‌ها و شباهت‌ها:**

الف - تضمین‌های جزئی و اخذ و اقتباس‌های لفظی:

سعدی:

درخت دوستی نشان که بیخ صبر برکندم  
حافظ:

«درخت دوستی نشان» که کام دل به بار آرد  
سعدی:

حکم آنچه تو فرمایی، من بنده فرمانم  
حافظ:

لطف آنچه تو اندیشی «حکم آنچه تو فرمایی»  
سعدی:

و اینجا تا ارادتی نیاری، سعادتت نبوی «کلیات گلستان صفحه ۹۳»  
حافظ:

ارادتی بنما تا سعادتت ببری  
سعدی:

کس از من سیه‌نامه‌تر دیده نیست «بوستان» ۳۹۹  
حافظ:

سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم  
سعدی:

چندانکه باز ببیند دیدار آشنا را

حافظ:

باشد که باز بینم «دیدار آشنا را»

سعدی:

گویی دو چشم جادوی عابد فریب او

حافظ:

آن چشم جادوانه عابد فریب او

سعدی:

دلم آنجاست که آن دلبر عیار آنجاست  
که تماشای دل آنجاست که دلدار آنجاست  
حافظ:

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست  
سعدی:

مطرب همین طریق غزل گو نگاه دار  
حافظ:

مطرب نگاه دار همین ره که می زنی  
سعدی:

با محتسب شهر بگویند که زنهار  
در مجلس ما سنگ مینداز که جام است  
حافظ:

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار  
که خورد باده ات و سنگ به جام اندازد  
سعدی:

کنار سعدی از آن روز کز تو دور افتاد  
از آب دیده، تو گویی که رود جیحون است

حافظ:

از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز  
«کنار دامن من همچو رود جیحون است»

سعدی:

چه جای پند نصیحت کنان بیهده گوست  
حافظ:

چه جای کلك بریده زبان بیهده گوست  
سعدی:

دانی کدام خاک بر او رشک می برم  
آن خاک نیکبخت که در رهگذار اوست  
حافظ:

کحل الجواهری به من آر، ای نسیم صبح  
ز آن خاک نیکبخت که شد رهگذار دوست  
سعدی:

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست  
حافظ:

خورشید سایه پرور طرف کلاه تو  
سعدی:

مرا که دیده به دیدار دوست برگردم  
حافظ:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز  
سعدی:

دردیست درد عشق که هیچش طبیب نیست

حافظ:

راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست

سعدی:

با همه آتش زبانی در تو گیراییم نیست

حافظ:

زبان آتشینم هست لیکن درغی گیرد

سعدی:

دولت آنست که امکان فراغت باشد

حافظ:

دولت آنست که بی خون دل آید به کنار

سعدی:

دل ضعیفم از آن کرد آه خون آلود

حافظ:

دل ضعیفم از آن می کشد به طرف چمن

سعدی:

بر ما آی زمانی که زمان می گذرد

حافظ:

خوش بیاسای زمانی که زمان می گذرد

سعدی:

باز پیرانه سرم عشق جوان باز آمد

حافظ:

پیرانه سرم عشق جوانی به سر افتاد

سعدی:

غلام همت رندان و پاکبازانم

حافظ:

غلام همت آن رند عافیت سوزم

سعدی:

گر کند میل به خویان دل من، عیب مکن

حافظ:

گر رود از پی خویان دل من معذورست

سعدی:

نفس عیسویش در لب شکر خابود

حافظ:

معجز عیسویت در لب شکر خابود

سعدی:

یا رب شب دوشین چه مبارک سحری بود

حافظ:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

سعدی:

سعدیا سیل فنا گر بکند خانه عمر

دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

حافظ:

حافظ ار سیل فنا بنیاد هستی برکند

چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

سعدی:

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

حافظ:

چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

سعدی:

هر که دانست که منزلگه معشوق کجاست

حافظ:

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

سعدی:

پیش شمشیر بلا رقص کنان می آید

حافظ:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت

سعدی:

ای باد اگر به گلشن روحانیان روی

یار قدیم را برسانی دعای یار

حافظ:

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری

زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما

سعدی:

من دعا گویم اگر تو همه دشنام دهی

حافظ:

اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم

سعدی:

دلی که دیده که غایب شدست ازین درویش

حافظ:

دلم رمیده شده و غافلم من درویش

سعدی:

بسا نفس که فرو رفت و بر نیامد کام

حافظ:

نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید

سعدی:

تا بیایند عزیزان به مبارکبادم

حافظ:

هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم

سعدی:

اکسیر عشق بر رخم افتاد و زر شدم

حافظ:

تا کیمیای عشق بیایی و زر شوی

سعدی:

ظاهر آنست که با سابقه حکم ازل

حافظ:

ناامیدم مکن از سابقه لطف ازل

سعدی:

گر چه به شخص غایبی در نظری مقابلم

حافظ:

که در برابر چشمی و غایب از نظری

سعدی:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم

حافظ:

هزار جهد بکردم که یار من باشی



سعدی:

با وجودش ز من آواز نیاید که منم

حافظ:

که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

سعدی:

عشق من بر گل رخسار تو امروزی نیست

دیر سالی است که من بلبل این بستانم

حافظ:

عشق من با خط مشکین تو امروزی نیست

دیرگاه است کزین جام هلالی مستم

سعدی:

ز دستم برغمی خیزد که یکدم بی تو بنشینم

حافظ:

گرم از دست برخیزد که با دلدار بنشینم

سعدی:

درد ما نیک نباشد به مداوای حکیم

حافظ:

درد عاشق نشود به، به مداوای حکیم

سعدی:

مرده از خاک لحد رقص کنان برخیزد

حافظ:

تا به بویت ز لحد رقص کنان برخیزم

سعدی:

خود سراپرده قدرش ز مکان بیرون بود

حافظ:

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

سعدی:

آدمی را که طلب هست و توانایی نیست

حافظ:

خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود

سعدی:

بیداد تو لطف است و جفای تو کرامت

حافظ:

بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت

سعدی:

که چو قبله ایت باشد به از آن که خود پرستی

حافظ:

هر قبله ای که بینی بهتر ز خود پرستی

سعدی:

نه طریق تُست سعدی کم خویش گیر رستی

حافظ:

يك نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

سعدی:

دعوی بندگی کن و اقرار چاکری

حافظ:

اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

سعدی:

گمان مبر که بداریم دستت از فتراک

حافظ:

سپیر کنم سر و دستت ندارم از فتراک

سعدی:

ای ماه سرو قامت، شکرانه سلامت

از حال زیردستان می پرس گاه گاهی

حافظ:

ای صاحب کرامت، شکرانه سلامت

روزی تفقدی کن، درویش بینوا را

سعدی:

مُقَسِّمَت ندهد روزی که ننهادست

حافظ:

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی

سعدی:

نه در خرابه دنیا که محنت آبادست

حافظ:

نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

سعدی:

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

حافظ:

نصیحت همه عالم به گوش من بادست

سعدی:

قفا خورند و ملامت کشند و خوش باشند

حافظ:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

سعدی:

کلید گنج سعادت نصیحت سعدی است

حافظ:

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است

سعدی:

هزار سال جلالی بقای عمر تو باد

حافظ:

هزار سال بقا بخشدت مدایح من

سعدی:

دعای زنده دلانت بلا بگرداند

حافظ:

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

**ب - شباهت یا اخذ و اقتباس در مضمون و معنی:**

سعدی:

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

حافظ:

فکر مشاطه چه با حُسن خداداد کند

سعدی:

چون بود اصل گوهری قابل

تربیت را در او اثر باشد

هیچ صیقل نکو نداند کرد

آهنی را که بدگهر باشد

حافظ:

گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردهد  
با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد

سعدی:

کس ندیدم که گم شد از ره راست  
حافظ:

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست  
سعدی:

گر فریدون شود به نعمت و ملک  
بی هنر را به هیچ کس مشمار  
حافظ:

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند  
قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست  
سعدی:

ای قناعت توانگرم گردان  
حافظ:

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی  
سعدی:

نه آنچنان به تو مشغولم ای بهشتی روی  
که یاد خویشتم در ضمیر می آید  
حافظ:

چنان پر شد فضای سینه از دوست  
که فکر خویش گم شد از ضمیرم

سعدی:

محك داند كه زر چیست «گلستان»

حافظ:

كس عیار زر خالص نشناسد چو محك

سعدی:

«توانگر» هر شب صنمی در برگیرد كه هر روز بدو جوانی از سر گیرد «گلستان»

حافظ:

گر چه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر

كه سحرگه ز كنار تو جوان برخیزم

سعدی:

علم چندان كه بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

حافظ:

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس

ملالت علما هم ز علم بی عمل است

سعدی:

درویشی به مناجات در می گفت: «بر بدان رحمت كن كه بر نيكان خود رحمت كرده ای كه

مرايشان را نيك آفریده ای...»

بدان را نيك دارای مرد هشیار

كه نيكان خود بزرگ و نيك روزند.

«گلستان»

حافظ:

نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو

كه مستحق كرامت گناهكارانند

سعدی:

بزرگی را پرسیدند که با چندین فضیلت که دست راست را هست، خاتم در انگشت چپ چرا می‌کنند؟ گفت ندانی که اهل فضیلت همیشه محروم باشند (گلستان)

حافظ:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد  
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

سعدی:

الا ای خردمند پاکیزه خوی  
خردمند نشنیده‌ام عیبجوی  
کرا زشخویی بود در سرشت  
نبیند ز طاووس جز پای زشت

حافظ:

کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه  
که هر که بی‌هنر افتد نظر به عیب کند

سعدی:

اگر مُلک بر جمّ بماندی و بخت  
ترا کی میسر شدی تاج و تخت

حافظ:

ای حافظ از مراد میسر شدی مدام  
جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش

سعدی:

منه بر جهان دل که بیگانه‌ایست  
چو مطرب که هر روز در خانه‌ایست  
نه لایق بود عیش با دلبری  
که هر بامدادش بود شوهری

حافظ:

مبجو درستی عهد از جهان سست نهاد  
که این عحوزه عروس هزار دامادست

سعدی:

توقع مدار ای پسر گر کسی  
که بی سعی هرگز به جایی رسی

نابرده رنج گنج میسر نمی شود  
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

حافظ:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی  
به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

سعدی:

خلاف طریقت بود کاولیا  
تمنا کنند از خدا جز خدا

ما از تو نداریم بغیر از تو تمنا  
جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی

حافظ:

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب  
که حیف باشد از او غیر او تمنایی

سعدی:

دست از دامنم نمی دارند  
خاک شیراز و آب رکناباد



حافظ:

نمی دهند اجازت مرا به سیر و سفر

نسیم خاک مصلی و آب رکناباد

سعدی:

عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر

کدام عیب، که سعدی خود این هنر دارد

حافظ:

ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق

برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این

سعدی:

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی

تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد

حافظ:

می ترسم از خرابی ایمان که می برد

محراب ابروی تو حضور نماز من

سعدی:

دو عالم را بیکبار از دل تنگ

برون کردیم تا جای تو باشد

حافظ:

عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده

بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

سعدی:

عاقبت از ما غبار ماند زنهار

تا ز تو بر خاطری غبار نماند

حافظ:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را  
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد

سعدی:

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت  
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

حافظ:

ره نبردیم به مقصود خود اندر شیراز  
خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند

سعدی:

ترا چه غم که یکی در غمت به جان آید  
که دوستان تو چندان که می کشی بیشند

حافظ:

حُسن بی پایان او چندان که عاشق می کشد  
زمره ای دیگر به عشق از غیب سر بر می کنند

سعدی:

نه روز می بشمردم در انتظار جمالت  
که روز هجر ترا خود ز عمر نشمردم

حافظ:

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار  
روز فراق را که نهد در شمار عمر

سعدی:

رطب شیرین و دست از نخل کوتاه

حافظ:

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

سعدی:

زایل شود هر آنچه بکلی کمال یافت

حافظ:

که نیستی است سرانجام هر کمال که هست

سعدی:

دشنام تو خوشتر که ز بیگانه دعایی

حافظ:

جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت

سعدی:

مشغول ترا گر بگذارند به دوزخ

با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی

حافظ:

در آتش ار خیال رخس دست می دهد

ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

سعدی:

عشق و دوام عافیت مختلفند سعدیا

حافظ:

عافیت را با نظریازی فراق افتاده بود

سعدی:

عیش در عالم نبود یگر نبود روی زیبا

گر نه گل بودی نخواندی بلبل بر شاخساری

حافظ:

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود  
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

سعدی:

عمرها در پی مقصود به جان گردیدیم  
دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم  
خود سراپرده قدرش ز مکان بیرون بود  
آنکه ما در طلبش کون و مکان گردیدیم

حافظ:

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد  
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود  
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

بقیه مقاله استاد بهاء الدین خرمشاهی درباره شباهت یا اختلاف یا اخذ و اقتباس در صنایع شعری حافظ از سعدی است و همچنین مطلع ۶۲ غزل سعدی را آورده اند که حافظ از آنها استقبال کرده است. کسانی که می خواهند درین موارد بهره بیشتری یابند به مقاله مُتمِّع ایشان در جلد اول ذکر جمیل سعدی مراجعه فرمایند.



## وطن دوستی سعدی

بعضی از نویسندگانی که در آثار شیخ اجل سعدی مطالعات کافی ندارند، به بهانه این بیت:

سعدیا حب وطن گر چه حدیثی است صحیح  
نتوان مُرد به سختی که در اینجا زادم

سعدی را متهم می کنند که به دلیل این شعر، او علاقه ای به وطن خود نداشته است. ما علت سرودن این بیت و چند بیت بالاتر، در صفحات پیش آوردیم و گفتیم که سعدی به سبب رنجیدگی خاطر برای شکایت بردن پیش صاحب دیوان برای بار دوم عازم بغداد شد. با توجه به کلیات حضرت شیخ، هیچ یک از شاعران، مانند سعدی عشق و علاقه خود را، نسبت به وطن و زادگاه خود ابراز نداشته است، در روزگار سعدی، ایران وحدت سیاسی و جغرافیایی نداشت، آذربایجان، خراسان، عراق، کرمان و فارس هر کدام یک واحد جدا با حکومتی جدا داشتند. و هر شخصیتی نام زادگاه و محیط جغرافیایی زندگی خود را در دنبال نام خود می آورد، مانند خواجه نصیر طوسی، همام تبریزی سعدی شیرازی و...  
سعدی به شیراز و سرزمین پارس، وطن و زادگاه خود، به شدت عشق می ورزید. عشق او، به شیراز در جای جای آثارش به چشم می خورد، اکنون چند بیت از آنها را در اینجا می آوریم:

بوی ریحان است یا بوی بهشت

خاک شیرازست یا باد خُتن

شیراز مشکین می‌کند، چون ناف آهوی ختن

گر یاد نوروز از سرش، بویی به صحرا می‌برد

هر که نشنیدست روزی بوی عشق

گو به شیراز آی و خاک ما ببوی

نعیم خطه شیراز و لعبتان بهشتی

ز هر دریچه نگه کن حور بینی و عین را

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز

که بر کند دل مرد مسافر از وطنش

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید

هزار سال پس از مرگ او، اگر بویی

دست از دامنم نمی‌دارند

خاک شیراز و آب رکناباد

شیراز در نبسته است بر کاروان ولیکن

ما را نمی‌گشایند از قید مهربانی

به نیکمردان یا رب که دست فعل بدان

ببند بر همه عالم خصوص بر شیراز

به حق کعبه و آن کس که کرد کعبه بنا

که دار مردم شیراز در تجمل و ناز

که گوش دار تو این شهر نیکمردان را  
ز دست ظالم بد دین و کافر غماز

یا رب ز باد فتنه نگه دار خاک پارس  
چندان که آب را بود و خاک را بقا

خاک شیراز چو دیبای منقش دیدم  
و آن همه صورت زیبا که بر آن دیبا بود

چو پاکان شیراز خاکی نهاد  
ندیدم که رحمت بر این خاک باد

وقتی که در غربت بسر می برد از شیراز چنین یاد می کند:

آخر ای باد صیا بویی اگر می آری  
سوی شیراز گذر کن که مرا یار آنجاست  
سعدی این منزل ویران چه کنی، جای تو نیست  
رخت ببرند که منزلگه احرار آنجاست

ای باد بهار عنبرین بوی  
در پای لطافت تو میرم  
چون می گذاری به خاک شیراز  
گو من به فلان زمین اسیرم

به شیراز و پارس افتخار می کند و می گوید:

کس ننالید درین عهد چو من بر در دوست  
که به آفاق سخن می رود از شیرازم



شنیده‌ای که مقالات سعدی از شیراز  
همی برند به عالم چو نافه خُتنی

آهوی طبع بنده چنین مشک می دهد  
کز پارس می برند به تاتارش ارمغان

سعدی به پاکبازی و رندی مثل نشد  
تنها در این مدینه که در هر مدینه‌ای  
شعرش چو آب در همه عالم روان شده  
کز پارس می رود به خراسان سفینه‌ای

باد صبح و خاک شیراز آتشی است  
هر کرا دروی گرفت آرام نیست

دعای صالح و صادق رقیب جان تو باد  
که اهل پارس به صدق و صلاح ممتازند

شیراز پر غوغا شدست از فتنه چشم خوش  
ترسم که آشوبی عجب بر هم زند شیراز را

اگر تو روی نپوشی، بدین لطافت و حسن  
دگر نبینی در پارس پارسایی را

## دروغ مصلحت آمیز

سعدی بارها و بارها در بوستان و گلستان و سایر آثار خود، مردم را تشویق به راست گویی کرده است ولی در ضمن حکایت اول باب اول گلستان، دروغ مصلحت آمیز را بر راست فتنه انگیز برتری داده است.

نخستین کسی که به عبارت: «دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز». ایراد گرفته است، ادوارد براون انگلیسی می باشد که در تاریخ ادبیات ایران در نیمه دوم بخش از فردوسی تا سعدی در صفحه ۲۱۳ ترجمه غلامحسین صدری افشار چنین می نویسد: «اگر سعدی در اصل به عنوان شاعر اخلاق توصیف شده، همچنان که غالباً هست، باید به خاطر آورد که بی شک این نظر درباره کسی صادق است که اخلاقیاتش مغایر با نظریاتی است که عموماً در اروپای غربی اظهار شده است، نتیجه اخلاقی نخستین داستان گلستان این است: «دروغی مصلحت آمیز به، که راستی فتنه انگیز.»

ادوارد براون که در این داوری خواسته بگوید که اخلاق عمومی مردم اروپای غربی مبنی بر راستی است و سعدی که معلم اخلاق مشرق زمین است، گفتن دروغ را تجویز و تبلیغ کرده است.

حکایت باب اول گلستان مربوط به سه مرد سیاسی و یک اسیر بیچاره دربند و مُشرف به کشته شدن است. یک پادشاه، دو وزیر، و یک اسیر، بازیگر صحنه داستان می باشند.

ادوارد براون فراموش کرده که در ظرف چند قرن، کشیشان مبشر پیام مهر و محبت انسان دوستی حضرت عیسی علیه السلام و پزشکان مدعی نجات بیماران از درد و مرگ، با دروغ و خدعه و تزویر به ایجاد نفاق و جنگ و جدال میان مردم مشرق زمین پرداخته اند و آن گاه مردم بی گناه و بی خبر از همه جا را، به زیر یوق استعمار کشیده اند!

برای اینکه دریابیم سعدی در چه مورد و به چه علت دروغ مصلحت آمیز را به راست فتنه انگیز ترجیح داده است، عین حکایت باب اول گلستان را از نسخه تصحیح شده فروغی نقل می کنیم:

«پادشاهی را شنیدم به کشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت و سقط گفتن، که گفته اند: هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید:

وقت ضرورت چو غماند گریز

دست بگیرد سر شمشیر تیز

اذا یش الانسان طال لسانه

کسنور مغلوب یصول علی الکلب<sup>۱</sup>

ملک پرسید چه می گوید؟ یکی از وزرای نیک محضر گفت: «ای خداوند همی گوید: «والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس»<sup>۲</sup>. ملک را رحمت آمد و از سر خون او درگذشت. وزیر دیگر که ضد او بود، گفت: ابنای جنس ما را شاید در حضرت پادشاهان جز راستی سخن گفتن. این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی ازین سخن درهم آورد و گفت: مرا آن دروغ وی پسندیده تر آمد از این راست که تو گفتی که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی و خردمندان گفته اند: دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز. در این حکایت با دروغی مصلحت آمیز جان انسانی از مرگ نجات یافته است. اما با راست فتنه انگیز وزیر بدسرشت، نه تنها جان اسیر نجات نمی یافت بلکه جان وزیر رحم دل و

۱. هنگامی که انسان ناامید شد زبان درازی می کند، چون گریه مغلوب که به سگ حمله ور شود.

۲. فروخورندگان خشم و بخشنندگان مردم.

مصلحت بین هم به خطر مرگ می افتاد. عقل سلیم در این گونه موارد، دروغی مصلحت آمیز را تجویز می کند و آن را به راست فتنه انگیز رجحان می دهد. در متون اسلامی هم راجع به دروغ مصلحت آمیز مطالبی آمده و آن را در موارد خاصی جایز دانسته اند.

در کیمیای سعادت نصّ فتوای امام محمد غزالی چنین آمده است: «... دروغ از آن حرام است که در دل اثر کند، و صورت دل، کور و تاریک کند. ولیکن اگر بدان حاجت افتد، و بر قصد مصلحت گوید، و آن را کاره (ناچار) بود، حرام نبود! برای آن که چون کاره باشد، دل از وی اثر نپذیرد و چون بر «قصد خیر» گوید دل، تاریک نشود!

و شک نیست که چون مسلمانی، از ظالمی بگریزد، شاید که راست بگوید که کجاست. بلکه دروغ اینجا «واجب» بود! و رسول (ص) اندر دروغ در چند جای رخصت داده است: یکی اندر حرب «جنگ» که عزم خویش، با خصم نتوان گفت. و یکی چون میان دو تن، صلح کنی، سخن نیکوگویی از هر یکی فرا دیگر، اگر چه وی نگفته باشد!

پس بدان که اگر ظالمی از مال دیگری پرسد، روا بود که پنهان دارد. و اگر سرّ دیگری بپرسد، انکار کند، روا باشد.

و حدّ آن است که دروغ ناگفتنی است ولیکن چون از راست نیز چیزی تولد کند که محذور بود، باید که اندر ترازوی عدل و انصاف، بسنجد. اگر نابودن آن چیز اندر شرع، مقصود تراست از نابودن دروغ، چون جنگ میان مردمان، و وحشت میان زن و شوهر، آشکار شدن سرّ، و فضیحت شدن معصیت، آن گاه دروغ، مباح گردد که شرّ آن کارها، از شرّ دروغ بیشتر است. و این همچنان است که «مردار» حلال شود از بیم جان.<sup>۱</sup> ملا احمد نراقی فقیه بزرگ شیعه در دوره قاجاریه درباره جایز بودن دروغ گفتن مصلحت آمیز نظری مشابه نظر غزالی دارد و در معراج السعاده از صفحه ۴۴۰ تا ۴۴۶ بطور مشروح به آن پرداخته است.

باز دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی در دنباله این مطلب در صفحه ۲۷۵ می نویسد که: «... غزالی از پشتیبانان بی پناهان است. او برای حفظ ضعیفان، در برابر زورگویان، دروغ گویی مصلحت آمیز، و برای رهایی از گرسنگی، در صورت اضطرار، مردارخواری را، نه

۱. خط سوم، تألیف دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی جامعه شناس معروف صفحه ۲۷۱.

تنها توصیه می کند! بلکه حتی واجب می شمارد، این کاری است که غزالی کرده است، و این کاری است که سعدی نیز بر آن صحنه گذارده است. سعدی، این اصل اضطراری را، در عصر واژگونی معیارها، حتی به صورت یک قاعده طلایی، و یک فورمول رهایی بخش، درآورده است و آن را، این چنین اعلام می دارد که: دروغی مصلحت آمیز، به که راستی فتنه انگیز.

احساس لزوم و توصیه سودجویی از اسلحه دروغ واجب، برای دفاع از خود، همانند لزوم خوردن مردار، به خاطر رهایی از مرگ ناشی از گرسنگی، از نظر «جامعه شناسی اندیشه»، خود نشانه وجود خفقان و اضطرار، و فقدان سلامت و عدالت، در روابط انسانی یک عصر است. دلیل آشکار بر محکومیت یک نظام اجتماعی است. پیشتر و بیشتر از آنکه بخواهیم، بر سازنده چنین وسیله ای، بتازیم و یا به کار برندگان چنین اسلحه ای را، محکوم داریم، باید به چرایی های لزوم استفاده از آن بیندیشیم، نظامی را مردود شماریم که به جای برقراری ایمنی، با استقرار حکومت وحشت، روابط انسان ها را، در برابر یکدیگر، به صورت روابط گرگ و گوسفند، مسخ می دارد! مردمان را آنچنان در تنگنای گرسنگی فرو می افکند که به مردارخواری، دست آزند، و آن چنان در فشارشان می گذارد که ناچار از لطف و زیبایی، صراحت و راستی دیده بربندند، و به زشتی و کثافت دروغ، گوش و زبان، ببالایند!

خط سوم صفحه ۲۷۵ و ۲۷۶

بنابراین سعدی دروغ مصلحت آمیز را به شرط ضرورت و رعایت موازین شرعی، جایز می داند ولی مردم را از دروغ گفتن به شدت بر حذر داشته است:

«دروغ گفتن، به ضربت شمشیر ماند که اگر نیز جراحت درست شود، نشان بماند».

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است

باید که بگفتن دهن از هم نکشایی

گر راست سخن گویی و دریند بمانی

به ز آنکه دروغت دهد از بند، رهایی

گلستان - باب هفتم

## سعدی یا امامی هروی؟

سعدی در زمان حیات، به علت شهرتی که در قلمرو زبان فارسی پیدا کرده مورد رشک و حسد عده ای از شاعران صاحب نام قرار گرفته و در جای اشعار و آثارش اشاره هایی به این حاسدان مدعی کرده است از جمله:

زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی  
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
بدین صفت که به آفاق صیت شعر تو رفت  
نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست  
نه هر که دعوی زورآوری کند با ما  
به سر برد، که سعادت به پهلوانی نیست  
ولی به خواجه عطار گو ستایش مشک  
مکن که بوی خوش از مشتری نهانی نیست

سعدی این موهبت را از طبع خدا داد و فیض آسمانی می داند. شاید انگیزه سفر دوم سعدی و اظهار دلتنگی او که می گوید:

دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت  
وقت آنست که پرسی خبر از بغدادم

به علت رنجیدگی خاطر از کید حاسدان و مدعیان جاه طلب بوده است، که برای شکایت از آنان قصد رفتن به خدمت صاحب‌دیوان در بغداد کرده است:

هیچ شک نیست که فریاد من آنجا برسد  
عجب ار صاحب‌دیوان نرسد فریادم

از جمله کسانی که به سعدی رشک می‌برده، مجد همگر ملک الشعراء دربار اتابک ابوبکر بن سعد و نیز مدّاح خواجه شمس‌الدین جوینی بوده است. در تذکره دولتشاه سمرقندی آمده است که: «روزی خواجه شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان و ملک معین پروانه<sup>۱</sup> و مولانا نورالدین رصدی و ملک افتخارالدین کرمانی به اتفاق قطعه‌ای به حضور خواجه مجدالدین همگر فارسی فرستادند، از او استفسار کردند، پروانه گفت:

رشمع فارس مجد ملت و دین  
سوآلی می‌کند پروانه روم

ملک افتخارالدین و نورالدین رصدی گفتند:

ز شاگردان تو هستند حاضر  
رهی و افتخار و نور مظلوم  
صاحب‌دیوان گفت:

چو دولت حضرتت را هست لازم  
دعاگو صاحب دیوان ملزوم  
ز شعر تو و سعدی و امامی  
کدامین به پسندند اندرین بوم

---

۱. معین‌الدین سلیمان بن علی پروانه دیلمی از وزرای سلاجقه روم و حکمران آسیای صغیر از جانب ایاقاخان مقتول به سال ۶۷۵ هـ.ق، تاریخ ادبیات در ایران صفحه ۵۴۹ جلد ۳/۱.

تو کن تعیین این، چون ملک انصاف  
بود در دست تو چون مهره در موم

مجدهمگر پاسخ قطعه را چنین فرستاد:

ما گر چه به نطق طوطی خوش نفسیم  
بر شکر گفته‌های سعدی مگسیم  
در شیوه شاعری به اجماع اُمم  
هرگز من و سعدی به امامی نرسیم

سعدی که این رباعی را می‌شنود، در جواب می‌گوید:

هر کس که به پایگاه سامی نرسد  
از بخت بد و سیاه کامی نرسد  
همگر که به عمر خود نکردست نماز  
آری چه عجب گر به امامی نرسد

با اینکه به نظر استاد دکتر صفا این روایت، مجعول است ولی در شرح احوال امامی هروی، از حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده و معاصر سعدی نقل کرده‌اند که: «از شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه پرسیدند که شعر امامی بهتر است یا مجدهمگر؟ در جواب فرمود:

همگر که به عمر خود نکردست نماز  
شک نیست که هرگز به امامی نرسد<sup>۱</sup>»

دولتشاه پس از ذکر روایت بالا می‌نویسد: «این فضل را که در حق امامی گفته‌اند، در شیوه صنایع بدایع شعری بوده باشد. والا سخن شیخ سعدی را مرتبه عالی و مشرب او را درجه



وافی است، از حقیقت و طریقت سخن او نشان می دهد، و از نمکدان لطافت آنی دارد، و امامی از صنایع علمای هرات است. « صفحه ۱۸۵

لطفعلی بیگ آذر بیگدلی (۱۱۹۵-۱۱۲۴) در آتشکده درباره داوری مجدهمگر چنین گفته است:

یکی گفت امامی، امام هری را  
ز سعدی فزون یافته مجدهمگر  
درین ماجرا چیست رای تو، گفتم  
ستمگر بود مجدهمگر ستمگر

هر چند استاد دکتر صفا، این قطعه ارسالی و داوری مجدهمگر را جعلی دانسته اند ولی در نزهة القلوب حمدالله مستوفی معاصر با سعدی، برای نخستین بار آورده شده و دولتشاه و دیگران از او نقل کرده اند.

به هر حال چه این روایت صحیح باشد یا نباشد یک حقیقت را آشکار می کند، که سعدی در زمان حیات مورد رشک و حسد مدعیان شهرت طلب بوده است و از دست آنان به فریاد آمده است.

## سعدی از دید صاحب‌نظران

«اهل ذوق اعجاب می‌کنند که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن گفته است ولی حق این است که سعدی هفتصد سال پیش به زبان امروزی ما سخن نگفته است بلکه ما پس از هفتصد سال به زبانی که از سعدی آموخته ایم سخن می‌گوییم یعنی سعدی شیوه نثر فارسی را چنان دلنشین ساخته که زبان او زبان رایج فارسی شده است. از برکت وجود سعدی زبان شعر و زبان نثر فارسی از دوگانگی بیرون آمده و یک زبان شده است. حسن سخن شیخ خاصه در شعر نه تنها بیانش دشوارست، ادراکش هم آسان نیست. چون آب زلالی که در آبگینه شفاف هست اما از غایت پاکی وجودش را چشم ادراک نمی‌کند، ملایمتش با خاطر مانند ملایمت هوا با تنفس است که در حالت عادی هیچ کس متوجه روح افزا بودنش نیست و اگر کسی بخواهد لطف آن را وصف کند به جز اینکه بگوید جانبخش است عبارتی ندارد.»

محمد علی فروغی در مقدمه گلستان

«سعدی منتهی الیه سیر تحول زبان فارسی قرار گرفت و ضابطه زبانی ست که ما بدان تکلم می‌کنیم. بعضی انحراف‌های سعدی نه تنها انحراف نیست بلکه فتوایی ست برای پیروی از او.»

علی دشتی در قلمرو سعدی ص ۶۱

«سعدی خداوند زبان پارسی است که اگر دعوی پیغمبری می کرد و معجز خود را کتاب بوستان و دیوان طیبات قرار می داد بی شبهه کسی نمی توانست این دعوی را درهم بشکند. کلیات شیخ به منزله قرآن زبان فارسی است. در آن عذوبت، طلاقت، فصاحت، بلاغت و حسن ترکیب و انتخاب کلمات باذوق مخصوصی تعبیه شده است و همیشه سرمشق پختگی و سلامت و زیبایست. سرشاری طبع سعدی در سرودن غزل های زیبای خالی از تکلف و اغراق و ابتذال که هفتصد سال مساعی گویندگان نتوانسته است از تازگی و درخشندگی آنها بکاهد و هر کس یکی چند غزل خوبی گفته، به خود بالیده است که اشعار او شبیه اشعار شیخ می باشد. نه به عقیده من بلکه به دلیل کلیات شیخ، بزرگترین شاعر ایران سعدی است.»

علی دشتی در کتاب سایه ص ۱۶۵ و ۱۶۷

«تصور نمی رود که هیچ یک از شعرا و ادبای عالم بر ملت هم زبان خود آن اندازه که سعدی بر روح و زبان و ذوق و فکر ملت ایران و عامه فارسی زبان تسلط دارد، استیلای ادبی داشته باشد.»

عباس اقبال در تاریخ مغل ص ۵۳۴

«سعدی نه تنها شاعر و نویسنده بلکه از بزرگان فلاسفه اجتماعی و متفکرین جهان است که نظیرش کمتر به دست ملتی افتاده است.»

جلال همایی مکتب سعدی ص ۱۰۶

«بزرگترین و والاترین امتیاز شیخ سعدی در شعر و سخن همانا حریت فکر و آزادی قلم است تنها یک بیت شیخ کفه اش بر همه آثار دیگران می چربد. شیخ، ابوالآباء غزل می باشد.»

شبللی نعمانی در شعرالعجم ترجمه فخر داعی گیلانی

«سعدی شیرازی بی تردید بزرگترین شاعر است که بعد از فردوسی آسمان ادبی فارسی را به نور خیره کننده خود روشن ساخت و آن روشنی با چنان نیرویی همراه بود که هنوز پس از گذشت هفت قرن تمام از تأثیر آن کاسته نشده است، و این اثر تا پارسی برجاست همچنان برقرار خواهد ماند. زبان استادانه فصیح او زبان دل و عشق و محبت و او خود نشانه تمام عیار است از «آدمیت» به همان معنی بسیار کامل که بیان کرده است:

تن آدمی شریفست به جان آدمیت  
نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

شهرتی که سعدی هم در حیات خود به دست آورد، بعد از مرگ او با سرعتی بی سابقه افزایش یافت و او به زودی به عنوان بهترین شاعر زبان فارسی و یا یکی از بهترین و بزرگترین شعرای درجه اول زبان فارسی شناخته شد و سخن او حجت فصحا و بلغای فارسی زبان قرار گرفت. وی گوینده ایست که زبان فصیح و بیان معجزه آسای خود را تنها وقف مدح و یا بیان احساسات عاشقانه و امثال این مطالب نکرد. بلکه بیشتر آن را به خدمت ابناء نوع گماشت و در راه سعادت آدمیزادگان و موعظه آنان و علی الخصوص راهنمایی گمراهان بکار برد، و درین امر از همه شاعران و نویسندگان فارسی زبان موفق تر و کامیاب تر بود. سعدی در شعر، همچنان که در نثر، سبکی نو دارد و این سبک نو ایراد معانی بسیار تازه و لطیف و ابداعی است در الفاظ ساده و روان و سهل که در عین حال حائز همه شرایط فصاحت به حد اعلای آن است.»

دکتر ذبیح اله صفا در تاریخ ادبیات ایران جلد سوم ص ۵۸۵ - ۶۱۰ و ۶۱۲

«امرسون نویسنده و متفکر معروف آمریکایی در قرن نوزدهم می گوید: «سعدی به زبان همه ملل و اقوام عالم سخن می گوید و گفته های او مانند هومر و شکسپیر و سروانت و موتینی همیشه تازگی دارد.»

امرسون کتاب گلستان را یکی از اناجیل و کتب مقدسه دینانی جهان می داند و معتقد است که: «دستورهای اخلاقی آن، قوانین عمومی و بین المللی است.»

آثار و افکار سعدی تقریباً یک قرن پیش از همه شعرای دیگر ایرانی در اروپا ترجمه شده و خواننده داشته است. گلستان در سال ۱۶۵۱ به زبان لاتین ترجمه شد و ولتر و سایر متفکران عصر او، آن را بسیار ستوده اند و با نظر تحسین به مندرجات آن نگرسته اند. اما بوستان در نظر بنجامین فرانکلین مقامی بسیار شامخ تر و والاتر داشته است. به طوری که وقتی جمله ای از آن را در جزو موعظه های «جرومی»، «تیلار» روحانی و واعظ مشهور انگلیسی قرائت کرد درباره آن گفت: «این جمله باید قاعدتاً یکی از جمله های مفقوده اشعار تورات باشد. داستانی که سعدی درباره صبر و قناعت آورده است چنان در افکار مردم قرن

هجدهم مؤثر واقع شده بود که آن را بی گمان از آیات و تأویلات آسمانی می‌پنداشتند و به زحمت باور می‌کردند که این افکار حکیمانه زادهٔ اندیشهٔ دانشمند ایرانی است و از فارسی به لاتین ترجمه شده است.

گلستان دربارهٔ همهٔ محرکات نفسانی بشری بحث می‌کند و وسعت دامنهٔ معقولات آن به قدری است که از پست‌ترین اغراض و هواهای انسانی گفتگو می‌کند تا عالی‌ترین صفات و کیفیات روحی او، می‌گویند سعدی نزدیک به یک قرن عمر کرده و به مسافرت‌های بسیار رفته است و از سرزمین هند تا دیار طرابلس را در غرب دیده است. به واسطهٔ همین سیر آفاق و برخورد با مردمان بسیار از هر قوم و نژاد و از هر دین و ایمان، سعدی صاحب مشربی وسیع و سعهٔ صدری بی‌نظیر شده است و همین وسعت مشرب و روحیهٔ جهانی اوست که او را از مردمان غربی معاصر خودش و حتی از بزرگان و متفکرین دورهٔ جنگ‌های صلیبی نیز ممتازتر و والاتر می‌سازد.»

قلمرو سعدی تألیف علی دشتی صفحات ۲۴۴ و ۲۴۵ به نقل از کتاب: «گنجینهٔ ادبیات آسیایی» تألیف JOHN D. YEHAUEAN چاپ آمریکا

گلستان و بوستان سعدی از لحاظ زیبایی اسلوب، و تنوع مطالب نیروی بیان و سلاست شعر، و بدیع بودن تشبیهات، و وجود اندرزها و مطالب اخلاقی و اجتماعی، دو اثر جاودان زبان فارسی است و دیوان سعدی در ایران بیش از هر کتابی خوانده می‌شود.  
ادوارد براون - یک سال در میان ایرانیان - ترجمهٔ ذبیح الله منصوری

سعدی همیشه «مایه»‌های شاعرانهٔ خود را به مدد تصویرها بسط داده است. تصویرها و صور خیال رکن و سائل بیان او را تشکیل می‌دهد و مطالعهٔ سبک سعدی بر روی هم همان مطالعهٔ صور خیال است.

از برای سعدی اندیشه‌ای به اندیشهٔ دیگر پیوند می‌یابد و این اندیشه نیز هرگز اندیشه‌ای مجرد و انتزاعی نیست بلکه بسیار نزدیک به تصویرست. تمام لذت سبک سعدی از پیوند اندیشه‌ها با هم سرچشمه می‌گیرد و این لذت به اندازه‌ای عالی است که حتی ترجمه نیز آن را از بین نمی‌برد. این پیوند خشک و انتزاعی نیست بلکه یک اندیشه است که با تصویر

تحقق یافته است. اندیشه و تصویر چنان با هم آمیخته است که خواننده از خود می پرسد آیا امکان دارد که اندیشه ای بدون تصویری ملموس به مغز سعدی خطور کرده باشد؟ در آثار سعدی قسمت های بسیاری دیده می شود که در آنها تصویر با اندیشه درمی آمیزد و حتی چنان با اندیشه آمیخته می شود که تصویر تبدیل به همان اندیشه می گردد.

هانری ماسه - تحقیق درباره سعدی - ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی

و دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی صفحه ۳۰۵



## شهرت سعدی در اروپا

به گفته گارسن دوتاسی<sup>۱</sup>: «سعدی یگانه نویسنده ایرانی است که در اروپا محبوبیت یافته است.» فرانسه، با نشر ترجمه ناقص آندره دوریه<sup>۲</sup> در سال ۱۶۳۴ میلادی افتخار معرفی گلستان را به جهان غرب دارد.

بعد از فرانسه، آلمان با ترجمه اکسن باخ<sup>۳</sup> و اولتاریوس<sup>۴</sup> پیش قدم شد. ژنتیوس<sup>۵</sup> در آمستردام متن فارسی گلستان را همراه با ترجمه لاتینی آن انتشار داد. در همان زمان ترجمه گلستان به زبان هلندی توسط ژ. و. دوئزبرگ<sup>۶</sup> منتشر شد. در قرن هیجدهم ترجمه های گلستان و اقتباس هایی از آن در اروپا افزایش یافت. از آغاز قرن نوزدهم ادبا و فضیای اروپایی از افکار سعدی متأثر شدند: گوته آنها را در دیوان شرقی و غربی به کار برد (در سال ۱۸۱۹)، روکرت<sup>۷</sup> آنها را به شعر آلمانی درآورد. پیش از اینان، در فرانسه سن لامبر<sup>۸</sup>

---

1. GARCIN DE TASSY

2. ANDRE DE RYER

3. OCHSENBACH

4. OLEARIUS

5. GENTIMS

6. J.V. DUISBERG

۷. FREDERCH RUCKERT شاعر آلمانی (۱۷۸۹ - ۱۸۶۶) قطعاتی درباره وحدت وجود نیز سروده است که افکار و شکل آنها را از شاعران شرقی اقتباس کرده است. (م)  
۸. (۱۷۱۰ - ۱۸۰۳) شاعر فرانسوی که اشعاری سهل و ممتنع دارد. (م)



ترجمه، حکایات شرقی سعدی را به قطعه شعر خود به نام «فصل‌ها» و «قصه‌ها و قطعات گریزان» افزود. دیدرو<sup>۱</sup> مقاله‌ای به گلستان اختصاص داد. ولتر<sup>۲</sup> به گفته مادام رولاند<sup>۳</sup> آثار سعدی را خوانده بود سرانجام، رمانتیک‌ها از ابتدا سعدی را از آن خود شمردند زیرا نام او را در شرقیات<sup>۴</sup> می‌بینیم. از طرف دیگر، در ممالک عمده اروپا چاپ‌ها و ترجمه‌های آثار سعدی پشت سر هم انتشار یافت.

این محبوبیت سعدی را در اروپا تنها با نوعی تجانس فکری وی با نبوغ غربی می‌توان تعبیر کرد، تجانسی که بی‌شک اصولاً بر اثر سبک زیبا و ظریف و موجز سعدی به وجود آمده است. ما غربیان وقتی آثار شاعران بزرگ ایران را می‌خوانیم، با وجود همه نبوغ آنان، فکری ناآشنا در آن‌ها می‌یابیم. در آثار سعدی حتی با خواندن ترجمه آنها، این تباین از بین می‌رود. با خواندن کتاب‌های سعدی این پیوستگی دائم و معتدل عقل و تخیل، این فلسفه عقل سلیم، و این اخلاق کاملاً عملی که با سبکی بسیار هموار بیان شده است، مشاهده می‌گردد. رنان<sup>۵</sup> که همیشه بسیار دان بود، وقتی می‌گفت: «سعدی به واقع یکی از ماست»، اشتباه نمی‌کرد، حتی وجود این خواص ممکن الوصول بشری در سعدی، که نظیر آن نادرست، راه را از برای پیوستن وی به آن گروه جهانی که دنیای ادبی عالم بشری را به وجود می‌آورند، باز می‌کند.

تحقیق درباره سعدی صفحات ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۱. (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴) نویسنده بسیار معروف و از بنیان‌گذاران دایره المعارف فرانسه.

۲. (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) نویسنده و فیلسوف نامدار فرانسوی (م)

۳. (۱۷۵۴ - ۱۷۹۳) زن تیزهوش فرانسوی که عاشق هنر و ادبیات بود.

۴. کتاب اشعار غنایی ویکتور هوگوست که به سال ۱۸۲۸ تصنیف شده است. (۴)

۵. زبان‌شناس، مورخ، منتقد و نویسنده فرانسوی. (م)

## مزار سعدی و بوی آخر «شدالازار»

در شماره ۳۱ چهارشنبه دوم اردیبهشت، روزنامه «نیم نگاه» در صفحه‌ی ۴، مقاله‌ای زیر عنوان «ذکر مزار شیخ اجل سعدی شیرازی در کتاب شدالازار» به قلم نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» درج شده که نویسنده‌ی آن معتقدست که شرح مقبره و زندگانی سعدی به احتمال قوی، در نسخه اصلی زمان مؤلف نبوده و در قرن‌های اخیر، دوستانِ سعدی، آن را از کتاب نفحات الانس جامی از فارسی دری به عربی ترجمه کرده و به آخر کتاب شدالازار افزوده‌اند!

کتاب «شدالازار فی خطّ الاوزار عن زوّار المزار» را شیخ معین الدین ابوالقاسم جُنید شیرازی تألیف کرده و به سال ۷۹۱ ه. ق. آن را به پایان برده است.<sup>۱</sup>

کتاب «نفحات الأنس من حضرات القدس» را جامی در سال ۸۸۳ ه. ق. به اتمام رسانیده است. بنابراین جامی آن را ۹۲ سال بعد از «شدالازار» تألیف کرده است.<sup>۲</sup>

کتاب شدالازار در شرح احوال و محل گور ۳۱۵ تن از عارفان، زاهدان، عالمان، امیران و

---

۱. کتاب شدالازار را علامه محمد قزوینی با حواشی بسیار دقیق تصحیح کرده است و با مقدمه استاد عباس اقبال در سال ۱۳۲۸ در ۶۴۱ صفحه منتشر شده است.

۲. کتاب نفحات الانس به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور در سال ۱۳۳۶ با ۶۷۹ صفحه در تهران انتشار یافته است.

سلاطینی نوشته شده است که در خاک پاک شیراز، در هفت گورستان به خواب ابدی رفته‌اند. منظور مؤلف از تألیف شدّالازار، همچنان که از نام کتاب پیداست، تهیه راهنمایی برای زیارت کنندگان قبور نامداران، در هفت گورستان زمان خود بوده است. در مقدمه کتاب به قلم تحقیق شادروان استاد عباس اقبال آمده است:

«... مؤلف کتاب را به عدد روزهای هفته به هفت قسمت یا نوبت که هر قسمت یا نوبت شامل ذکر دفن شدگان یکی از قبرستان‌های معروف شیراز باشد، تقسیم نموده تا زیارت کننده هر کدام را به نوبت در یکی از ایام هفته و اگر نتواند، هر کدام را در یک شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کند و به این ترتیب زیارت خود را از تمام آن‌ها در هفت روز یا هفت هفته به انجام رساند و این هفت قسمت یا نوبت به قرار ذیل است:

- نوبت اول - در ذکر دفن شدگان قبرستان شیخ کبیر و حوالی آن.
- نوبت دوم - در ذکر دفن شدگان قبرستان با هلیه و حوالی آن.
- نوبت سوم - در ذکر دفن شدگان قبرستان دارسلم و حوالی آن.
- نوبت چهارم - در ذکر دفن شدگان قبرستان اُم کلثوم و حوالی آن.
- نوبت پنجم - در ذکر دفن شدگان قبرستان باغ نو و حوالی آن.
- نوبت ششم - در ذکر دفن شدگان قبرستان جامع عتیق و حوالی آن.
- نوبت هفتم - در ذکر دفن شدگان قبرستان مُصلّی و حوالی آن.

سپس شادروان استاد عباس اقبال مؤرخ و ادیب یگانه زمان می‌نویسد: «در این هفت نوبت مؤلف در مجموع ترجمه‌ی ۳۱۵ نفر را عنوان کرده و سیصد و پانزدهمین یعنی آخرین کسی که ترجمه‌ی حال او درین کتاب مذکور شده، شیخ مُشرف الدین مصلح بن عبدالله یعنی افصح المتکلمین سعدی شیرازی است و در هیمین کتاب شدّالازار است که نام و کُنی‌ی شیخ صحیح و بر طبق مأخذ قدیمی دیگر نوشته شده است.»<sup>۱</sup>

کتاب شدّالازار در اوائل قرن نهم هجری توسط پسر مؤلف «عیسی بن جنید شیرازی» به

نام تذکره هزار مزار یا مزارات شیراز از عربی به فارسی ترجمه شده است.<sup>۱</sup>  
 اما نفحات الأنس در شرح احوال ششصد تن از علما و فضلاء مشایخ صوفیه است که  
 تصحیح کننده آن در مقدمه کتاب می نویسد:

«اصل آن کتاب به زبان تازی به نام «طَبَقَاتُ الصُّوفِيَّة» تألیف محمد بن حسین سلمی  
 نیشابوری بوده است و خواجه عبدالله آنصاری آن کتاب را به زبان هِزُوی تقریر کرده و سپس  
 جامی به خواهش امیر علی شیرنوائی آن را به فارسی دری برگردانیده و ترجمه احوال مشایخ  
 دیگر را تا زمان خود بر آن افزوده است.»<sup>۲</sup>

جامی نه تنها شرح احوال سعدی را از شَدَّ الإِزَار به فارسی دری ترجمه کرده است، بلکه  
 سرگذشت تمام عارفان و صوفیان نامدار فارس را از آن کتاب مستطاب ترجمه نموده و در  
 نفحات الأنس آورده است.

برای نمونه چند مورد آن را در این جا از آن دو کتاب می آوریم: در شَدَّ الإِزَار در احوال  
 شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله باکوئی چنین آمده است: «شیخ ابو عبدالله محمد بن عبدالله  
 المعروف به باکویه، كَانَ مُتَبَحَّرًا فِي الْعُلُومِ قَدْ لَقِيَ الْكَبِيرَ ابَا عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ حَفِيفٍ فِي أَيَّامِ  
 شَبَابِهِ، ثُمَّ سَافَرَ وَلَقِيَ الشَّيْخَ ابَا سَعِيدِ بْنِ أَبِي الْخَيْرِ الْمِيهَنِيَّ بِهَيْبَابُورٍ وَجَاوَرَ عِنْدَهُ وَلَقِيَ الشَّيْخَ  
 ابَا الْعَبَّاسِ النَّهْأَوَنْدِيَّ بِهَا وَجَرَى بَيْنَهُمَا فِي الطَّرِيقَةِ نَكَاتٌ وَأَبْحَاثٌ فَاعْتَرَفَ أَبُو الْعَبَّاسِ بِفَضْلِهِ وَ  
 سَبَقِهِ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى شِيرَازٍ وَأَقَامَ بِمَغَارِهِ مِنَ الْجِبَالِ الصَّبُويَّةِ.»<sup>۳</sup>

جامی عین آن عبارات شَدَّ الإِزَار را چنین ترجمه کرده است: «شیخ ابو عبدالله محمد بن  
 عبدالله معروف به باکویه، مُتَبَحَّرٌ بوده است در علوم، در جوانی شیخ ابو عبدالله حفیف را  
 دیده، بعد از آن از شیراز سفر کرده بود. در نیشابور شیخ ابوسعید قدس الله تعالی آسار هم را

۱. تذکره هزار مزار یا مزارات شیراز ترجمه عیسی بن جنید به سال ۱۳۲۰ توسط کتابخانه احمدی شیراز  
 چاپ شده و در سال ۱۳۶۴ به تصحیح و حواشی سودمند شادروان دکتر نورانی وصال به وسیله آن کتابخانه  
 بار دیگر انتشار یافته است.

۲. مقدمه مفصل نفحات الانس به قلم تحقیق مهدی توحیدی پور.

۳. شَدَّ الإِزَار، ص ۳۸۰.

ملاقات کرده بود و با شیخ ابوالعباس نهاوندی مدتی مصاحب بود و میان ایشان در طریقت سخنان بسیار گذشته بود و شیخ ابوالعباس به فضل و سیق وی اعتراف نمود. بعد از آن به شیراز مراجعت کرد و در مغاره کوهی که نزدیک به شیرازست منزوی شد.<sup>۱</sup>

همچنین شرح احوال شیخ ابوزرعه اردبیلی در شَدَّالِزَار چنین آمده است: «الشیخ ابوزرعه عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی، العالم الزَّاهد، سافر البلاد و عمر و رحل الی الشیخ الکبیر ابی عبدالله محمد بن حقیف مع ایه و صاحباه فی طریق الحجاز ثم فارقاه فی مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم...»<sup>۲</sup>

جامی آن را چنین ترجمه کرده است:

«شیخ ابوزرعه، نام وی عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی است. عالم بوده و زاهد، سفر بسیار کرده بود و عمر بسیار یافته، با شیخ ابو عبدالله حقیف در راه حجاز تا به مدینه همراه بود.»<sup>۳</sup>

در شرح احوال نجیب الدین بُزْغَش در شَدَّالِزَار چنین آمده است: «الشیخ نجیب الدین علی بن بُزْغَش العالم المحقّ المحقّق، منبع الحقائق و المعارف و مجمع الشواهد و اللطائف، کان ابوه من أُمّاء التجار و الاغنیاء الکُبار قدم شیراز من الشام، فتوطن و تزوّج...»<sup>۴</sup>

در نفحات الأنس ترجمه عبارات بالا چنین است:

«شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی، وی عالم بود و عارف، سرچشمه علوم و معارف، و پدر وی از امنای تجار و اغنیاء کبار بود، از شام به شیراز آمده بود و آنجا متاهل و متوطن شده...»<sup>۵</sup>

در شَدَّالِزَار در شرح احوال شیخ اجل سعدی چنین آمده است:

«شیخ مُشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی، کان من افاضل الصوفیه المجاورین فی بقعه الشیخ الکبیر ابی عبدالله رحمة الله علیه ذا حَقِّ تام من العلوم و نصیب وافر من

۱. نفحات الأنس، ص ۳۲۰.

۲. شَدَّالِزَار، ص ۲۲۳.

۳. نفحات الأنس، ص ۲۲۳.

۴. شَدَّالِزَار، ص ۳۳۴.

۵. نفحات الأنس، ص ۴۷۳.

الاداب... و در مورد تاریخ وفات شیخ اجل و محل دفن او نیز آمده است:.... تُوفى فى سنة احدى و تسعين ستمائه و دفن فى صُفّه خانقاهه العالیه.<sup>۱</sup>

جامی شرح احوال حضرت شیخ را چنین ترجمه کرده است:

«شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله السعدی شیرازی رحمه الله از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه‌ی شریف شیخ ابو عبدالله حنفی قدس الله تعالی سره بود. از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل... و وی در سنه احدى و تسعين ستمایه برفته از دنیا رحمه الله تعالی»<sup>۲</sup>

از چند مورد یاد شده برمی آید که جامی شرح حال عارفان فارس را از جمله سعدی در شدّال‌آزار جمله به جمله ترجمه کرده و در نفحات الانس آورده است.

با مقایسه شرح احوال سعدی با سه تن از عارفانی که ذکر کردیم، با توجه به این که سراسر کتاب نفحات الانس ترجمه است، نمی توان قبول کرد که اخیراً دوستداران سعدی شرح احوال آن استاد سخن را از فارسی دری به عربی ترجمه کرده و به آن کتاب افزوده باشند. از محتوای عبارات جامی، در شرح احوال سعدی پیداست که کلاً ترجمه است.

شدّال‌آزار به هیچوجه با دو قلم یا دو انشاء نوشته نشده، بلکه فصاحت بیان در سراسر کتاب از جمله در ذکر احوال سعدی یکسان و از انشاء جامی درباره سعدی به طور کامل پیداست که مطالب را ترجمه کرده است. اگر این عبارات ترجمه نبود، درباره وفات سعدی نمی نوشت که در سنه احدى و تسعين ستمائه برفته از دنیا بلکه می نوشت: از دنیا برفته. در آن مقاله آمده است:

«مهمترین نکته که بی تردید الحاقی بودن ذکر مقبره‌ی شیخ را در شدال‌آزار اثبات

می کند، توجه به قید «رحمة الله علیه» است که به دنبال نام شیخ کبیر ابی عبدالله بن حنفی شیرازی در متن مربوط به خاکدانی شیخ بزرگوار سعدی شیرازی در شدّال‌آزار آمده است. در سراسر کتاب بیش از ۶۰ بار نام شیخ کبیر آمده است و هرگز نام این شیخ بزرگ با قید «رحمة الله» همراه نبوده است. در نیفزودن تمنای رحمة الله علیه در پی نام ابن حنفی از

سنت شیعه پیروی کرده، که پیوسته از آوردن چنین ادعیه‌ای در پس نام غیر شیعه پرهیز داشته است. می‌دانیم شیخ کبیر به نص صریح و متوالی شافعی است. در شیعه بودن ابوالقاسم جنید شیرازی و پسرش عیسی بن جنید نیز جای تردید نیست. شیخ آقا تهرانی، این پدر و پسر را در ردیف تألیفات شیعه فهرست کرده است. بدین ترتیب محال است که جنید شیرازی تنها در یک مورد آن هم در متن مربوط به ذکر مقبره شیخ اجل قید رحمت الله علیه را در پی نام شیخ کبیر آورده باشد. مگر این که این متن را از جامی بدانیم که شیعه نبوده است. در این صورت مسلم می‌شود که برگ آخر کتاب شدال‌الزار بر قلم ابوالقاسم جنید شیرازی نگذشته است. متنی الحاقی و در همین اواخر با رونویس کردن، از یاد شیخ در نفحات الانس بر آن کتاب افزوده‌اند.»

این که در آن مقاله آمده است هرگز نام شیخ کبیر ابی عبدالله بن حنفی با قید رحمة الله علیه در سراسر کتاب همراه نبوده است، درست نیست.

در چند مورد که دعای رحمة الله علیه به دنبال نام شیخ کبیر آمده، از شدال‌الزار نقل می‌کنیم:

در صفحه ۴۵ و ۴۶ در تاریخ وفات شیخ کبیر چنین آمده است: «توفي ليلة الثلاثاء الثالث والعشرين من رمضان سنة احدى و سبعين و ثلثمائة رحمة الله».

و نیز در صفحه ۴۷ آمده است:

«قال الديلمي سمعت الشيخ الكبير رحمة الله، يقول كيف لا أحب ابا احمد...»

همچنین در تاریخ وفات شیخ ابوالاحمد الکبیر چنین آمده است:

«توفي سنة سبع و سبعين و ثلثمائة و دفن خلف الشيخ الكبير بحظيرته المقدسه رحمة الله

صفحه ۴۷.

هر جا نام شیخ کبیر با عده دیگری آمده، رحمة الله عليهم اجمعين قيد شده است:

«الشيخ معين الدين ابوذر عبدالله و دفن في زاوية المتخذة بجانب رباط الشيخ الكبير

رحمة الله عليهم اجمعين. صفحه ۵۹.

اما جنید شیرازی و پسرش عیسی هم شیعه نبوده‌اند بلکه مانند اکثریت مردم شیراز در آن

زمان، شافعی مذهب بودند بدین معنی که با ابو عبدالله بن خفیف هم مذهب بوده‌اند.  
 جنید خود را از اعقاب خلیفه دوم عمر بن الخطاب می‌دانست.<sup>۱</sup> در نخستین غزل دیوانش،  
 مردم را به پیروی از خلفای راشدین توصیه می‌کند و می‌گوید:  
 همچو صدیق ار بدانی معنی علم الیقین  
 پیشوای زمره‌ی اخیار گرداند ترا  
 و ر به جای آری به رغبت چون عمر فرمان حق  
 بر جهان فرمانده و سالار گرداند ترا  
 و ر به بازی مال و سر در راه او عثمان صفت  
 در دو عالم مظهر انوار گرداند ترا  
 در کَرَم کوش و سخا و لطف در راه خدا  
 تا رفیق حیدر کَرّار گرداند ترا  
 البته اجتهاد در برابر نص نه معقول است و نه مقبول  
 و نیز در آن مقاله آمده است که:

«... چرا جنید بزرگ ذکر مقبره‌ی این بزرگ مرد ادب فارس را در انتهای فصل

مربوطه و در ذیل ودون دیگران حتّا شاه شجاع، آورده است؟»

جنید در تألیف شدّال‌إزار به طور کامل رعایت تقدّم تاریخی و مقام و منزلت صوری و معنوی صاحبان قبور را نکرده، بلکه خواسته کتاب راهنمایی برای زیارت کنندگان هفت قبرستان و حوالی آنها تألیف کند و به معرفی نام و آثار بزرگان خفته در آن قبرستان‌ها پردازد. بنابراین مبنای کتاب بر تعیین محل و موقعیت جغرافیائی و دوری و نزدیکی قبرستان‌ها به مرکز شهر گذاشته است. چون قبرستان مُصَلّی و حوالی آن دورترین قبرستان به شهر بوده است، آن را در نوبت هفتم و بخش آخر کتاب قرار داده است.

---

۱. دیوان جنید شیرازی با مقدمه مفصل به قلم تحقیق شادروان استاد سعید نفیسی در سال ۱۳۲۰ توسط کتابخانه احمدی شیراز به چاپ رسیده است.



از آنجا که مقبره شیخ اجل، دورترین نقطه حوالی گورستان مصلی بوده است، طبعاً چگونگی مقبره و شرح احوال سعدی را، در آخر نوبت هفتم و آخر کتاب گذاشته است. نویسنده آن مقاله نام چند قبرستان تاریخی را به میل خود تغییر داده است و هر قبرستان را به نام نخستین کسی که در آغاز هر نوبت شرحی از او آمده، نامیده است تا شاید بتواند راهی بجائی برد.

نام قبرستان عتیق را به قبرستان احمد بن موسی و نام گورستان باغ نو را به آستانه سید علاءالدین حسین تغییر داده است غافل از این که پیش از پیدا شدن مقبره‌های آن حضرات در دوره اتابکان، قبرستان‌های عتیق و باغ نو در آنجاها وجود داشته است. و نیز نام قبرستان مصلی را به گورستان علی بن حمزه تبدیل کرده است!

قبرستان دارسلم را نیز اشتهاً گورستان مسلم نوشته است.

به نشانه‌هایی چند حقیر معتقد است که حتی جنید بزرگ ابوالقاسم شیرازی در شدالازار و به تبع آن عیسی بن جنید در مزارات شیراز سخنی از مقبره‌ی شیخ، صدسال پس از درگذشت وی، نیاورده‌اند و ذکر وی از زاویه و خانقاه و خاکستان وی نکرده‌اند. اثبات این مطلب مدعیان زبان فارسی را مکلف می‌کند که در زندگی شیخ کنکاش ژرفتری کنند و شخصیت این انسان شریف عاشق پیشه‌ی یکه سرا را بیش از این با آسانی و عامی گوئی درباره‌ی وی مهمل نگذارند. باری، صاحب این قلم مدعی است آن مطلب که اینک تنها در برگ آخر شدالازار و ترجمه‌ی فارسی آن، به مزار چون لاله زار سعدی اشاره دارد، به احتمالی بسیار زیاد، الحاقی و متعلق به قرون اخیر است و ادعای خود درباره‌ی این الحاق را با نشانه‌های زیر معتبر می‌کند:

۱ - تصحیح موجود شدالازار، اثر پر قدر معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، بنابر نسخه‌های قدیم انجام نشده است و به احتمال بسیار، مراجع این تصحیح، دورتر از قرن ۱۲ و یا حتی ۱۳ هجری نمی‌رود، متأسفانه هر دو استاد بزرگ، علامه قزوینی و عباس اقبال، اطلاعات کافی درباره‌ی نسخه‌های مرجع خود نمی‌دهند و ذکر وی از سال کتابت نسخه‌های

مورد رجوع خویش نمی آورند.

مبانی طبع کتاب شدالزار بر سه نسخه بوده است به این شرح:

۱ - نسخه بالنسبه قدیمی کتابخانه موزه بریتانیا در لندن به نشانی Supp677 به خط نسخ که در حواشی این چاپ همه جای آن را به علامت «ب» نموده ایم و اساس طبع نیز بر آن نهاده شده است.

۲ - نسخه «م» یعنی نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی (فهرست مرحوم اعصامی، جلد دوم، شماره ۵۵۹ ص ۳۲۸ که نسخه‌ای است بالنسبه قدیمی به خط نسخ ولی ورق اول آن به خط جدیدتر است و ورق آخر آن نیز افتاده است.

۳ - نسخه «ق» متعلق به آقای تقی بهرامی، که از دو نسخه دیگر بالنسبه مصحح تر است و مالک محترم آن در تمام تصحیح کتاب آن را از راه لطف در اختیار ما گذاشته بودند. شدالزار، مقدمه، به تصحیح عباس اقبال ص ۶ واقماً پنهان کردن چنین صریح سال کتابت نسخه‌های مرجع شدالزار حیرت آور است. چگونه ممکن است استادان عالی قدری چون قزوینی و اقبال از سال کتابت نسخه‌های مورد رجوع خود چنین به ابهام سخن گفته باشند؟»

شادروانان علامه قزوینی و استاد عباس اقبال کتاب‌های مهم و متعدد تصحیح کرده‌اند و در تمام موارد با وسواس و دقت بسیار کوشیده‌اند که در مقدمه نام مؤلف کتاب و بلافاصله تاریخ کتابت را بنویسند ولی متأسفانه سه نسخه مرجع از شدالزار بیشتر در اختیار نداشته‌اند و هر سه نسخه به علت افتادگی صفحه اول یا آخر یا به سبب غفلت کاتب قید تاریخ در استنساخ آن‌ها نشده، هیچ ابهام یا خدای نخواستہ تعمیدی در پنهان کردن تاریخ صریح کتابت آن سه نسخه نداشته‌اند.

چون محل نگاه‌داری آن سه نسخه مرجع مزبور معین است و برای رفع ابهام، خوب است ایشان به آنها مراجعه کرده و تاریخ کتابت هر سه نسخه را پیدا و اعلام کنند.

و نیز مآخذ تصحیح هزار مزار، دو نسخه فاقد تاریخ بوده است یکی نسخه چاپی کتابخانه

احمدی شیراز که از روی نسخه خطی متعلق به مرحوم شعاع الملک<sup>۱</sup> استنساخ شده است و نسخه دیگر متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار سابق (مطهری) که در اختیار شادروان دکتر نورانی وصال بوده است.

چون نویسنده آن مقاله در نوشتن سطور بالا مدعای خود را بر «احتمالی بسیار زیاد» گذاشته است، فاقد استدلال منطقی است زیرا اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال وقتی که در کشف مسأله‌ای احتمالی پیش آید، هر گونه استدلالی باطل است.

نویسنده مقاله با این تمهیدات می‌خواهد القاء شبهه در محل دفن شیخ اجل سعدی بنماید، زیرا در کتاب «مگر این پنج روزه» در صفحه ۱۹۶ از قول ابن بطوطه هم می‌نویسد که آنجا مدفن شیخ صالح است که در کنار چشمه رکن آباد قرار گرفته است!

سرچشمه رکن آباد تا آرامگاه سعدی حداقل ۱۵ کیلومتر فاصله دارد و قنات سعدی را به رکن آباد به اشتباه گرفته، هم چنان که شیخ مصلح را به اشتباه شیخ صالح نوشته است. شاید این اشتباه هم از کاتبان بوده است ولی به بینیم ابن بطوطه در مورد قبر سعدی چه نوشته است:

«از مشاهدی که در بیرون شهر شیراز واقع شده قبر «شیخ صالح» معروف به سعدی است که در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود بوده و گاهی نیز در بین سخنان خویش شعر عربی سروده است. مقبره سعدی زاویه‌ای دارد نیکو با باغی نمکین که او خود در زمان حیات خویش بنا کرده و محل آن نزدیک سرچشمه‌ی نهر معروف رکن آباد است و شیخ در آن جا حوضچه‌هایی از مرمر برآورده که برای شستن لباس می‌باشد. مردمان از شهر به زیارت شیخ آمده پس از خوردن غذا در سفره خانه شیخ و شستن لباس‌ها مراجعت می‌کنند و من خود نیز چنین کردم.»<sup>۲</sup>

چنین پیدا است که نویسنده مقاله از به جد گرفتن «صالح» خواسته القاء شبهه کند که اینجا مقبره شیخ مصلح‌الدین سعدی نیست بلکه از آن شیخ صالح است!

۱. نسخه شعاع الملک را شادروان علی اصغر حکمت خریده و جزء کتاب‌های دیگر خود به کتابخانه دانشگاه تهران اهداء کرد.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، جلد اول، صفحه ۲۰۹.

ابن بطوطه به صراحت مقبره را از سعدی می‌داند و کسی جز سعدی هم در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود نبوده است.

حمدالله مستوفی (۶۸۰ - ۷۵۰ ه‍.ق) که کتاب جغرافیائی نزهة القلوب<sup>۱</sup> را به سال ۷۴۰ ه‍.ق. پیش از سفرنامه ابن بطوطه تألیف و از اماکن مشرقه شیراز دیدن کرده است، می‌نویسد: «در شیراز مزارات متبرکه مثل امامزادگان محمد و احمد بن موسی الکاظم رضی الله عنهم و شیخ ابو عبدالله حقیف و باباکوهی و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن کیا و حاجی رکن الدین رازگو و امثالهم قرار داشت. صفحات ۱۳۸ - ۱۳۹»

و نیز می‌نویسد: «آب شیراز از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن آباد است و بزرگتر قنات قلات بندر که به گت<sup>۲</sup> سعدی مشهور است و هرگز به عمارت محتاج نمی‌شود. صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸».

از زمان سعدی تا امروز این قنات معروف به سعدی می‌باشد. نویسنده مقاله با این که از سعدی با القات احترام آمیز شیخ اجل، معجزه زبان فارسی، شیخ بزرگوار، شیخ اجل والامقام و از مدفن او، مزار چون لاله زار سعدی، یاد کرده است ولی در بی اعتبار کردن شخصیت وی، چه در زمان حیات و چه قرن‌ها پس از خاموشیش، کوشش فراوان به کار برده است.

او می‌نویسد که: «در چهارسند فرهنگی معتبر همزمان با سعدی: المعجم فی معاییر اشعار المعجم شمس قبس رازی، تاریخ جهانگشای جوینی، معیارالاشعار خواجه نصیر طوسی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله، که تمامی آن‌ها در فاصله‌ای قریب به یک قرن، فراهم آمده، یاد و اثری از شیخ دیده نمی‌شود. به علاوه در تاریخ و صاف فقط دو سطر شعر از سعدی دیده شده، که استاد قریب حتی آن را نیز مُنکر است. جای تعجب است و صاف الحضرة با آن که از اهل فارس و هموطن و معاصر شیخ سعدی و مدت‌ها بعد از وی زندگانی کرده است، به هیچ وجه ذکری از زندگانی شیخ سعدی نمی‌کند. حتی همین دو بیت را از زبان خویش نمی‌آورد و اشعار سعدی را از سوم شخص نقل می‌کند:

۱. نزهة القلوب به تصحیح و حواشی و تعلیقات سودمند دکتر محمددبیر سیاتی.

۲. گت به معنای کاریز و قنات است. گدگن نیز به معنی کاریز کن و مقنی است.

گر خردمند زاجلاف جفائی بیند  
تا دل خویش نیازارد و در هم نشود  
سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند  
قیمت سنگ نیافزاید و زر کم نشود

در تاریخ و صاف شرح احوال هیچ شاعر و نویسنده نیامده است و متون آن درباره وقایع سیاسی و مردان سیاست باز دوره مغول است و ادعای نویسنده که چرا شرح احوال هموطن خود سعدی را ننوشته، بی جاست.

شمس قیس رازی کتاب خود را در سال ۶۱۴ ه.ق. تألیف کرده که نسخه کامل آن، در حمله مغول از بین رفته، و او سراسیمه به شیراز آمده است و بار دیگر به تدوین کتاب پرداخته و سپس در سال ۶۳۰ ه.ق. تقدیم به اتابک ابوبکر کرده است. در آن زمان سعدی جوان چون در مدرسه نظامیه به ادامه تحصیل اشتغال داشته است، انتظار نویسنده مقاله، درین مدعا کاملاً بی مورد است.

تاریخ جهانگشای جوینی به سال ۶۵۸ ه.ق. تألیف شده و علامه محمد قزوینی آن را با حواشی متعّ در سه جلد شامل ۱۲۴۵ صفحه منتشر فرموده است.

در این سه جلد فقط ۳۸ بیت شعر بدون ذکر نام شاعر آمده است و بعضی از آن اشعار هم به صورت ماده تاریخ است.

و نیز جامع التواریخ تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله در دو جلد مشتمل بر ۱۱۱۳ صفحه به کوشش دکتر بهمن کریمی در سال ۱۳۳۸ خورشیدی انتشار یافته است که در متون آن، تنها ۵۰ بیت اشعار پراکنده، بدون ذکر نام شاعر آمده است که ۱۲ بیت از آنها داستان «شاه خربنده» است. و بعضی اشعاری که در آن کتاب تاریخ آمده، نیز ماده تاریخ است. انتظار نویسنده مقاله، که چرا شعری از سعدی در آن دو کتاب تاریخ نیامده، بکلی بی جاست. معیار الاشعار منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی است. نام واقعی مؤلف و سال تاریخ حقیقی تألیف آن معلوم نیست. اگر هم معلوم بود و شعری از سعدی در آن آورده نشده باشد، چیزی از شخصیت و شهرت بی نظیر ادبی سعدی در روزگار حیاتش کم نمی کند. اما صاحب

آن مقاله درباره تاریخ و صاف باز می‌نویسد:

«وصاف الحضرة تاریخش را در ۶۹۸ ه‍.ق آغاز کرد. و از آنجا که ذکر حوادث تا ۷۲۸ در آن مضبوط است، پس افزون بر ۳۰ سال مشغول به آن بوده است. زمان شروع نگارش این تاریخ ۷ سال پس از درگذشت شیخ اجل بوده و نیز وصاف تمامی دوران آموزش و رشد و بلوغ خود را در محافل فرهنگی شیراز، آن هم به دورانی که می‌گویند سعدی در اوج شهرت ملی و جهانی خود قرار داشته، به سر آورده است چگونه می‌شود که وصاف در تاریخش از اشعار فردوسی تاکیخاتوی، حاکم کرمان قطعه و شعر بیاورد، ولی از همشهری بلند مرتبه‌اش جز دو بیت، آن هم به اشاره از زبان دیگران، یاد نکند؟»

وصاف تاریخ خود را در بغداد و زنجان نوشته و قصدش از این تألیف بیشتر هنرنمایی در پهنه ادبیات بوده است و در این کتاب پنج جلدی خود، بسیاری از اشعار خویش و شاعران معروف را، به مناسبت وقایع تاریخی و اخلاقی آورده است.

وصاف اشعار خود را در زیر عنوان «المؤلفه» ذکر کرده است و برخلاف عقیده صاحب آن مقاله، بیش از هر شاعر دیگری، از اشعار سعدی همشهری خود استفاده کرده است و حتی نام سعدی را بطور صریح پیش از شعر وی آورده است. چند نمونه از اشعار سعدی را از تاریخ کامل وصاف نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

شک نیست که مصاحبت عاقل اکسیر سعادت جاودانی است و مقارنت غافل، تفسیر شقاوت دو جهانی، شیخ سعدی راست:

گلی خوش بوی در حمام روزی  
رسید از دست محبوبی به دستم  
به دو گفتم که مشکی یا عبیری  
که از بوی دلاویز تو مستم  
بگفتا من گلی نا چیز بودم

۱. تاریخ و صاف، چاپ دوره قاجاریه، به خط بسیار زیبای نستعلیق اولیاء سمیع شیرازی که در سال ۱۲۶۹ ه‍.ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

ولیکن مدتی با گل نشستم  
کمال همنشین در من اثر کرد  
وگر نه من همان خاکم که هستم

تاریخ و صاف - جلد دوم - صفحه ۲۴۳

مرد خردمند هنرپیشه را  
عمر دو بایست درین روزگار  
تابه یکی تجربه آموختن  
وز دگری تجربه بردن به کار

جلد سوم - صفحه ۳۲۰

از رعیت شهی که مایه ربود  
بُن دیوار کند و بام اندود

جلد سوم - صفحه ۲۸۱

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز  
خراب می نکند بارگاه کسری را

جلد پنجم - صفحه ۶۵۲

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

جلد پنجم - صفحه ۶۵۲

چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را  
چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را

جلد چهارم - صفحه ۵۵۱

این باد مشکبوی از آن کوی دلبرست  
زیرا که چون شمایل حوری معطرست

جلد سوم - صفحه ۲۸۳

تم اینجا و دل آنجا است که جانان آنجا است

جلد چهارم - صفحه ۴۰۷

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل  
گل از خارم برآوردی و خار از پا و پا از گل

جلد پنجم - صفحه ۶۲۰

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

جلد سوم - صفحه ۲۶۵

در آن مقاله آمده است که:

«تذکر دیگری می‌آورم که شایسته توجهی عمیق است و آن این که شاعر و حکیم و مردم شناس بزرگ قرن هشتم هجری، خواجه نظام الدین عبیدالله زاکانی قزوینی که از میانه قرن هشتم به شیراز می‌زیسته است در رساله مختصر و مفید و کم برگ «اخلاق الاشراف» نزدیک به سی مورد به شعر فارسی و عربی متوسل شده است و از این سی مورد نزدیک به ده آن از ادبیات و آثار شیخ سعدی است و چون آن بی‌مثال یگانه، به زمان خود پیوسته، خلاف عُرف و عادت و قبول و یقین مدعیان جلالت ره می‌سپرده است. پس ذکر مکرر اشعار شیخ بزرگوار سعدی، در آثار اکبر الحکماء و النقادین، نظام الدین عبیدزاکانی، خود نشانه‌ای است بر شیوع بی‌اعتنائی بر شیخ اجل سعدی و الامقام، که دیدیم حتی شامل بی‌اعتنائی بر مزار او، صدسال پس از وفات وی نیز می‌شده است به نظر حقیر عبید با توجه کامل به شیخ اجل، خواسته است تا به عمد خلاف روال زمان رفتار کرده باشد.

عبید زاکانی شاعری متوسط بود که در قرن هشتم در زمان شاه شیخ ابواسحاق اینجو در شیراز می‌زیست و مانند شاعران معروف قرن هشتم مجذوب شیخ اجل سعدی شیرازی بود. شهرت این خواجه اکبر الحکماء و النقادین! به سبب اشعار متوسطی است که در انتقاد، مطایبات و هزلیات سروده است. علاوه بر ده موردی که از آثار سعدی در اخلاق الاشراف استفاده کرده اغلب مضامین غزلیات، قصائد سعدی را تضمین کرده است، به چند نمونه از آن‌ها توجه فرمائید.



از عبید:<sup>۱</sup>

می‌پزد باز سرم بیهده سودای دگر  
می‌کند خاطر شوریده تمنّای دگر  
چاره صبرست ز سعدی بشنو پند عبید  
«سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر»  
از سعدی:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
که من از دست تو فردا بروم جای دگر  
از عبید

رفتم از خطه شیراز و به جان در خطرم  
و به کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم  
بی خود و بی دل و بی یار برون از شیراز  
می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم  
قوت دست ندارم چو عنان می‌گیرم  
«خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم»  
از سعدی

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم  
خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم  
تضمین و استقبال عبید از قصیده معروف سعدی:  
چه تفاوت کند از آن که بیانی بر ما  
بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار  
دست در دامن می‌زن که ازین پس همه روز  
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

۱. دیوان عبید زاکانی با مقدمه مسیوفرته فرانسوی و تصحیح استاد عباس اقبال چندبار به چاپ رسیده است.

### مزار سعدی و برگ آخر «شَدَّالِزَار»

در شماره ۳۱ چهارشنبه دوم اردیبهشت، روزنامه «نیم نگاه» در صفحه ۴، مقاله‌ای زیر عنوان «ذکر مزار شیخ اجل سعدی شیرازی در کتاب شَدَّالِزَار» به قلم نویسنده کتاب «مگر این پنج روزه» درج شده که نویسنده‌ی آن معتقدست که شرح مقبره و زندگانی سعدی به احتمال قوی، در نسخه اصلی زمان مؤلف نبوده و در قرن‌های اخیر، دوستانِ سعدی، آن را از کتاب نفحات الانس جامی از فارسی دری به عربی ترجمه کرده و به آخر کتاب شَدَّالِزَار افزوده‌اند!

کتاب «شَدَّالِزَار فی حَظِّ الاوزار عن زَوَّارِ المزار» را شیخ معین الدین ابوالقاسم جُنید شیرازی تألیف کرده و به سال ۷۹۱ ه. ق. آن را به پایان بُرده است.<sup>۱</sup>

کتاب «نفحات الانس من حضرات القدس» را جامی در سال ۸۸۳ ه. ق. به اتمام رسانیده است. بنابراین جامی آن را ۹۲ سال بعد از «شَدَّالِزَار» تألیف کرده است.<sup>۲</sup>

کتاب شَدَّالِزَار در شرح احوال و محل گور ۳۱۵ تن از عارفان، زاهدان، عالمان، امیران و

---

۱. کتاب شَدَّالِزَار را علامه محمد قزوینی با حواشی بسیار دقیق تصحیح کرده است و با مقدمه استاد عباس اقبال در سال ۱۳۲۸ در ۶۹۱ صفحه منتشر شده است.

۲. کتاب نفحات الانس به تصحیح و مقدمه و پیوست مهدی توحیدی پور در سال ۱۳۳۶ با ۶۷۹ صفحه در تهران انتشار یافته است.

سلاطینی نوشته شده است که در خاک پاک شیراز، در هفت گورستان به خواب ابدی رفته‌اند. منظور مؤلف از تألیف شدّالازار، همچنان که از نام کتاب پیداست، تهیه راهنمایی برای زیارت کنندگان قبور نامداران، در هفت گورستان زمان خود بوده است.

در مقدمه کتاب به قلم تحقیق شادروان استاد عباس اقبال آمده است:

«... مؤلف کتاب را به عدد روزهای هفته به هفت قسمت یا نوبت که هر قسمت یا نوبت شامل ذکر دفن شدگان یکی از قبرستان‌های معروف شیراز باشد، تقسیم نموده تا زیارت کننده هر کدام را به نوبت در یکی از ایام هفته و اگر نتواند، هر کدام را در یک شب جمعه یا صبح شنبه زیارت کند و به این ترتیب زیارت خود را از تمام آن‌ها در هفت روز یا هفت هفته به انجام رساند و این هفت قسمت یا نوبت به قرار ذیل است:

نوبت اول - در ذکر دفن شدگان قبرستان شیخ کبیر و حوالی آن.

نوبت دوم - در ذکر دفن شدگان قبرستان با هلیه و حوالی آن.

نوبت سوم - در ذکر دفن شدگان قبرستان دارسلم و حوالی آن.

نوبت چهارم - در ذکر دفن شدگان قبرستان اُمّ کلثوم و حوالی آن.

نوبت پنجم - در ذکر دفن شدگان قبرستان باغ نو و حوالی آن.

نوبت ششم - در ذکر دفن شدگان قبرستان جامع عتیق و حوالی آن.

نوبت هفتم - در ذکر دفن شدگان قبرستان مُصلی و حوالی آن.

سپس شادروان استاد عباس اقبال مؤرخ و ادیب یگانه زمان می‌نویسد: «در این هفت نوبت

مؤلف در مجموع ترجمه‌ی ۳۱۵ نفر را عنوان کرده و سیصد و پانزدهمین یعنی آخرین کسی که ترجمه‌ی حال او درین کتاب مذکور شده، شیخ مُشرف الدین مصلح بن عبدالله یعنی افصح المتکلمین سعدی شیرازی است و در همین کتاب شدّالازار است که نام و کُنبه‌ی شیخ صحیح و بر طبق مأخذ قدیمی دیگر نوشته شده است.»<sup>۱</sup>

کتاب شدّالازار در اوائل قرن نهم هجری توسط پسر مؤلف «عیسی بن جنید شیرازی» به

نام تذکره هزار مزار یا مزارات شیراز از عربی به فارسی ترجمه شده است.<sup>۱</sup>  
اما نفحات الأنس در شرح احوال ششصد تن از علما و فضلاء مشایخ صوفیه است که تصحیح کننده آن در مقدمه کتاب می نویسد:

«اصل آن کتاب به زبان تازی به نام «طَبَقَاتُ الصَّوْفِیَةِ» تألیف محمدبن حسین سلمی نیشابوری بوده است و خواجه عبدالله آنصاری آن کتاب را به زبان هِزْوی تقریر کرده و سپس جامی به خواهش امیر علیشیرنوائی آن را به فارسی دری برگردانیده و ترجمه احوال مشایخ دیگر را تا زمان خود بر آن افزوده است.»<sup>۲</sup>

جامی نه تنها شرح احوال سعدی را از شَدَّالِزَار به فارسی دری ترجمه کرده است، بلکه سرگذشت تمام عارفان و صوفیان نامدار فارس را از آن کتاب مستطاب ترجمه نموده و در نفحات الأنس آورده است.

برای نمونه چند مورد آن را در این جا از آن دو کتاب می آوریم: در شَدَّالِزَار در احوال شیخ ابو عبدالله محمدبن عبدالله باکوئی چنین آمده است: «شیخ ابو عبدالله محمدبن عبدالله المعروف به باکویه، كَانَ مُتَّبَحِّرًا فِي الْعُلُومِ قَدْ لَقِيَ الْكَبِيرَ ابا عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِبنِ حَفِيفٍ فِي اَيَّامِ شَبَابِهِ، ثُمَّ سَافَرَ وَلَقِيَ الشَّيْخَ ابا سَعِيدِبنِ اَبِي الْخَيْرِ الْمِیْهَنِيَّ بِه نِشَابُورٍ وَجَاوَرَ عِنْدَهُ وَلَقِيَ الشَّيْخَ ابا الْعَبَّاسِ النَّهْاوَنْدِيَّ بِهَا وَجَرَى بَيْنَهُمَا فِي الطَّرِيقَةِ نَكَاتٌ وَابْحَاثٌ فَاعْتَرَفَ اَبُو الْعَبَّاسِ بِفَضْلِهِ وَسَبَقَهُ. ثُمَّ رَجَعَ اِلَى شِيرَازٍ وَاقَامَ بِمَغَارَةٍ مِنَ الْجِبَالِ الصَّبُوبَةِ.»<sup>۳</sup>

جامی عین آن عبارات شَدَّالِزَار را چنین ترجمه کرده است: «شیخ ابو عبدالله محمدبن عبدالله معروف به باکویه، مُتَّبَحِّرٌ بوده است در علوم، در جوانی شیخ ابو عبدالله حَفِيف را دیده، بعد از آن از شیراز سفر کرده بود. در نیشابور شیخ ابوسعید قَدَسَ اللّهُ تَعَالٰی اَسْرار هم را

۱. تذکره هزار مزار یا مزارات شیراز ترجمه عیسی بن جنید به سال ۱۳۲۰ توسط کتابخانه احمدی شیراز چاپ شده و در سال ۱۳۶۴ به تصحیح و حواشی سودمند شادروان دکتر نورانی وصال به وسیله آن کتابخانه بار دیگر انتشار یافته است.

۲. مقدمه مفصل تفحات الانس به قلم تحقیق مهدی توحیدی پور.

۳. شَدَّالِزَار، ص ۳۸۰.

ملاقات کرده بود و با شیخ ابوالعباس نهاوندی مدتی مصاحب بود و میان ایشان در طریقت سخنان بسیار گذشته بود و شیخ ابوالعباس به فضل و سیق وی اعتراف نمود. بعد از آن به شیراز مراجعت کرد و در مغاره کوهی که نزدیک به شیرازست منزوی شد.<sup>۱</sup>

همچنین شرح احوال شیخ ابوزرعه اردبیلی در شَدَّالِزَار چنین آمده است: «الشیخ ابوزرعه عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی، العالم الزَّاهد، سافر البلاد و عمر و رحل الی الشیخ الکبیر ابی عبدالله محمد بن حَفِیف مع ایه و صاحباه فی طریق الحجاز ثم فارقاه فی مدینه رسول الله صلی الله علیه و سلم...»<sup>۲</sup>

جامی آن را چنین ترجمه کرده است:

«شیخ ابوزرعه، نام وی عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی است. عالم بوده و زاهد، سفر بسیار کرده بود و عمر بسیار یافته، با شیخ ابو عبدالله حَفِیف در راه حجاز تا به مدینه همراه بود.»<sup>۳</sup>

در شرح احوال نجیب الدین بُزْغَش در شَدَّالِزَار چنین آمده است: «الشیخ نجیب الدین علی بن بُزْغَش العالم المحقِّق، منبع الحقائق و المعارف و مجمع الشواهد و اللطائف، کان ابوه من أُمْناء التجار و الاغنیاء الکُبار قدم شیراز من الشام، فتوطن و تزوّج...»<sup>۴</sup>

در نفحات الأنس ترجمه عبارات بالا چنین است:

«شیخ نجیب الدین علی بن بُزْغَش شیرازی، وی عالم بود و عارف، سرچشمه علوم و معارف، و پدر وی از امنای تجار و اغنیاء کبار بود، از شام به شیراز آمده بود و آنجا متأهل و متوطن شده...»<sup>۵</sup>

در شَدَّالِزَار در شرح احوال شیخ اجل سعدی چنین آمده است:

«شیخ مُشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی، کان من افاضل الصوفیه المجاورین فی بقعه الشیخ الکبیر ابی عبدالله رحمة الله علیه ذا حَظٍّ تام من العلوم و نصیب وافر من

۲. شَدَّالِزَار، ص ۲۲۳.

۱. نفحات الأنس، ص ۳۲۰.

۴. شَدَّالِزَار، ص ۳۳۴.

۳. نفحات الأنس، ص ۲۲۳.

۵. نفحات الأنس، ص ۴۷۳.

الاداب... و در مورد تاریخ وفات شیخ اجل و محل دفن او نیز آمده است: ... توفی فی سنه احدی و تسعین ستمائه و دفن فی صُفّه خانقاهه العالیه.<sup>۱</sup>

جامی شرح احوال حضرت شیخ را چنین ترجمه کرده است:

«شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله السعدی شیرازی رحمه الله از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه‌ی شریف شیخ ابو عبدالله حنفی قدس الله تعالی سره بود. از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل... و وی در سنه احدی و تسعین ستمایه برفته از دنیا رحمه الله تعالی»<sup>۲</sup>

از چند مورد یاد شده برمی آید که جامی شرح حال عارفان فارس را از جمله سعدی در شدّال‌آزار جمله به جمله ترجمه کرده و در نفحات الانس آورده است.

با مقایسه شرح احوال سعدی با سه تن از عارفانی که ذکر کردیم، با توجه به این که سراسر کتاب نفحات الانس ترجمه است، نمی توان قبول کرد که اخیراً دوستان سعادتی شرح احوال آن استاد سخن را از فارسی دری به عربی ترجمه کرده و به آن کتاب افزوده باشند. از محتوای عبارات جامی، در شرح احوال سعدی پیداست که کلاً ترجمه است.

شدّال‌آزار به هیچوجه با دو قلم یا دو انشاء نوشته نشده، بلکه فصاحت بیان در سراسر کتاب از جمله در ذکر احوال سعدی یکسان و از انشاء جامی درباره سعدی به طور کامل پیداست که مطالب را ترجمه کرده است. اگر این عبارات ترجمه نبود، درباره وفات سعدی نمی نوشت که در سنه احدی و تسعین ستمائه برفته از دنیا بلکه می نوشت: از دنیا برفته.

در آن مقاله آمده است:

«مهمترین نکته که بی تردید الحاقی بودن ذکر مقبره‌ی شیخ را در شدال‌آزار اثبات

می کند، توجه به قید «رحمة الله علیه» است که به دنبال نام شیخ کبیر ابی عبدالله بن حنفی

شیرازی در متن مربوط به خاکدانی شیخ بزرگوار سعدی شیرازی در شدّال‌آزار آمده است.

در سراسر کتاب بیش از ۶۰ بار نام شیخ کبیر آمده است و هرگز نام این شیخ بزرگ با قید

«رحمة الله» همراه نبوده است. در نیفزودن تمنای رحمة الله علیه در پی نام ابن حنفی از

سنت شیعه پیروی کرده، که پیوسته از آوردن چنین ادعیه‌ای در پس نام غیر شیعه پرهیز داشته است. می‌دانیم شیخ کبیر به نص صریح و متوالی شافعی است. در شیعه بودن ابوالقاسم جنید شیرازی و پسرش عیسی بن جنید نیز جای تردید نیست. شیخ آقا تهرانی، این پدر و پسر را در ردیف تألیفات شیعه فهرست کرده است. بدین ترتیب محال است که جنید شیرازی تنها در یک مورد آن هم در متن مربوط به ذکر مقبره شیخ اجل قید رحمت الله علیه را در پی نام شیخ کبیر آورده باشد. مگر این که این متن را از جامی بدانیم که شیعه نبوده است. در این صورت مسلم می‌شود که برگ آخر کتاب شد الإزار بر قلم ابوالقاسم جنید شیرازی نگذشته است. متنی الحاقی و در همین اواخر با رونویس کردن، از یاد شیخ در نفحات الانس بر آن کتاب افزوده‌اند.»

این که در آن مقاله آمده است هرگز نام شیخ کبیر ابی عبدالله بن حنیف با قید رحمة الله علیه در سراسر کتاب همراه نبوده است، درست نیست. در چند مورد که دعای رحمة الله علیه به دنبال نام شیخ کبیر آمده، از شد الإزار نقل می‌کنیم:

در صفحه ۴۵ و ۴۶ در تاریخ وفات شیخ کبیر چنین آمده است: «توفی ليلة الثلاثاء الثالث والعشرين من رمضان سنة احدى و سبعين و ثلثمائة رحمة الله». و نیز در صفحه ۴۷ آمده است:

«قال الديلمي سمعت الشيخ الكبير رحمة الله، يقول كيف لا أحب ابا احمد...»

همچنین در تاریخ وفات شیخ ابواحمد الكبير چنین آمده است:

«توفى سنة سبع و سبعين و ثلثمائة و دفن خلف الشيخ الكبير بحظيرته المقدسه رحمة الله  
صفحه ۴۷.

هر جا نام شیخ کبیر با عده دیگری آمده، رحمة الله عليهم اجمعین قید شده است:

«الشيخ معين الدين ابوذر عبدالله و دفن في زاوية المتخذة بجانب رباط الشيخ الكبير رحمة الله عليهم اجمعين. صفحه ۵۹.

اما جنید شیرازی و پسرش عیسی هم شیعه نبوده‌اند بلکه مانند اکثریت مردم شیراز در آن

زمان، شافعی مذهب بودند بدین معنی که با ابو عبدالله بن خفیف هم مذهب بوده‌اند. جنید خود را از اعقاب خلیفه دوم عمر بن الخطاب می‌دانست.<sup>۱</sup> در نخستین غزل دیوانش، مردم را به پیروی از خلفای راشدین توصیه می‌کند و می‌گوید:

همچو صدیق ار بدانی معنی علم الیقین

پیشوای زُمره‌ی اخیار گرداند ترا

ور به جای آری به رغبت چون عمر فرمان حق

بر جهان فرمانده و سالار گرداند ترا

ور به بازی مال و سر در راه او عثمان صفت

در دو عالم مظهر انوار گرداند ترا

در کَرَم کوش و سخا و لطف در راه خدا

تا رفیق حیدر کَرّار گرداند ترا

البته اجتهاد در برابر نص نه معقول است و نه مقبول

و نیز در آن مقاله آمده است که:

«... چرا جنید بزرگ ذکر مقبره‌ی این بزرگ مرد ادب فارس را در انتهای فصل

مربوطه و در ذیل ودون دیگران حتّا شاه شجاع، آورده است؟»

جنید در تألیف شدّالآزار به طور کامل رعایت تقدّم تاریخی و مقام و منزلت صوری و معنوی صاحبان قبور را نکرده، بلکه خواسته کتاب راهنمایی برای زیارت کنندگان هفت قبرستان و حوالی آنها تألیف کند و به معرفی نام و آثار بزرگان خفته در آن قبرستان‌ها بپردازد. بنابراین مبنای کتاب بر تعیین محل و موقعیت جغرافیائی و دوری و نزدیکی قبرستان‌ها به مرکز شهر گذاشته است. چون قبرستان مُصلّی و حوالی آن دورترین قبرستان به شهر بوده است، آن را در نوبت هفتم و بخش آخر کتاب قرار داده است.

۱. دیوان جنید شیرازی با مقدمه مفصل به قلم تحقیق شادروان استاد سعید نفیسی در سال ۱۳۲۰ توسط کتابخانه احمدی شیراز به چاپ رسیده است.



از آنجا که مقبره شیخ اجل، دورترین نقطه حوالی گورستان مصلی بوده است، طبعاً چگونگی مقبره و شرح احوال سعدی را، در آخر نوبت هفتم و آخر کتاب گذاشته است. نویسنده آن مقاله نام چند قبرستان تاریخی را به میل خود تغییر داده است و هر قبرستان را به نام نخستین کسی که در آغاز هر نوبت شرحی از او آمده، نامیده است تا شاید بتواند راهی بجائی برد.

نام قبرستان عتیق را به قبرستان احمد بن موسی و نام گورستان باغ نو را به آستانه سید علاءالدین حسین تغییر داده است غافل از این که پیش از پیدا شدن مقبره های آن حضرات در دوره اتابکان، قبرستان های عتیق و باغ نو در آنجاها وجود داشته است. و نیز نام قبرستان مصلی را به گورستان علی بن حمزه تبدیل کرده است!

قبرستان دارسلم را نیز اشتباهاً گورستان مسلم نوشته است.

به نشانه های چند حقیر معتقد است که حتی جنید بزرگ ابوالقاسم شیرازی در شدالازار و به تبع آن عیسی بن جنید در مزارات شیراز سخنی از مقبره ی شیخ، صدسال پس از درگذشت وی، نیاورده اند و ذکری از زاویه و خانقاه و خاکستان وی نکرده اند. اثبات این مطلب مدعیان زبان فارسی را مکلف می کند که در زندگی شیخ کنکاش ژرفتری کنند و شخصیت این انسان شریف عاشق پیشه ی یکه سرا را بیش از این با آسانی و عامی گوئی درباره ی وی مهمل نگذارند. باری، صاحب این قلم مدعی است آن مطلب که اینک تنها در برگ آخر شدالازار و ترجمه ی فارسی آن، به مزار چون لاله زار سعدی اشاره دارد، به احتمالی بسیار زیاد، الحاقی و متعلق به قرون اخیر است و ادعای خود درباره ی این الحاق را با نشانه های زیر معتبر می کند:

۱ - تصحیح موجود شدالازار، اثر پر قدر معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، بنابر نسخه های قدیم انجام نشده است و به احتمال بسیار، مراجع این تصحیح، دورتر از قرن ۱۲ و یا حتی ۱۳ هجری نمی رود، متأسفانه هر دو استاد بزرگ، علامه قزوینی و عباس اقبال، اطلاعات کافی درباره ی نسخه های مرجع خود نمی دهند و ذکری از سال کتابت نسخه های

مورد رجوع خویش نمی‌آورند.

مبانی طبع کتاب شدالازار بر سه نسخه بوده است به این شرح:

۱ - نسخه بالنسبه قدیمی کتابخانه موزه بریتانیا در لندن به نشانی Supp677 به خط نسخ که در حواشی این چاپ همه جای آن را به علامت «ب» نموده‌ایم و اساس طبع نیز بر آن نهاده شده است.

۲ - نسخه «م» یعنی نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی (فهرست مرحوم اعتصامی، جلد دوم، شماره ۵۵۹ ص ۳۲۸ که نسخه‌ای است بالنسبه قدیمی به خط نسخ ولی ورق اول آن به خط جدیدتر است و ورق آخر آن نیز افتاده است.

۳ - نسخه «ق» متعلق به آقای تقی بهرامی، که از دو نسخه دیگر بالنسبه مصحح‌تر است و مالک محترم آن در تمام تصحیح کتاب آن را از راه لطف در اختیار ما گذاشته بودند. شدالازار، مقدمه، به تصحیح عباس اقبال ص ۶ واقماً پنهان کردن چنین صریح سال کتابت نسخه‌های مرجع شدالازار حیرت آور است. چگونه ممکن است استادان عالی قدری چون قزوینی و اقبال از سال کتابت نسخه‌های مورد رجوع خود چنین به ابهام سخن گفته باشند؟

شادروانان علامه قزوینی و استاد عباس اقبال کتاب‌های مهم و متعدد تصحیح کرده‌اند و در تمام موارد با وسواس و دقت بسیار کوشیده‌اند که در مقدمه نام مؤلف کتاب و بلافاصله تاریخ کتابت را بنویسند ولی متأسفانه سه نسخه مرجع از شدالازار بیشتر در اختیار نداشته‌اند و هر سه نسخه به علت افتادگی صفحه اول یا آخر یا به سبب غفلت کاتب قید تاریخ در استنساخ آن‌ها نشده، هیچ ابهام یا خدای نخواستہ تعمیدی در پنهان کردن تاریخ صریح کتابت آن سه نسخه نداشته‌اند.

چون محل نگاه‌داری آن سه نسخه مرجع مزبور معین است و برای رفع ابهام، خوب است ایشان به آنها مراجعه کرده و تاریخ کتابت هر سه نسخه را پیدا و اعلام کنند. و نیز مآخذ تصحیح هزار مزار، دو نسخه فاقد تاریخ بوده است یکی نسخه چاپی کتابخانه

احمدی شیراز که از روی نسخه خطی متعلق به مرحوم شعاع الملک<sup>۱</sup> استنساخ شده است و نسخه دیگر متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار سابق (مطهری) که در اختیار شادروان دکتر نورانی وصال بوده است.

چون نویسنده آن مقاله در نوشتن سطور بالا مدعای خود را بر «احتمالی بسیار زیاد» گذاشته است، فاقد استدلال منطقی است زیرا ادا جاء الإحتمال بطل الاستدلال وقتی که در کشف مسأله‌ای احتمالی پیش آید، هر گونه استدلالی باطل است.

نویسنده مقاله با این تمهیدات می‌خواهد القاء شبهه در محل دفن شیخ اجل سعدی بنماید، زیرا در کتاب «مگر این پنج روزه» در صفحه ۱۹۶ از قول ابن بطوطه هم می‌نویسد که آنجا مدفن شیخ صالح است که در کنار چشمه رکن آباد قرار گرفته است!

سرچشمه رکن آباد تا آرامگاه سعدی حداقل ۱۵ کیلومتر فاصله دارد و قنات سعدی را به رکن آباد به اشتباه گرفته، هم چنان که شیخ مصلح را به اشتباه شیخ صالح نوشته است. شاید این اشتباه هم از کاتبان بوده است ولی به بینیم ابن بطوطه در مورد قبر سعدی چه نوشته است:

«از مشاهدی که در بیرون شهر شیراز واقع شده قبر «شیخ صالح» معروف به سعدی است که در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود بوده و گاهی نیز در بین سخنان خویش شعر عربی سروده است. مقبره سعدی زاویه‌ای دارد نیکو با باغی نمکین که او خود در زمان حیات خویش بنا کرده و محل آن نزدیک سرچشمه‌ی نهر معروف رکن آباد است و شیخ در آن جا حوضچه‌هایی از مرمر برآورده که برای شستن لباس می‌باشد. مردمان از شهر به زیارت شیخ آمده پس از خوردن غذا در سفره خانه شیخ و شستن لباس‌ها مراجعت می‌کنند و من خود نیز چنین کردم.»<sup>۲</sup>

چنین پیدا است که نویسنده مقاله از به جد گرفتن «صالح» خواسته القاء شبهه کند که اینجا مقبره شیخ مصلح‌الدین سعدی نیست بلکه از آن شیخ صالح است!

۱. نسخه شعاع الملک را شادروان علی اصغر حکمت خریده و جزء کتاب‌های دیگر خود به کتابخانه دانشگاه تهران اهداء کرد.

۲. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمد علی موحد، جلد اول، صفحه ۲۰۹.

ابن بطوطه به صراحت مقبره را از سعدی می‌داند و کسی جز سعدی هم در زبان فارسی سرآمد شاعران زمان خود نبوده است.

حمدالله مستوفی (۶۸۰ - ۷۵۰ ه‍.ق) که کتاب جغرافیائی نزهة القلوب<sup>۱</sup> را به سال ۷۴۰ ه‍.ق. پیش از سفرنامه ابن بطوطه تألیف و از اماکن مشرقه شیراز دیدن کرده است، می‌نویسد: «در شیراز مزارات متبرکه مثل امامزادگان محمد و احمد بن موسی الکاظم رضی الله عنهم و شیخ ابو عبدالله حقیف و بابا کوهی و شیخ روزبهان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن کیا و حاجی رکن الدین رازگو و امثالهم قرار داشت. صفحات ۱۳۸ - ۱۳۹» و نیز می‌نویسد: «آب شیراز از قنوات است و بهترین آن کاریز رکن آباد است و بزرگتر قنات قلات بندر که به کت<sup>۲</sup> سعدی مشهور است و هرگز به عمارت محتاج نمی‌شود. صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸».

از زمان سعدی تا امروز این قنات معروف به سعدی می‌باشد. نویسنده مقاله با این که از سعدی با القات احترام آمیز شیخ اجل، معجزه زبان فارسی، شیخ بزرگوار، شیخ اجل والامقام و از مدفن او، مزار چون لاله زار سعدی، یاد کرده است ولی در بی‌اعتبار کردن شخصیت وی، چه در زمان حیات و چه قرن‌ها پس از خاموشیش، کوشش فراوان به کار برده است.

او می‌نویسد که: «در چهارسند فرهنگی معتبر همزمان با سعدی: المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیس رازی، تاریخ جهانگشای جوینی، معیارالاشعار خواجه نصیر طوسی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله، که تمامی آن‌ها در فاصله‌ای قریب به یک قرن، فراهم آمده، یاد و اثری از شیخ دیده نمی‌شود. به علاوه در تاریخ و صاف فقط دو سطر شعر از سعدی دیده شده، که استاد قریب حتی آن را نیز مُنکر است. جای تعجب است و صاف الحضرة با آن که از اهل فارس و هموطن و معاصر شیخ سعدی و مدت‌ها بعد از وی زندگانی کرده است، به هیچ وجه ذکری از زندگانی شیخ سعدی نمی‌کند. حتی همین دو بیت را از زبان خویش نمی‌آورد و اشعار سعدی را از سوم شخص نقل می‌کند:

۱. نزهة القلوب به تصحیح و حواشی و تعلیقات سودمند دکتر محمددیر سیاقی.

۲. کت به معنای کاریز و قنات است. گدگن نیز به معنی کاریز کن و مقنی است.

گر خردمند زاجلاف جفائی بیند  
تا دل خویش نیازارد و در هم نشود  
سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین شکند  
قیمت سنگ نیافزاید و زر کم نشود

در تاریخ و صاف شرح احوال هیچ شاعر و نویسنده نیامده است و متون آن درباره وقایع سیاسی و مردان سیاست باز دوره مغول است و ادعای نویسنده که چرا شرح احوال هموطن خود سعدی را ننوشته، بی جاست.

شمس قیس رازی کتاب خود را در سال ۶۱۴ ه.ق. تألیف کرده که نسخه کامل آن، در حمله مغول از بین رفته، و او سراسیمه به شیراز آمده است و بار دیگر به تدوین کتاب پرداخته و سپس در سال ۶۳۰ ه.ق. تقدیم به اتابک ابوبکر کرده است. در آن زمان سعدی جوان چون در مدرسه نظامیه به ادامه تحصیل اشتغال داشته است، انتظار نویسنده مقاله، درین مدعا کاملاً بی مورد است.

تاریخ جهاننگشای جوینی به سال ۶۵۸ ه.ق. تألیف شده و علامه محمد قزوینی آن را با حواشی ممتّع در سه جلد شامل ۱۲۴۵ صفحه منتشر فرموده است. در این سه جلد فقط ۳۸ بیت شعر بدون ذکر نام شاعر آمده است و بعضی از آن اشعار هم به صورت ماده تاریخ است.

و نیز جامع التواریخ تألیف خواجه رشیدالدین فضل الله در دو جلد مشتمل بر ۱۱۱۳ صفحه به کوشش دکتر بهمن کریمی در سال ۱۳۳۸ خورشیدی انتشار یافته است که در متون آن، تنها ۵۰ بیت اشعار پراکنده، بدون ذکر نام شاعر آمده است که ۱۲ بیت از آنها داستان «شاه خربنده» است. و بعضی اشعاری که در آن کتاب تاریخ آمده، نیز ماده تاریخ است. انتظار نویسنده مقاله، که چرا شعری از سعدی در آن دو کتاب تاریخ نیامده، بکلی بی جاست. معیار الاشعار منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی است. نام واقعی مؤلف و سال تاریخ حقیقی تألیف آن معلوم نیست. اگر هم معلوم بود و شعری از سعدی در آن آورده نشده باشد، چیزی از شخصیت و شهرت بی نظیر ادبی سعدی در روزگار حیاتش کم نمی کند. اما صاحب

### آن مقاله درباره تاریخ و صاف باز می‌نویسد:

«وصاف الحضرة تاریخش را در ۶۹۸ هـ ق آغاز کرد. و از آنجا که ذکر حوادث تا ۷۲۸ در آن مضبوط است، پس افزون بر ۳۰ سال مشغول به آن بوده است. زمان شروع نگارش این تاریخ ۷ سال پس از درگذشت شیخ اجل بوده و نیز وصاف تمامی دوران آموزش و رشد و بلوغ خود را در محافل فرهنگی شیراز، آن هم به دورانی که می‌گویند سعدی در اوج شهرت ملی و جهانی خود قرار داشته، به سر آورده است چگونگی می‌شود که وصاف در تاریخش از اشعار فردوسی تا کیخاتوی، حاکم کرمان قطعه و شعر بیاورد، ولی از همشهری بلند مرتبه اش جز دو بیت، آن هم به اشاره از زبان دیگران، یاد نکند؟»

وصاف تاریخ خود را در بغداد و زنجان نوشته و قصدش از این تألیف بیشتر هنرنمایی در پهنه ادبیات بوده است و در این کتاب پنج جلدی خود، بسیاری از اشعار خویش و شاعران معروف را، به مناسبت وقایع تاریخی و اخلاقی آورده است.

وصاف اشعار خود را در زیر عنوان «لمؤلفه» ذکر کرده است و برخلاف عقیده صاحب آن مقاله، بیش از هر شاعر دیگری، از اشعار سعدی همشهری خود استفاده کرده است و حتی نام سعدی را بطور صریح پیش از شعر وی آورده است. چند نمونه از اشعار سعدی را از تاریخ کامل وصاف نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

شک نیست که مصاحبت عاقل اکسیر سعادت جاودانی است و مقارنت غافل، تفسیر

شقاوت دو جهانی، شیخ سعدی راست:

گلی خوش بوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی به دستم

به دو گفتم که مشکی یا عبیری

که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی نا چیز بودم

---

۱. تاریخ وصاف، چاپ دوره قاجاریه، به خط بسیار زیبای نستعلیق اولیاء سمیع شیرازی که در سال ۱۲۶۹ هـ ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

ولیکن مدتی با گل نشستم  
کمال همنشین در من اثر کرد  
وگر نه من همان خاکم که هستم

تاریخ و صاف - جلد دوم - صفحه ۲۴۳

مرد خردمند هنرپیشه را  
عمر دو بایست درین روزگار  
تابه یکی تجربه آموختن  
وز دگری تجربه بردن به کار

جلد سوم - صفحه ۳۲۰

از رعیت شهی که مایه ربود  
بُن دیوار کند و بام اندود

جلد سوم - صفحه ۲۸۱

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز  
خراب می نکند بارگاه کسری را

جلد پنجم - صفحه ۶۵۲

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

جلد پنجم - صفحه ۶۵۲

چه کند بنده که گردن نهد فرمان را  
چه کند گوی که عاجز نشود چوگان را

جلد چهارم - صفحه ۵۵۱

این باد مشکبوی از آن کوی دلبرست  
زیرا که چون شمایل حوری معطurst

جلد سوم - صفحه ۲۸۳

تم اینجا و دل آنجاست که جانان آنجاست

جلد چهارم - صفحه ۴۰۷

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل  
گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل

جلد پنجم - صفحه ۶۲۰

به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

جلد سوم - صفحه ۲۶۵

در آن مقاله آمده است که:

«تذکر دیگری می آورم که شایسته توجهی عمیق است و آن این که شاعر و حکیم و مردم شناس بزرگ قرن هشتم هجری، خواجه نظام الدین عیبدالله زاکانی قزوینی که از میانه قرن هشتم به شیراز می زیسته است در رساله مختصر و مفید و کم برگ «اخلاق الاشراف» نزدیک به سی مورد به شعر فارسی و عربی متوسل شده است و از این سی مورد نزدیک به ده آن از ادبیات و آثار شیخ سعدی است و چون آن بی مثال یگانه، به زمان خود پیوسته، خلاف عُرف و عادت و قبول و یقین مدعیان جلالت ره می سپرده است. پس ذکر مکرر اشعار شیخ بزرگوار سعدی، در آثار اکبر الحکماء و النقادین، نظام الدین عیبدزاکانی، خود نشانه ای است بر شیوع بی اعتنائی بر شیخ اجل سعدی والامقام، که دیدیم حتی شامل بی اعتنائی بر مزار او، صدسال پس از وفات وی نیز می شده است به نظر حقیر عیبد با توجه کامل به شیخ اجل، خواسته است تا به عمد خلاف روال زمان رفتار کرده باشد.

عیبد زاکانی شاعری متوسط بود که در قرن هشتم در زمان شاه شیخ ابواسحاق اینجو در شیراز می زیست و مانند شاعران معروف قرن هشتم مجذوب شیخ اجل سعدی شیرازی بود. شهرت این خواجه اکبر الحکماء و النقادین! به سبب اشعار متوسطی است که در انتقاد، مطایبات و هزلیات سروده است. علاوه بر ده موردی که از آثار سعدی در اخلاق الاشراف استفاده کرده اغلب مضامین غزلیات، قصائد سعدی را تضمین کرده است، به چند نمونه از آن ها توجه فرمائید.



از عبید:<sup>۱</sup>

می‌پزد باز سرم بیهده سودای دگر  
می‌کند خاطر شوریده تمنّای دگر  
چاره صبرست ز سعدی بشنو پند عبید  
«سعدی امروز تحمل کن و فردای دگر»  
از سعدی:

هر شب اندیشه دیگر کنم و رای دگر  
که من از دست تو فردا بروم جای دگر  
از عبید

رفتم از خطه شیراز و به جان در خطرم  
و ه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم  
بی خود و بی دل و بی یار برون از شیراز  
می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم  
قوت دست ندارم چو عنان می‌گیرم  
«خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم»  
از سعدی

می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم  
خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم  
تضمین و استقبال عبید از قصیده معروف سعدی:  
چه تفاوت کند از ز آن که بیانی برما  
بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار  
دست در دامن می‌زن که ازین پس همه روز  
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

۱. دیوان عبید زاکانی با مقدمه مسیوفرته فرانسوی و تصحیح استاد عباس اقبال چندبار به چاپ رسیده

از سعدی :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار  
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار  
آیا استقبال عبید با این اشعار و نظایر جدی آن به عمد بر خلاف عرف و عادت و قبول و یقین شاعران بزرگ زمان خود ره سپرده است؟  
نه تنها عبید زاکانی بلکه شاعران بزرگ و نامدار قرن هشتم، برخلاف نظر نویسنده مقاله، اعتنا و عنایت خاص به آثار سعدی داشته‌اند.

شاعران بزرگ و معروف قرن هشتم، که عبید زاکانی هم عصر آنان بوده است، و همگی دارای دیوان اشعار هستند، از آثار سعدی و گفتار جانبخش او، استقبال و تضمین بسیار کرده‌اند.

در قرن هشتم، در سراسر قلمرو زبان فارسی پنج شاعر بزرگ و نامدار وجود داشته‌اند. که ما برای رد ادعای بی مورد نویسنده آن مقاله، چند نمونه از آثار آنان را در اینجا می‌آوریم:  
۱- خواجه‌ی کرمانی

بعضی از غزلیات خواجه به شیوه سخن سعدی است و برخی نوشته‌اند که اگر مضامین و ترکیبات سعدی را از دیوان خواجه دور کنند، برای وی چیزی نمی‌ماند.<sup>۱</sup>  
این نظریه شاید مبالغه‌آمیز باشد ولی آن چه مسلم است خواجه از آثار سعدی بسیار استفاده کرده است: از خواجه:

دلم به بُتکده می‌رفت پیش ازین لیکن  
خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست  
از سعدی:

دگر به روی کسم دیده برنمی‌باشد  
خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست  
از خواجه:

خون شد ز اشک ما دل سنگین کوهسار  
و آن سست مهر بر دلِ سخنش اثر نکرد

۱. کلیات خواجه با مقدمه شادروان احمد سهیلی خوانساری.

از سعدی:

آه سعدی اثر کند در کوه

نکند در تو سنگدل اثری

از خواجو:

بیا و خیمه به صحرای عشق زن خواجو

«که طبل عشق نشاید زدن به زیر گلیم»

از سعدی:

سعدیا عشق نیامیزد و عفت با هم

چند پنهان کنی آواز دهل زیر گلیم

از خواجو:

نمی بینم کسی، جز دیده ی تو

که آبی بر لب خشکم چکاند

از سعدی:

در آتشم من و جز دیده کس نمی بینم

که بی مضایقه آبی بر آتش افشانم

از حافظ:<sup>۱</sup>

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب

که وضع مهر و وفا نیست روی زیبا را

از سعدی:

جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب

که مهربانی از آن طبع و خو نمی آید

از حافظ:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی

«من از آن روز که در بند تو آم آزادم»

از سعدی:

من از آن روز که در بند تو آم آزادم  
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

از حافظ:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک  
«دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»

از سعدی:

«دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند»  
آدمیزاده نگه دار که مصحف ببرد

از حافظ:

غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنودست  
«در سراپای وجودت هنری نیست که نیست»

از سعدی:

«در سراپای وجودت هنری نیست که نیست»  
عیب این است که بر بنده نمی بخشائی

حافظ بسیاری از غزلیات سعدی را در وزن و قافیه استقبال کرده است از آن جمله:

از سعدی:

یک امشب که در آغوش شاهد شکر  
گرم چو عود به مجمر کنند غم نخورم

از حافظ:

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم  
تبسمی کن و جان بین که چون همی سپرم

حافظ بزرگترین شاعر قرن هشتم و تمام اعصار بیش از سایر شاعران هم عصر خود از سعدی تأثیر پذیرفته است. برای آگاهی بیشتر به مقاله مفصل حافظ شناس معروف دکتر بهاء الدین خرماهی در جلد اول ذکر جمیل سعدی چاپ یونسکو زیر عنوان «حق سعدی به گردن حافظ» از صفحه ۳۰۳ تا ۳۳۵ مراجعه شود. بخشی از آن مقاله در همین کتاب از صفحه

۱۴۸ تا ۱۷۰ نقل شده است.

از سلمان ساوجی:

ملک وصلش به من بی دل شیدا نرسد  
دستگاهی است که هر بی سر و بی پا نرسد  
از سعدی:

آه اگر دست دل من به تمنا نرسد  
یا دل از چنبر عشق تو به من و نرسد  
از سلمان:

سیل اشکم ز فراق تو جهان کرد خراب  
سعی کن سعی، که این سیل به دریا نرسد  
از سعدی:

ابر چشمانم اگر قطره چنین خواهد ریخت  
العجب دارم اگر سیل به دریا نرسد  
از سلمان:

صبحدم بوی سر زلف تو می داد نسیم  
یاد می داد مرا هر نفسی عهد قدیم  
از سعدی:

امشب آن نیست که در خواب رود چشم ندیم  
خواب در روضه رضوان نکند اهل نعیم  
از سلمان:

تا به مبارکی غمش خیمه زد دست بردلم  
غیر خیال او کسی خیمه نزد مقابلم  
از سعدی:

بار فراق دوستان بس که نشست بر دلم  
می روم و نمی رود، ناقه به زیر محلم

از کمال خجندی:<sup>۱</sup>

از بهر پاس خاطر تبریزیان کمال  
با ساریان بگوی که شیرازم آرزوست

به نظم و نثر گرفتم که سعدی و قتم  
که من ز خاک خجندم، تو از سمرقندی

کمال از شیوه سعدی، دوبیتی زین غزل گوید  
که خاک باغ طبع بُرد آب بوستان من

خاک خجند را که ز شیراز کم نهد  
آمد به روزگار تو آبی به روی کار  
از کمال خجندی:

مرگ رقیب آمد و هنوز جوان است  
«بخت جوان دارد آن که با تو قرین است»  
گر چه ز غم پیر شد کمال درین در  
«پیر نگرده که در بهشت برین است»  
از سعدی:

«بخت جوانی دارد آنکه با تو قرین است  
پیر نگرده که در بهشت برین است  
از کمال خجندی:

دی می شدی خرامان، چون سرو، عقل می گفت  
«خوش می روی به تنها، تنها فدای جان»

۱. دیوان کمال خجندی، به تصحیح و کوشش عزیز دولت آبادی.

از سعدی:

«خوش می‌روی به تنها، تنها فدای جانت»  
 مدهوش می‌گذاری، یاران مهربانت  
 از کمال خجندی:  
 گو بر درت رقیب گدا باش یا کمال  
 «غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی»  
 از سعدی:

فرمان عشق و عقل به یک جای نشوند  
 «غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی»  
 از عماد فقیه کرمانی:<sup>۱</sup>

مشهور شد به نظم روان در جهان عماد  
 لیکن به گرد سعدی شیراز کی رسد

به جان جمله صاحب‌دلان که این درویش  
 اگر چه پیرو «سعدی است» نیست شیرازی

چون روای سخن سعدیم روا باشد  
 اگر دعائی ز اشعار او کنم تضمین  
 هزار سال جلالی، بقای عمر تو باد  
 «شهور آن، همه اردیبهشت و فروردین»

درباره احترام و شهرت جهانگیر سعدی در زمان حیاتش از صفحه ۱۱ تا ۲۰ در همین کتاب با آوردن شواهد مثال بحث کرده‌ایم و از شاعران نامداری که از دهلی در قلب هندوستان تا سیف فرغانی در آق سرا واقع در ترکیه امروز، اشعاری نقل کرده‌ایم که همگی گواه صادقی بر شهرت چشم‌گیر جهانگیر سعدی بوده است و ادعای نویسنده مقاله را نقش بر آب جلوه می‌دهد.

۱. دیوان عماد فقیه کرمانی با مقدمه مفصل رکن الدین همایون فرخ.

## فهرست مأخذ و منابع

حیات سعدی ۴۴	اناجیل ۱۸۵
خسرو سعدی ۱۲	بوستان ۲۱، ۲۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۳۶
خط سوم ۱۷۷، ۱۷۸	تاریخ ادبیات ایران ۳۳، ۳۸، ۸۸، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۵
دیوان حافظ ۱۳۵	تاریخ سیستان ۲۴
دیوان سیف فرغانی ۱۶	تاریخ جهانگشای جوینی ۷۷، ۸۸، ۱۱۷
دیوان شرقی و غربی گوته ۱۸۹	تاریخ معجم ۱۱۷
دیوان المعارف روزبهان ۳۱	تاریخ مغول ۱۰۵
دیوان الموید فی الدین ۲۵	تاریخ و صاف ۱۱۷
ذکر جمیل سعدی ۱۴۸، ۱۶۹	تحقیق درباره سعدی ۱۸۷، ۱۹۰
راحت الصدور ۶۴	تذکره آتشکده ۱۸۲
روزبهان نامه ۳۱	تذکره دولتشاه ۶۳، ۸۸
روزنامه ایران ۷۴	تذکره هفت اقلیم ۲۶، ۲۷، ۳۰
روزنامه پارس ۷۶	تورات ۱۸۵
روزنامه خبر ۶۷	جامع التواریخ رشیدی ۷۷، ۱۱۷
روزنامه کیهان ۱۲۹	جدال با مدعی ۱۴۳
روضات الجنات ۱۰۸	حوادث الجامعه ۷۳، ۷۵، ۷۶
سایه ۱۸۴	
سعدی نامه ۴۹، ۶۳، ۷۳، ۹۴	
سفرنامه ابن بطوطه ۷۰، ۷۱، ۱۱۳	
سفرنامه ابن جبیر ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۷	
سوانح ۸۵	



- سیره الموید فی الدین ۲۶  
شاهنامه ۶۲، ۹۴، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱  
شدالازار ۶۹  
شعرالمجم ۴۴  
صاحبه ۸۸  
صفوة الصفا ۶۲  
عبرالعاشقین ۳۱  
عجایب البلدان ۱۰۸  
عوارالمعارف ۸۷  
فرهنگ دهخدا ۱۰، ۱۲۵  
فرهنگ معین ۱۰، ۱۲۲، ۱۲۷  
قرآن ۱۲۲، ۱۲۷  
قلمرو سعدی ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۶۱، ۱۳۹، ۱۸۳، ۱۸۶  
کلیات سعدی ۱۱، ۴۷، ۵۱، ۵۷، ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸  
کلیله و دمنه بهرامشاهی ۲۶  
گلستان ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹  
گنجینه ادبیات آسیایی ۱۸۶  
لباب الالباب ۲۶، ۲۹، ۳۰  
لطائف الطوائف ۸۸  
مجله ایران فردا ۶۷  
مجله راهنمای کتاب ۶۱  
مجله مهر ۴۴  
مجمع القصصاء ۶۳  
معجم فی معاییر اشعار عجم ۱۱۱، ۱۱۷  
معیار الاشعار ۱۱۷  
معراج السعاده ۱۷۷  
مکتب سعدی ۱۸۴  
مگر این پنج روزه ۹، ۴۳، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷  
مناقب العارفین ۱۰۸  
مولوی نامه ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰  
نظامیه بغداد ۷۲  
نزهة القلوب ۶۸، ۱۸۲  
نفحات الانس ۸۰  
نقیضه و نقیضه سازان ۸۹، ۱۲۲، ۱۲۷  
یک سال در میان ایرانیان ۷۱

## فهرست نام کسان

### الف

- آذر، لطفعلی بیگدلی ۱۸۲  
 اباقآن ۹۴، ۱۸۰  
 ابن بزّاز ۶۲  
 ابن بطوطه ۷۰  
 ابن جوزی، ابوالفرج ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۱۲۱، ۱۲۴  
 ابن القوتی ۷۳  
 ابن مقفع ۲۵، ۴۶، ۶۷  
 ابن مقله بیضاوی ۲۵، ۴۶، ۶۷، ۶۸  
 ابوالفرج بن رونی ۲۶  
 ابوکالیجار ۲۵  
 اتابک ابوبکر بن سعد زنگی ۴۰، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۷۸، ۹۳، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۴۷  
 اتابک سعد بن زنگی ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۷۱  
 اتابک سعد بن ابوبکر ۹۳  
 احمد بن عبدالصمد شیرازی ۲۶  
 اخوان ثالث ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۷  
 ادوارد براون ۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶  
 ادیب پیشاوری ۱۳۹  
 ارقم فارسی ۳۰  
 اسفندیار ۹۴  
 اغلمش ۴۸، ۴۹  
 افلاکی ۱۰۸  
 اقبال عباس ۲۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۶، ۱۰۵، ۱۸۴  
 التون تاش ۲۶  
 الطاف حسین حالی ۴۴  
 اکسن باخ ۱۸۹  
 امام ابو حامد غزالی ۸۳  
 امام احمد غزالی ۸۵  
 امرسون ۱۸۵  
 امامی هروی ۸۸، ۱۷۹، ۱۸۱  
 امیر حسن دهلوی ۱۱، ۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵  
 امیر خسرو دهلوی ۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴  
 امیر فخرالدین ابی بکر ۹۳  
 امیر معزی ۹۲  
 امیر یوسف الدین محمد ۹۳  
 امین احمد رازی ۲۶

## ج

جامی ۸۰  
جان بوانان ۱۸۶  
جمال زاده، محمد علی ۴۷، ۶۰، ۱۲۷  
جرومی ۱۸۵  
جنید شیراز ۶۴، ۶۹

## ح

حافظ ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۸۲، ۱۲۱، ۱۲۹،  
۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،  
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،  
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،  
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،  
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹  
حکمت، علی اصغر ۲۲، ۲۳  
حمیدی، دکتر مهدی ۲۳  
حنظله ۲۳

## خ

خرمشاهی، بهاء الدین ۱۴۸، ۱۶۹  
خسرو ملک بهرامشاه ۲۶  
خلیلی، محمد خلیل ۶۹  
خوارزمشاه، سلطان محمد ۴۴، ۴۸، ۴۹،  
۱۰۵، ۱۲۳  
خوئی، اسماعیل ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵  
خیام ۱۴۳

## د

دانش پزوه، محمد تقی ۳۱  
دبیرسیاقی، دکتر محمد ۶۸  
دشتی، علی ۱۷، ۳۴، ۶۱، ۱۱۴، ۱۸۳،  
۱۸۴  
دقیقی ۲۳  
دوانی، جلال الدین ۶۷

انکیانو ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹،

۱۰۱، ۱۰۲

انوری ۹۲، ۱۰۲

اوحدی کرمانی ۸۵

اوحدی مراغه ای ۱۹، ۲۰

اولثاریوس ۱۸۹

ایرج میرزا ۱۱۴

ایگار، حسین ۶۹

ایلخان ۵۴

## ب

بابر علی ۱۲

بدرالدین فارسی ۳۰

بقراط ۸۶

بیستون، علی بن احمد ۸۹، ۱۰۲، ۱۱۸،

۱۲۷

بوئیان ۲۵

بوقاتی‌مور ۷۷

بیغو ملک شاهی ۲۷

## پ

پورپیرار، ناصر ۹

پوستچی، عنایت الله ۶۹

پلوتارک ۶۷

پیرشاه، سلطان غیاث الدین ۴۴، ۴۶، ۵۱،

۱۲۳

## ت

تتش ۷۵

ترکان خاتون ۹۳

تقی زاده، سید حسن ۴۷

تکله ۳۰، ۸۲

توحیدی پور، مهدی ۸۰

تیلار ۱۸۵

دولتشاه، سمرقندی ۶۳، ۱۸۰، ۱۸۱  
دهخدا ۱۰

د

راوندی ۶۴  
رستم ۹۴، ۱۰۱  
رستم علی أف ۶۴، ۱۱۸، ۱۲۶  
رشیدالدین فضل الله ۷۷  
رصدی، نورالدین ۱۸۰  
رفیع الدین مرزبان ۲۹، ۳۰  
رکن الدوله دیلمی ۶۶  
رودکی ۲۳، ۲۴  
رولاند، مادام ۱۹۰

ژ

ژنیتوس ۱۸۹  
ژ-و-دوتزبرگ ۱۸۹

س

سُحبان ۱۵  
سروانت ۱۸۵  
سعدی در تمام صفحات  
سعید نفیسی ۴۴  
سلطان ابراهیم ۲۶  
سلطان بهرام شاه ۲۶  
سلجوقشاه ۹۳  
سلیمان ۵۳، ۹۸  
سن لامبر ۱۸۹  
سوگونجان نوئین ۹۴  
سیویه ۲۵، ۴۶، ۶۷  
سیف فرغانی ۱۲، ۱۴، ۹۲، ۱۱۷، ۱۲۴،  
۱۲۵

ش

شبلّی نعمانی ۴۴، ۱۸۴

شیخ ابواسحاق شیرازی ۴۶، ۶۷، ۶۸  
شیخ جابری انصاری ۱۱۴  
شیخ روزبهان شطاح فارس ۳۱  
شیخ شهاب الدین سهروردی ۸، ۷۹، ۸۰  
۸۲، ۱۲۱، ۱۲۴  
شیخ صالح ۱۱۳  
شیخ صفی الدین اردبیلی ۶۲  
شیخ عبدالقادر گیلانی ۴۸، ۴۹، ۶۳  
شیخ نجیب الدین بُزْغَش ۶۲  
شکسپیر ۱۸۵  
شمس تبریزی ۹۰، ۱۰۸  
شمس الدین جوینی صاحب‌دیوان ۵۳، ۵۴،  
۸۸، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۸۰  
شمس الدین حسین ایلکانی ۹۲  
شمس الدین شاعر ۲۷، ۲۸  
شمس قیس رازی ۴۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷  
شهیدی ۲۳

ص

صاحب الزمانی، دکتر ناصرالدین ۱۷۷  
صدرالدین قونوی  
صدری افشار، غلامحسین ۱۷۵  
صفاء، دکتر ذبیح الله ۱۴، ۳۳، ۳۷، ۴۴،  
۴۷، ۴۸، ۵۸، ۱۱۳، ۱۸۲، ۱۸۵

ض

ضربابی ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵  
ضیاءالدین فارسی ۲۷، ۲۸

ظ

ظهير فاریابی ۱۰۲، ۱۳۴

ع

عبدالرحمن بن عوف ۲۶  
عبدالحمید ۲۶

عراقی، فخرالدین ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۸۵

عزالدین احمد بن یوسف ۹۳

عسجدی ۱۰۲

عضدالدوله دیلمی ۲۵

عظاملک جوینی ۸۸، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۷

علمی، محمد علی ۴۶

عنصری ۲۴، ۹۲، ۱۰۲

عوفی، محمد ۲۶، ۲۹، ۳۰

عیسی بن جنید ۶۹

## ف

فخرالدین منجم ۹۳

فرانگلین بنجامین ۱۸۵

فرخی ۲۴، ۹۲

فردوسی ۲۳، ۲۴، ۶۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶

فروزانفر، بدیع الزمان ۷۶، ۸۰، ۸۷، ۱۰۸

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴

فروغی، محمد علی ۱۰، ۲۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷

۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵

۶۶، ۷۶، ۷۹، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۳

۱۲۶، ۱۸۳

فضل الله الحسینی ۱۱۷

فوطی، ابو الفضل عبدالرزاق ۷۳

## ق

قآن ۵۵

قوبلای قآن بختای ۹۴

قزوینی، علامه محمد ۳۳، ۴۷، ۴۸، ۶۳

۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۲۳

قطب الدین شیرازی ۶۷، ۶۸

## ک

کاظمی، احمد نادر ۲، ۶۹

کسائی، دکتر نورالله ۷۲

کوروش پارسی ۶۷

کیخسرو ۹۸

## گ

گارسن دوتاسی ۱۸۹

گرکانی، عبدالعظیم قریب ۶۳

گزنفون ۶۷

گوته ۱۸۹، ۱۹۰

## م

متنی ۲۵، ۶۰، ۶۱، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۷

مجدهمگر ۵۳، ۸۸، ۸۹، ۱۸۰، ۱۸۱

۱۸۲

محمد بن وصیف ۲۴

مرتضی الحسینی ۶۶

محفوظ، دکتر حسینعلی ۶۰، ۶۱، ۱۱۴

محقق، دکتر مهدی ۶۱

محي الدین عربی ۸۵

محي الدین یوسف ۷۵

محیط طباطبایی، محمد ۷۴، ۷۵، ۷۶

محمد کامل حسین ۲۵

مستنصر خلیفه فاطمی ۲۵

مستنصر خلیفه عباسی ۷۴

مستعصم بالله ۴۷، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۹۳

۱۰۵، ۱۰۶

مستوفی، حمد الله ۶۸، ۶۹، ۱۸۲

مسعود بن سلطان ابراهیم ۲۶

مصطفی جواد ۷۳

معزالدوله، احمد ۲۵

معین، دکتر محمد ۱۰

ملاصدرا شیرازی ۶۷

## ه

هانری ماسه ۴۴، ۱۸۷  
 هدایت، رضا قلی خان ۶۳  
 هرمان اته ۴۴  
 هردوت ۶۷  
 همام تبریزی ۱۱، ۷۱، ۸۸، ۱۱۷، ۱۲۵  
 همایی، جلال ۳۶، ۱۸۴  
 هولاکوخان ۴۷، ۷۷، ۷۸، ۱۰۶  
 هومر ۱۸۵

## ی

یان رییکا ۳۶، ۳۹، ۴۲  
 یعقوب لیث صفار ۲۴  
 یوسفی، دکتر غلامحسین ۱۸۷

ملک افتخارالدین کرمانی ۱۸۰

ملک شمس الدین ۱۰۸، ۱۰۹

ملک معین پروانه ۱۸۰

منوچهری ۹۲

منصوری، ذبیح الله ۷۱

موحد، دکتر محمد علی ۷۱

مولانا (مولوی) ۳۲، ۸۲، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸،

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴،

۱۴۷

مؤید، دکتر جعفر ۶۲

موید فی الدین ۲۵، ۲۶

مهدوی اردبیلی، دکتر محمد حسن ۱۸۷

## ن

ناصر بن جبلی ۷۵، ۷۶

ناصر خسرو قبادیانی ۲۵

ناصرالدین الله ۴۵، ۴۹، ۶۴، ۶۵

نراقی، ملا احمد ۱۷۷

نصرالله منشی ۲۶

نصرت رحمانی ۱۲۹

نصیرالدین طوسی ۶۸، ۷۷، ۷۸

نظام الملک ۷۲

نظامی ۱۳۶

نمازی، حاج محمد ۶۹

نمازی، مهدی ۶۹

نورانی وصال، دکتر عبدالوهاب ۶۹

## و

وحیدالاولیاء، آقا میرزا احمد ۶۲

وصال شیرازی ۷۱

ولتر ۱۸۵

ویکتور هوگو ۱۹۰

## فهرست مکان‌ها

## الف

آذربایجان ۴۵، ۴۹، ۱۷۱

آرامگاه سعدی ۱۱۳، ۱۲۷

آسیا ۶۷

آسیای صغیر ۱۸۰

آشتیان ۶۵

آفسرا ۱۱، ۱۲، ۱۱۷، ۱۲۴

آل سعدی ۷۶

## ا

اردبیل ۶۲

اروپا ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰

اصفهان ۱۴۰

ایران ۳۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۱۰۸، ۱۲۹

اکبرآباد ۱۱۳

الله اکبر، تنگ ۵۳

انگلیس ۱۸۵

اهواز ۲۵

## ب

باب البرید دمشق ۷۰

باب الحرم ۱۰۶

بازار میوه فروشان ۷۰

برج اولیاء ۶۸

بغداد ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۴، ۴۵، ۴۶

۴۷، ۴۸، ۴۹، ۶۷، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶

۷۸، ۸۰، ۸۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳

۱۸۰

بخارا ۲۶

بلغ ۲۳

بیت الحرم ۶۴، ۶۵

بیستون ۶۷

بیمارستان نمازی ۶۹

بیمارستان چشم پزشکی خلیلی ۶۹

بنیاد فرهنگی احمد نادر کاظمی ۶۹

بیضاء ۲۵

## پ

پارس ۲۱، ۲۵، ۴۰، ۴۲، ۶۴، ۶۷، ۱۷۴

پاریس ۵۷

پاکستان ۱۲

## ت

تاتار ۲۱، ۳۱، ۱۷۴

تتار ۹۶

دیلم ۹۸  
 دمشق ۷۰، ۷۵، ۷۶  
 دهلی ۱۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴  
 دینکان ۶۹  
 ذ  
 رکن آباد ۶۶، ۷۰، ۱۱۳  
 روم ۵۱، ۱۰۶، ۱۰۹  
 ری ۲۳  
 ز  
 زنجان ۱۱۷  
 زنگی آباد ۶۶  
 زیج مراغه ۶۸  
 س  
 سرای اغلمش ۴۸، ۴۹  
 سمرقند ۲۶، ۶۳  
 سهرورد ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶  
 سومنات ۸۸  
 ف  
 شام ۵۱، ۷۶  
 ششتر ۷۷  
 شیراز ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۳۴،  
 ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،  
 ۵۴، ۵۷، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱،  
 ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱،  
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۱،  
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹  
 ط  
 طاق قرآن ۶۹  
 طرابلس ۶۸، ۱۱۵  
 طنجه ۷۱  
 طوس ۲۳

تخت جمشید ۶۷  
 تخت سلیمان ۵۳  
 ترکستان ۶۶  
 ترمذ ۲۳  
 ترکیه ۱۱، ۱۱۷  
 تنگ الله اکبر ۱۱۳  
 تنگ ترکان ۴۶، ۵۱  
 تنگ تکاب ۶۷  
 تنگ چوگان ۶۷  
 تهران ۴۶، ۶۹  
 ج  
 جور ۲۵  
 جهنم ۹۹  
 چ  
 چین ۷۱، ۱۰۶  
 ح  
 حافظیه ۱۱۳  
 خ  
 خانقاه سهروردی ۸۵، ۸۷  
 خانقاه، مولوی ۱۰۸  
 ختا ۴۴، ۴۹، ۹۶  
 خجند ۳۹  
 خراسان ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۱۷۱، ۱۷۲  
 د  
 دارالسلام ۶۵  
 دارالکاتب ۲۶  
 دبیرستان البرز ۶۹  
 دجله ۲۱، ۱۰۶  
 درحسن ۷۰  
 درمآنگاه احمد نادر کاظمی ۶۹



مدرسه بشیره ۷۷  
 مدرسه مستصریه ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۵،  
 ۱۲۴  
 مرکز چشم پزشکی پوستچی ۶۹  
 مرو ۲۳  
 مسجد جامع عتیق ۷۰  
 مصر ۲۵، ۲۶  
 ملک سلیمان ۶۸  
 ن  
 نظامیه ۴۸، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۱۱۶،  
 ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳  
 نقش رستم ۶۷  
 نخلستان بطحا ۱۰۶  
 ه  
 همدان ۴۹  
 هندوستان ۱۱، ۷۱، ۱۱۷، ۱۲۴  
 ی  
 یزد ۱۲۱

ع  
 عراق ۴۵، ۷۵، ۷۶، ۹۸، ۱۷۱  
 غ  
 غزنین ۲۶  
 ف  
 فارس ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۹،  
 ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۶۸،  
 ۹۴، ۱۷۱  
 فرانسه ۱۰۲، ۱۸۹  
 فسا ۳۱  
 فلسطین ۷۵  
 فیروزآباد ۲۵، ۶۷  
 ق  
 قبه الاسلام ۶۸  
 قلعه استخر ۴۶  
 قونیه ۱۰۹  
 ک  
 کاشغر ۴۸  
 کتابخانه ملی پاریس ۶۵  
 کتابفروشی احمدی ۶۹  
 کرمان ۱۷۱  
 کعبه ۵۳  
 گ  
 گرکان ۶۳  
 گیلان ۶۳  
 ل  
 لاهور ۱۲  
 لندن ۱۲۹، ۱۴۱  
 م  
 مراغه ۷۰، ۷۱

ایلیان